بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم

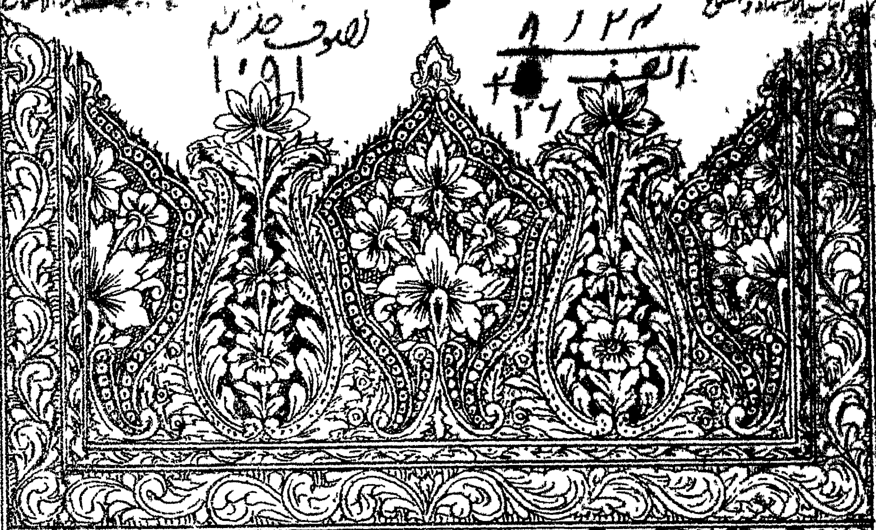
از تالیفات جامع الکمالات جناب مولوی عبید اللہ صاحب حنفی قاری سلمہ

اثبات اشتراط الجامع
بحمایت صلوٰۃ الجامع

بحسن سعی خواجہ احمد حسن صاحب بلا کمی و بیشی [illegible]

۱۳۰۱

مطبع [illegible] واقع شہر [illegible] طبع شد



بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك يا من شرح صدور الواصلين ونور قلوب العارفين فشرح شرحا ونور
تنويرا وخلق فيهم تأثرا وتأثيرا فمن متأثر في وجد دائم ومن مؤيد في سكر قائم
فثمرة وجده في التحقيق اضطراب ورقص وتصفيق وحكم سكره من حضرة الاله
الميل عما سوى الله الى الله والوجد حالة هي ثمرة السماع وهو خير ما تلذ به
الاسماع فيه استثارة خفايا القلوب من سره المكروه والمحبوب ومن هنا
قد كره تارة واخرى قد أبيح وندب بعد اخرى فسبحانه ما اعظم شانه
ونصلي على نبينا افضل الرسل الكرام صاحب القال والحال والمقام فقاله
منبع الاقوال باسرها وحاله مجمع الاحوال من آخرها ومقامه ارفع الكل
واعلى وهو مقام دنى فتدلى وهو الذي له وقت مع الله حيث قال لي مع الله و
هو الذي تغنى بنغمات الاسرار فاستمع لها من استعد من الابرار فقد
قد اغلبهم واثر فيهم تأثيرا فتأثروا كما قدره التقدير فمنهم من تحرك
وطاب ومنهم من خر وذاب ومنهم من دام سكره فما افاق ومنهم من برع عملو

اقرانہ وفاق ومن جملتہم من ہو فوق الکل وغیاث الثقلین وغوث الکل فہو قد تاثر
لجمیع التاثیرات فصارت حالتہ من اتم المؤثرات فہو مؤثر ای مؤثر لم لطیق احد
تاثیرہ مآثر فیاشان تاثیرہ تصرف فی الاموات فاحیاہم فامنوا من الفوات
وکان دین الاسلام قد خبت نارہ ومحیت آثارہ واتہدمت دارہ وکانہ
میت فاحیاہ باحیاء اہلہ فصفاہ ومن ثم لقب بمحیی الدین فاقتفوا اثرہ بالیقین
لتنالوا بہ حیوۃ ابدیۃ وتحصلوا بقاء سرمدیۃ وعلی آلہ اساطین الدین
عمد الاسلام والمسلمین واصحابہ رعاۃ الاسلام ودعاۃ الانام
وتابعیہم وتبعہم باحسان الی قیام الساعۃ وساعۃ القیام خصوصا
علی اکمل اولادہ وافضل احفادہ وہو الذی ما ناداہ مناد الا اجابہ
وما استغاث مستغیث الا اغاثہ وقد افاض بکل من استفاض فہو استفاض
من مبدأ الفیاض فشانہ ارفع واعلی من کل ما ننشأ ونملأ منثنینا عنان القلم
من ہذا المقام الی المرام اللہم ارزقنا حبہ وحب آلہ وحب من احبہ
واحب آلہ واحینا علی الاسلام وامتنا علی الایمان وارزقنا شفاعۃ حبیبک
بفضلک یا منان اما بعد فیقول کلیب من کلاب لباب القادری العالی عبید اللہ
بن مولانا محمد بخش الحنفی القادری غفر اللہ لہ ولوالدیہ ولمن احبہ وتودد الیہ
کہ درین طرف زمان اختلال قران وعصر فساد اثر ہر گاہ فرقہ از ابناء زمان بعضے بعلت
نا واقفیت و برخی بدخلقی انانیت بہ نسبت بعضی مسائل بانکار پیش آمدہ اند وراہ رد
منع سپردہ علی الخصوص مسئلہ سماع و وجد و انشاد شعر و انشاد آن استمداد از حضرات اولیاء
اللہ تعالی رضی اللہ عنہم ورضوا عنہ وندا بحضرت عالیہ غوثیہ بلفظ یا شیخ عبد القادر شیئا للہ
پس حضرات اولیاء رضوان اللہ علیہم نظر برین حسب حکم قضا شیم و فرمان واجب الاذعان
حضرت مرشدی وملجائی سیدی وسندی وماوائی باکورہ بستان ولایت نا طورہ دیوان عنایہ

ستر و جویبار دلربائی تذرو کوهسار رعنائی شاه گل شاخسار حب و ولا آلاء داغدار عشق حضرت
مولی سینه اش گنجینهٔ راز دلش هم جای نیاز و هم محل ناز بیان متینش شارح المتون کلام
مبینش کاشف البطون بدری که نورش ترقی پذیر کالاهلال وسموش آفاق را رانده و استفاده
برعکس حال ارشد احفاد حضرت غوث اعظم اشرف اولاد جناب قطب اکرم حضرت سید
شاه علی عبدالقادر شمس القادری عرف مرشد علی القادری الحنفی البغدادی اصلاً
والمدنی نورے مولداً المتخلص بعاصی ادام ظل ارشاده علی الطالبین و افاض بره وجوده
علی العالمین به بیان مسائل مذکوره درآمدم و هرچند طاقت پابرداشتنی نداشتم ازان
وادی دم نزدم و بحالة الوقت ادله و براهین برای اثبات آن مطالب از کتب موجوده ایراد
کردم و اثبات الاستمداد والسماع بما یستلذ به الاسماع نام نهادم و به چهار باب مرتب
ساختم ومن الله التوفیق و هو بالاعانة حقیق و هو حسبی و نعم الوکیل نعم المولی و امر العبید بلاتوکیل
والیه مرجع والمآب و هو اعلم بالصدق والصواب الباب الاول فی اثبات السماع و فیه
فصول بدانکه درین باب در اکثر مواضع عبارت احیاء العلوم ترجمه کرده آورده شد
و در بعضے مواضع عبارت کیمیای سعادت و در بعضے مواضع عبارت کتاب دیگر بقدر اسم
آن ایراد کرده شد فصل فی فوائد السماع بدانکه ایزد تعالی را سریست در دل آدمی که
آن دران چنان پوشیده است که آتش در آهن و سنگ و چنانکه بزخم آهن بر سنگ آن سر آتش
آشکاره گردد و بصحرا افتد همچنین سماع آواز خوش موزون گوهر دل را بجنباند و دران چیزی
پیدا آورد بی آنکه آدمی را دران اختیاری باشد و سبب آن مناسبتے ست که گوهر آدمی را با عالم
علوی است که آن را عالم ارواح گویند و عالم علوی عالم حسن و جمال ست و اصل حسن و جمال
تناسب است و هرچه متناسب ست نمودگاریست از جمال آن عالم که هر جمال و حسن و تناسب که درین
عالم محسوس ست همه ثمره جمال و حسن آن عالم ست پس آواز خوش موزون متناسب ست
هم مشابهتے دارد از عجائب آن عالم و آن و آن سبب آگاهی در دل پیدا آرد و حرکتی و شوقی

پدید آورد که باشد که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دلی بود که آن ساده باشد و از
عشقی و شوقی که راه بآن ببرد خالی بود اما چون خالی نبود و بچیزی مشغول بود آنچه بدان مشغول است
در حرکت آید چون آتشی که دم دران دمند افروخته تر شود و هر که را در دل آتش شوق حق تعالی باشد سماع
ورا مهم بود که آن آتش تیزتر گردد و هر که را در دل دوستی باطل بود سماع زهر قاتل او بود و بروی حرام باشد
وَقَدْ قِيلَ فِي مَعْنَاهُ اِعلم ان القلوب والسرائر خزائنُ الاسرار ومعادن الجواهر
قد طويت فيها جواهرها كما طويت النار في الحديد والحجر واخفيت كما اخفي
الماء تحت التراب والمدر ولا سبيل الى استثارة خفاياها الا بقدح السماع
ولا منفذ الى القلوب الا من دهليز الاسماع فالنغمات الموزونة المستلذة تخرج
مَا فيها وتظهر محاسنها او مساويها فلا يظهر من القلب عند التحريك الا ما
يحويه كما لا يترشح الاناء الا بما فيه فالسماع للقلب محك صادق ومعيار
ناطق فلا يصل روح السماع اليه الا وقد تحرك فيه ما هو الغالب عليه انتهى
بشر بدانکه سماع اول امر است و ثمره میدهد حالتی را در قلب که نامیده شود بوجد و وجد ثمره میدهد
تحریک اطراف را پس اگر بحرکت غیر موزونه باشد نام او اضطراب بود و اگر بحرکت موزونه بود نام
وی تصفیق و رقص انتهی **فصل فی ذکر اختلاف العلماء فی اباحة السماع و
الکشف الحق فیه** بدانکه در مسئله سماع اختلاف علماست بعضی بتحریک آن مائل شده اند
بعضی بطرف اباحت رفته و نزد قائلان باباحت وقتی اباحت محض است و وقتی اباحت
باستحباب حکایت کرد قاضی ابو الطیب طبری از شافعی رح و مالک رح و ابی حنیفه رح
و سفیان رح و جماعتی از علما الفاظی را که استدلال کرده می شود بآن بر اینکه آنها تحریم
ویرا اعتقاد کرده اند و گفت شافعی رح در کتاب آداب القضا که غنا لهو مکروه است و مشابه
باطل و هر که استکثار کند از ان پس وی سفیه است رد کرده شود شهادت وی و
مالک نهی فرمود از غنا و این مذهب سائر اهل مدینه است سوای ابراهیم بن سعد و ابو

ابو حنیفہ رض مکروہ میداشت غنا را و سماع غنا را از گناہان می پنداشت و ہمچنین سائر اہل کوفہ سفیان ثوری و حماد و ابراہیم و الشعبی و غیرہم جملہ این را نقل کرد ابو طیب طبری لیکن در مدارج النبوۃ آوردہ کہ نقل کردہ اندکہ امام ابو حنیفہ رح را ہمسایہ بود کہ ہر شب بر مجاست و تغنی میکرد و امام گوش میداشت بہ تغنی او و نشنید شبی آواز او را پس پرسید از اہل وی کہ چہ شد امشب کہ شنیدہ نمیشود آواز وے گفتند کہ بیرون برآمدہ بود وے امشب پس گرفتند و در زندان کردند او را پس پوشید امام عمامہ خود را و رفت نزد امیر و شفاعت کرد او را و خلاص گردانید و پرسید امیر کہ نام او چیست گفتند عمر پس برآورد از زندان ہر کرا نام عمر بود و گفت امام بآن مرد کہ بازگرد بانچہ میکردی ہر شب و چون گوش داشت امام ابو حنیفہ بغنای او و نہی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی نزد وے و استماع وی ہر شب باآن ورع و تقوی وی کہ داشت حمل نمی توان کرد مگر بر اباحت پس انچہ وارد شدہ از وی بر خلاف آن حمل کردہ شود بر غنای مقترن بفحش از بہر جمع میان قول و فعل انتہے و نقل کرد ابو طالب مکی اباحۃ سماع را از جماعتے و گفت سماع کرد از میان صحابہ عبد اللہ بن جعفر و ابن زبیر و مغیرہ بن شعبہ و معاویہ و غیرہم و گفت بتحقیق کرد این را بسیطے سماع را اکثر ان از سلف صالح کہ عبارت است از صحابہ و تابعین و گفت ہمیشہ بودند حجازیان نزدیک ما در یکہ مے شنیدند سماع را در افضل ایام سنۃ و آن ایام معدودات است کہ امر فرمود خدای تعالے بندگان خود را در ان ایام بذکر خود مثل ایام تشریق و ہمیشہ بودند اہل مدینہ مثل اہل مکہ مواظبت کنندگان بر سماع تا این زمان ما و گفت گفتہ شد ابو الحسن بن سالم را چگونہ انکار میکنی سماع را و بتحقیق بودند جنید و سرے سقطے و ذو النون کہ استماع میکردند گفت چگونہ انکار کنم سماع را و حال اینکہ جائز داشت و شنید آن را آنکہ او خیر است از من پس بتحقیق بود عبد اللہ بن جعفر طیار سماع میکرد و جز این نیست کہ انکار کرد لہو و لعب را در سماع بود ابو الخیر العسقلانی الاسود از اولیا سماع میکرد و حزن میکرد و در حیرت می افتاد

وقت سماع و تصنیف کرد دران کتابے را و ر د کرد دران کتاب بر منکرین سماع و همچنین
جماعتے از ایشان تصنیف کردند و ر د بر منکرین آن و حکایت کرده شد از بعضے شیوخ
که گفت دیدم ابو العباس خضر را عم پس گفتم دیرا چه میگوئی درین سماع که اختلاف کردند
در وی اصحاب ما گفت آن صفو زلال است که ثابت نمی ماند مگر اقدام علما و حکایت
کرده شد از ممشاد الدینورے که گفت دیدم نبی صلے الله علیه وسلم در منام پس گفتم
یا رسول الله آیا انکار میفرمائی ازین سماع چیزے را گفت انکار نمیکنم ازان چیزے را
لکن بگو ایشان را که شروع نمایند قبل آن بقرآن و ختم کنند بعد آن بقرآن و حکایت کرده شد
از طاهر بن بلال الهمدانی الوراق و بود از اهل علم که گفت بودم من معتکف بجامع جده در بیابان
بیچے که واقع است بر لب دریا پس دیدم روزے طائفه را که میگفتند بجانبے از مسجد قولی
را و استماع می نمودند پس انکار کردم من این را بدل خود و گفتم در خانه از خانه های خدا
میگویند شعر را گفت پس دیدم نبے صلی الله علیه وسلم در آن شب و وے صلے الله علیه
وسلم نشنیده بود در آن طرف مسجد و به پهلوے آنحضرت ابوبکر صدیق رض دران وقت
ابوبکر صدیق رضے الله عنه میگفت چیزے از قول و نبی صلے الله علیه وسلم استماع میفرمود
و می نهاد دست مبارک خود بر سینه خود مانند کسے که بوجد آید از ان پس گفتم در نفس خود سزاوار
نبود مرا که انکار کنم بر آن جماعه که بودند که استماع میکردند و این رسول الله صلی الله علیه وسلم
استماع میفرماید و ابوبکر رض میگوید پس التفات فرمود بطرف من رسول الله صلی الله علیه وسلم
و گفت هذا حق بحق یا که گفت حق من حق من شک میکنم دران و گفت جنید نزول میکند
رحمت برین طائفه در سه موضع وقت خوردن و نوش زیرا که ایشان نمے خورند مگر از فاقه
و وقت مذاکره زیرا چه ایشان تکلم نمے کنند مگر در مقامات صدیقان و وقت سماع
زیرا که سماع میکنند با وجد و حاضر مے آیند حق را و حکایت کرده شد از جریج که بود
وے رخصت میداد در سماع پس گفته شد وی را آیا آورده شود این را روز قیامت

در جملہ حسنات تو یا سیآت تو گفت نہ در حسنات و نہ در سیآت زیرا کہ این سبیہ است بالغو
و گفت خدا تعالیٰ لَا یُؤَاخِذُکُمُ اللّٰہُ بِاللَّغْوِ فِیۤ اَیۡمَانِکُمۡ این آن ست کہ نقل کردہ شد
از اقاویل و ہر کہ طلب کند حق را در تقلید پس ہر گاہ استقصا کند متعارض شود نزد
وے این اقاویل پس باقی می ماند متحیر و مائل بطرف بعضے اقاویل بتشہی و تمامہ این فصول
است بلکہ سزاوار ست کہ طلب کند حق را بطریق آن و آن حاصل است از بحث کردن
از مدارک حظر و اباحت چنانچہ قریب ذکر میکنم آنرا انتہٰے **فصل فے بیان دلیل
اباحۃ السماع** بدانکہ نص و قیاس جمیعا دلالت میکنند بر اباحت سماع لیکن قیاس
پس آن این ست کہ غنا مجتمع شدہ است در وے معانی ہا باید کہ بحث کردہ شود از
افراد آن سپس از مجموع آن پس بدرستیکہ در دست سماع صوت طیب موزون مفہوم
المعنے محرک القلب پس وصف عام این ست کہ وی صوت طیب ست بعد از ان طیب
منقسم است بطرف موزون و غیر موزون و موزون منقسم است بسوی مفہوم المعنے
مثل اشعار و غیر مفہوم المعنے مثل اصوات جمادات و سائر حیوانات لیکن سماع صوت
طیب باین حیثیت کہ طیب ست نباید کہ حرام شود بلکہ آن حلال ست بنص و قیاس
لیکن قیاس پس آن این ست کہ وے راجع ست بسوئے تلذذ حاسہ سمع بادراک
انچہ مخصوص است بآن و مر انسان را عقل و حواس پنجگانہ است و ہر حاسہ را ادراک ست
و در مدرکات آن حاسہ چیز نیست کہ لذیذ مے پندارہ وآن را پس لذت نظر در مبصرات
جمیلہ است مثل خضرہ و آب جاری و وجہ حسن و بالجملہ سائر الوان جمیلہ و این در
مقابلہ آن ست کہ مکروہ مے داند آن را از الوان کدرۂ قبیحہ و لذت شم در روایح
طیبہ است وآن در مقابلہ بد بوہائے مستکرہہ است و لذت ذوق در طعوم لذیذہ است
مثل سومۃ و حلاوت و حموضۃ وآن در مقابلہ مرارہ کریہۃ الطعم ست و لذت لمس در
لین و نعومۃ و ملاسہ است وآن بمقابلہ خشونہ و ضر است ست لذت عقل در علم

وبمعرفت ست وآن بمقابلہ جہل وبلادت است پس ہمچنین اصوات مدرکہ بسمع منقسم
ست بسوی مستلذہ مثل صوت عنادل ومزامیر ومستکرہہ مثل آواز حمیر وغیرہ پس چہ ظاہر
تر ست قیاس این حاسہ ولذت آن بر سائر حواس ولذات آنہا ولیکن نص پس
دلالت میکند بر اباحت سماع صوت حسن منت نہادن خدا یتعالی بر بندگان خود بآن
زیراکہ فرمود خدا یتعالی یَزِیْدُ فِی الْخَلْقِ مَا یَشَآءُ پس گفتہ شد آن صوت حسن است ودر
حدیث آمدہ مَا بَعَثَ اللّٰہُ نَبِیًّا اِلَّا حَسَنَ الصَّوْتِ وفرمود صلی اللہ علیہ وسلم
لَلّٰہُ اَشَدُّ اَذَنًا لِلرَّجُلِ الْحَسَنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْاٰنِ مِنْ صَاحِبِ الْقَیْنَۃِ لِقَیْنَتِہٖ
وَالْقَیْنَۃُ الْاَمَۃُ الْمُغَنِّیَۃُ ودر حدیث در محل مدح داؤد علیہ السلام آمدہ اَنَّہٗ کَانَ
حَسَنَ الصَّوْتِ فِی النِّیَاحَۃِ عَلٰی نَفْسِہٖ وَفِیْ تِلَاوَۃِ الزَّبُوْرِ حَتّٰی کَانَ یَجْتَمِعُ الْاِنْسُ
وَالْجِنُّ وَالْوَحْشُ وَالطَّیْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِہٖ وَکَانَ یُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِہٖ اَرْبَعُمِائَۃِ جَنَازَۃٍ
وَمَا یَقْرُبُ مِنْھَا فِی الْاَوْقَاتِ وفرمود صلی اللہ علیہ وسلم در مدح ابوموسی الاشعری
لَقَدْ اُعْطِیَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِیْرِ اٰلِ دَاؤدَ وقول وتعالی اِنَّ اَنْکَرَ الْاَصْوَاتِ
لَصَوْتُ الْحَمِیْرِ دلالت میکند بمفہوم آن بر مدح صوت حسن واگر گفتہ شود جز این نیست
کہ مباح کردہ شد این را یعنی صوت حسن را بشرط اینکہ در قرآن بود گوئیم ہر آئینہ لازم می آید از آن
اینکہ حرام شود سماع صوت عندلیب زیراچہ آن از قرآن نیست وہرگاہ جائز شد سماع صوت
غفل بی معنی پس چرا جائز نشود سماع صوتی کہ فہمیدہ می شود از آن حکمت ومعنی ہای صحیحہ
وَاِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِکْمَۃً پس این نظر ست در صوت بحیثیت اینکہ طیب وحسن است
ودرجہ ثانیہ است نظر در صوت طیب موزون زیراکہ وزن ورا حسن ست پس بسا صوت
حسن خارج است از وزن وبسا صوت موزون غیر مستطاب ست واصوات موزونہ
باعتبار مخرجہای خود سہ قسم ست زیراچہ آن اصوات یا خارج شود از جماد مثل صوت مزامیر
واوتار وضرب قضیب وطبل وغیرہ ویا خارج شود از حنجرہ حیوان وآن حیوان یا انسان است

وبا غیر آن مثل صورت بلبلها و قمری ہا و صاحبان سجع از طیور پس آن اصوات با وصف
طیبت آن موزونہ و متناسبۃ المطالع والمقاطع است پس ازین جہت لذیذ نیز داشتہ
میشود سماع آن را و اصل در اصوات حناجر حیوانات است و جز این نیست کہ وضع
کردہ شد مزامیر بر صورت حناجر و این تشبیہ است مر صنعت را با خلقت و نیست
شئے ازان کہ توصل کردند اہل صناعات بصناعت خود ہا بسوی تصویر آن مگر اینکہ
مر او را است مثالے در خلقت کہ اختیار کرد خدا تعالے اختراع آن را پس سماع
این اصوات مستحیل است کہ حرام شود بجہت بودن آن طیبہ یا موزونہ پس نیست
روندہ بطرف تحریم سماع صوت عندلیب و سائر طیور و فرقے نیست در میان
حنجرہ و حنجرہ و نہ در میان جماد و حیوان پس باید کہ قیاس کردہ شود بر صوت
عندلیب اصوات خارجہ را از سائر اجسام باختیار آدمے مثل صوتے کہ خارج میشود
از حلق آدمے یا از قضیب و طبل و دف وغیرہ و استثنا کردہ نشود ازان مگر ملاہی و اوتار
و مزامیر کہ وارد شد شرع بمنع ازانہا نہ برائے لذت آن زیراکہ اگر منع برائے لذت بودے ہر آئنہ
قیاس کردہ مے شد بروی جملہ ما یتلذذ بہ الانسان را لکن حرام کردہ شد خمر باو مقتضے
شد حرص آدمیان بآن مبالغہ را در باز داشتن ازان تا اینکہ منتہے اشد امر در ابتدا
بشکستن خمہا پس حرام کردہ شد باوے آنچہ از شعار اہل شرب است و آن اوتار و
مزامیر است پس این اشیاء حرام کردہ شد بتبعیت تحریم خمر برائے سہ علتہا یکے آنکہ این
اشیا میخوانند بسوئے شرب خمر زیراکہ لذتیکہ حاصل است ازان تمام نمیشود مگر بخمر و مثل این
علت حرام کردہ شد قلیل خمر دوم آنکہ این اشیا در حق قریب العہد بشرب خمر یاد دہانندہ
مجالس انس را بشرب پس این اشیاء سبب ذکر یعنے یاد دہانیدن است و ذکر سبب انبعاث
شوق است و انبعاث شوق وقتیکہ قوت یابد پس وے سبب اقدام است سوم اینکہ اجتماع بر ان اشیاء
ہر گاہ از عادات اہل فسق بودہ پس منع کردہ شد از تشبہ بانہا زیراچہ من تشبہ بقوم فھو منھم وبایں علت میگویم

بترک سنت وقتیکه شعار بود اہل بدعت را بخوف تشبه بآنها پس بحث این معانیها حرام کرده
مضمار عراست واوتار جملهٔ آن مثل عود وچنگ ورباب وبربط وغیره وماسوای این اشیا
پس نیست در معنے آن مثل شاهین رعاة وحجیج وشاهین طبالان ومثل طبل وقضیب وهر آله
که استخراج کرده میشود از ان صوت مستطاب موزون سوای آنچه عادت کرده اند امرا
اہل شرب زیراکه جملهٔ آن نه تعلقے میدارد بخمر ونه یاد میدهاند آنرا ونه تشویق میکند بسوی آن
ونه واجب میکند تشبه را بارباب آن پس نگردید در معنے آن پس باقی ماند بر اصل اباحت قیاساً
بر اصوات طیور وغیره بل میگویم سماع اوتار از شخصے که میزند آنرا بر غیر وزن متناسب مستلذ
نیز حرام است واز ینجا ظاهر شد اینکه نیست علت در تحریم آن اشیاء مجرد لذت وطیب بلکه
قیاس تحلیل طیبات است کل آن مگر آنچه در تحلیل وے فساد است فرمود الله تعالی قُلْ
مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّٰهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ
پس این اصوات حرام نکرده شد بحیثیت اینکه اصوات موزونه است وجز این نیست که
حرام کرده شد بعارض دیگر چنانچه قریب می آید بیان عوارض محرمه درجهٔ ثالثه موزون مفهوم
وآن شعر است وآن خارج نمی شود مگر از حنجرهٔ انسان پس یقین کرده میشود باباحة آن زیراکه زیاد
نشد مگر بودن او مفهوم وکلام مفهوم حرام نیست وصوت طیب موزون غیر حرام است پس
هرگاه حرام نشد احاد از کجا حرام شود مجموع ها ن نظر کرده شود در آنچه فهمیده میشود از ان
پس اگر باشد دران امر محظور ممنوع حرام کرده شود نثر آن ونظم آن وحرام کرده شود تصویت
بآن برابر است که بالحان باشد یا نباشد وحق درین باب چیزی است که گفت آنرا شافعی زیراکه گفت
الشِّعْرُ کَلَامٌ فَحَسَنُهُ حَسَنٌ وَقَبِیحُهُ قَبِیحٌ وهرگاه جائز شد خواندن شعر بغیر صوت والحان جائز شد
خواندن آن بالحان زیراکه افراد مباحات هرگاه مجتمع شود میشود آن مجموع مباح ووقتیکه منضم شود مباحے
بامباح دیگر حرام نمیشود مگر وقتیکه متضمن بود مجموع محظورے را که متضمن نبود آنرا احاد ونیست محظوری
درینجا چگونه انکار کرده شود انشاد شعر را وتحقیق انشاد کرده شد پیش رسول الله صلے الله علیه وسلم

وفرمود علیہ السلام اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِکْمَۃً و انشاد کرد عائشہ رضی اللہ عنہا + شعر +
ذھب الذین یعاش فی اکنافھم + وبقیت فی خلف کجلد الاجرب و روایت
کردہ شد در صحیح بخاری و صحیح مسلم از عائشہ رض کہ گفت لَمَّا قَدِمَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صلی اللہ
علیہ وسلم الْمَدِیْنَۃَ وُعِکَ اَبُوْبَکْرٍ وَبِلَالٌ وَکَانَ بِھَا وَبَاءٌ فَقُلْتُ یَا اَبَتِ
کَیْفَ تَجِدُکَ وَیَا بِلَالُ کَیْفَ تَجِدُکَ فکان ابوبکر رضی اللہ عنہ اذا اخذتہ
الحُمّٰی یقول شعر کل امرئ مصبح فی اھلہ + والموت ادنی من شراک نعلہ
وکان بلال اذا اقلعت عنہ الحمی یرفع عقرتہ ویقول **قطعہ الالیت**
شعری ھل ابیتن لیلۃ + بواد وحولی اذخر جلیل + وھل اردن یوما
میاہ مجنۃ + وھل یبدون شامۃ وطفیل + گفت عائشہ رض پس خبر دادم از بن رسول
اللہ را صلی اللہ علیہ وسلم پس فرمود اَللّٰھُمَّ حَبِّبْ اِلَیْنَا الْمَدِیْنَۃَ کَحُبِّنَا مَکَّۃَ اَوْ اَشَدَّ
و تحقیق بود در رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نقل میفرمود خشت را با قوم در بنای مسجد
درحالیکہ وی میگفت ھٰذِی الْجِمَالُ لَا جِمَالُ خَیْبَرَ + ھٰذَا اَبَرُّ رَبَّنَا وَاَطْھَرُ + وایضا
فرمود صلی اللہ علیہ وسلم مرتبہ دیگر اَللّٰھُمَّ اِنَّ الْعَیْشَ عَیْشُ الْاٰخِرَہْ فَارْحَمِ الْاَنْصَارَ وَالْمُھَاجِرَہْ
داین در صحیحین مذکور است و بود نبی صلی اللہ علیہ وسلم می نہاد برای حسان منبری در مسجد
می ایستاد حسان بران منبر و مفاخرت میکرد از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا مخاصمت میکرد
ومیفرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اِنَّ اللّٰہَ یُؤَیِّدُ حَسَّانَ بِرُوْحِ الْقُدُسِ مَا نَافَحَ اَوْ فَاخَرَ
عَنْ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ و قتیکہ انشاد کرد نابغہ شعر خود را پیش
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود مر او را لَا یَفْضُضِ اللّٰہُ فَاکَ وگفت عائشہ رضی اللہ
عنہا بودند اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم باہم میخواندند نزدیک وی اشعار و وے
تبسم میفرمود و روایت کردہ شد از عمرو بن الشرید از اب وی کہ گفت اَنْشَدْتُ رَسُوْلَ اللّٰہِ
صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ مِائَۃَ قَافِیَۃٍ مِنْ قَوْلِ اُمَیَّۃَ بْنِ اَبِی الصَّلْتِ کُلَّ ذٰلِکَ یَقُوْلُ

هِیَه هِیَه ثُمَّ قَالَ وَاِنْ کَانَ فِی شِعْرِهٖ یسلم درجه رابعه نظر در آن بحیثیت اینکه
آن محرک قلب ست و برانگیخته کننده است چیزیرا که آن غالب ست بر قلب پس
میگویم مر خدا تعالی را سریست در مناسبت نغمات موزونه مر ارواح را حتی که آن نغمات
هر آئینه تاثیر میکنند در ارواح تاثیر کردنی عجیب پس از جمله اصوات صوتی ست که خوش
میگرداند و صوتی است که غمگین میسازد و صوتی است که میخوابانند و صوتی ست که میخنداند
و بطرب می آرد و صوتی ست که استخراج میکند از اعضا حرکات را بر وزن آن از دست و پا و سر
و ظن کردن نباید که آن از فهمیدن معانی شعر ست بلکه آن جاریست در او تار حتی که گفته شد
من لم یحرکه الربیع وازهاره والعود واوتاره فهو فاسد المزاج لیس له علاج
و چگونه بود آن از فهم معنی و حال اینکه تاثیر آن مشاهد ست در صبی در مهد آن زیرا که ساکت
می نماید او را صوت طیب از گریه او و میگرداند نفس ویرا از آنچه میگریاند او را بسوی اصغاء
آن و جمل با وصف بلادة طبع آن متاثر میشود از حدی چنان تاثری که خفیف می پندارد با وی
احمال ثقیله را و قصیر میداند بقوت نشاط خود در سماع آن مسافات طویله را منبعث میشود
در وی از نشاط آنچه مسکر می آرد او را و موله میگرداند پس می بینی ویرا وقتیکه طول شود بر وی بادیه ها و در گیرد
ویرا رنجش و ملال زیر محامل و احمال هرگاه بشنود منادی حدی را دراز میکند گردن خود را و اصغا
میکند بسوی محدی کننده در حالیکه بردارنده است گوشهای خود را و سرعت میکند در سیر خود
حتی که میجنبد بر وی احمال او و محامل او و بسا اوقات تلف میشود نفس او از شدت سیر
و گرانی بار و حال اینکه وی شعور ندارد بآن بجهت نشاط خود و هرگاه نظر کرده شد در سماع
باعتبار تاثیر آن در قلب ها جائز نیست که حکم کرده شود بر وی مطلقا باباحت و نه بتحریم بلکه این
مختلف میشود باحوال و اشخاص و اختلاف طرق نغمات پس حکم آن حکم ما فی القلب ست
گفت ابو سلیمان سماع نیاورد در قلب آنچه نیست در وی لکن بجنباند آنرا که در وی ست پس
ترنم بکلمات مسجعه موزونه عادت کرده میشود در چند موضع بجهت اغراض مخصوصه که ارتباط می یابد

بآن اشعار در قلب و آن هفت موضع است اول غناء حاجیان که ایشان اولاً دور میگردند بشهر
با طبل و شاهین و غنا و آن مباح است زیرا چه آن اشعار یست که نظم کرده شد در وصف
کعبه و مقام و حطیم و زمزم و سائر مشاعر و وصف بادیه وغیره و اثر آن تهیج و شوق است بسوی
حج بیت الله تعالی و اشتعال نیران آن اگر بود در آنجا شوقی حاصل یا استثارهٔ شوق و اجتلاب
آن اگر نبود شوقی حاصل و هرگاه بوده است حج قربة و شوق بطرف آن محمود است تشویق بسوی
آن بکل ما یشوق محمود است و چنانچه جائز است مر واعظ را اینکه نظم کند کلام را در وعظ و زینت دهد آنرا
بسجع و شوق دهاند مردمان را بسوی حج بوصف بیت و مشاعر و وصف ثواب بر آن جائز است
این مر غیر او را بر نظم شعر زیرا که وزن وقتیکه مضاف شود بسوی سجع میشود کلام اوقع در قلب
پس وقتیکه اضافت کرده شود بطرف آن صوت طیب و نغمات موزونه زیاده شود وقع او
پس هرگاه اضافت کرده شود بسوی آن طبل و شاهین و حرکات ایقاع زیاده شود تاثیر و جمله
این جائز است مادامیکه داخل نشود در و مزامیر و اوتار که از شعار اشرار است هان اگر قصد
کند بآن تشویق کسی که جائز نبود مر او را خروج بطرف حج مثل کسی که ساقط کرد فرض را از نفس خود
و اذن نداده باشد مر او را مادر و پدر در خروج پس آن شخص حرام است بر وی خروج پس حرام شود تشویق او
بحج بواسطه سماع و بهر کلامی که شوق دهاند بطرف خروج زیرا که تشویق بطرف حرام حرام است و همچنین اگر
طریق غیر آمنه و هلاک غالب بود جائز نبود تحریک قلوب و معالجت آن بتشویق موضع ثانی آنچه عادت
کرده اند غازیان جهت تحریص مردمان بسوی غزوه و این نیز مباح است چنانچه بر حاج
لیکن باید که مخالفت کند اشعار و طرق الحان ایشان اشعار حاج و طرق الحان آنها را زیرا که
غرض و مقصود این دو فریق با هم مخالف است و این مباح است در وقتیکه در آن وقت غزوه
مباح است و مندوب است در وقتیکه در آن وقت غزوه مستحب است لیکن در حق شخصی
که جائز است مر او را خروج بطرف غزوه موضع ثالث رجزیات که استعمال کنند آنرا شجعان
در وقت لقاء و غرض از آن تشجیع نفس و انصار است و تحریک نشاط در آنها برای قتال و در آن

تمدح است بشجاعت و غلبه و این هر گاه که بود بلفظ لطیف و صوت طیب وقع شود در نفس
و این مباح است در هر قتال مباح و مندوب است و در هر قتال مندوب و محظور است در
قتال مسلمانان و اهل ذمه و هر قتال محظور زیراکه تحریک و داعی الی المحظور محظور است و این
منقول است از شجعان صحابه رض مثل علی و خالد رض و غیرهما موضع رابع اصوات نیاحه و نغمات
آن و تاثیر آن در تهییج حزن و بکا و ملازمت کآبه است و حزن دو قسم است محمود و مذموم حزن
مذموم مثل حزن بر چیزیست که فوت شده فرمود خدا تعالی لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و حزن بر اموات
ازین قبیل است زیراکه آن نارضامندی است مر قضاء خدا تعالی را و تاسف است بر چیزیکه او را
تدارک نیست پس این حزن هر گاه مذموم است تحریک آن بنیاحه هم مذموم است و ازینجا
وارد شده نهی صریح در نیاحه اما حزن محمود و حزن انسان است بر تقصیر وی در امر دین خود و
گریه او بر خطا های خود و بکا و تباکی و حزن و تحازن بر آن محمود است و بر آن محمول است
گریه آدم عم و تحریک این حزن و تقویت آن محمود است زیراکه آن برانگیخته میکند بر تشمیر برای
تدارک و ازین جهت بود نیاحه داود عم محمود زیراکه بود آن نیاحه مع دوام حزن و طول بکا
بسبب خطایا و ذنوب پس بدرستیکه بود علیه السلام حزن میکرد و بحزن می آورد و میگریست
و میگریانید حتی که بر داشته میشد جنازه ها از مجلس نیاحه او و بود که میکرد این را بالفاظ خود
و الحان خود و این محمود است زیراکه مفضی الی المحمود محمود است و بنابرین حرام نشود بر واعظ
طیب الصوت اینکه بخواند بر منبر بالحان خود اشعار را که محزنه و مرققه قلب است و حرام نشود
اینکه بکا و تباکی نماید تا که توصل کند بآن بسوی تبکیه غیر خود و اثارت حزن آن موضع خامس
سماع در اوقات سرور برای تاکید سرور و تهییج آن و آن مباح است اگر آن
سرور مباح بود مثل غنا در ایام عید و در عرس و وقت قدوم غائب و وقت ولیمه و عقیقه
و وقت ولادت مولود و وقت ختان آن و وقت حفظ وی قرآن

قرآن عزیز را و جملہ این مباح است جہت اظہار سرور بآن و وجہ جواز آن این است که بعضی الحانات برانگیختہ میکند فرح و سرور و طرب را پس ہر آنچہ جائز است سرور بآن جائز است اثارۂ سرور دران و دلالت میکند برین از نقل انشاد زنان بر سطح باد والحان وقت قدوم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نظم طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوَدَاعِ + وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَا دَعَا لِلّٰهِ دَاعٍ پس این اظہار سرور ست برای قدوم آن صلی اللہ علیہ وسلم و این سرور محمود است پس اظہار آن بشعر و نغمات و رقص و حرکات نیز محمود است پس بتحقیق نقل کردہ شد از جماعتی از صحابہ رضی کہ آنہا حجل کروند در سروری کہ رسید ایشان را چنانچہ قریب می آید در احکام رقص و این جائز است در قدوم ہر قادم کہ جائز است فرح بآن و در ہر سبب مباح از اسباب سرور و دلالت میکند برین انچہ روایت کردہ شد در صحیحین از عائشہ رض کہ گفت لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ وَإِذَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ حَتَّى أَكُونَ أَنَا الَّذِي أَسْأَمُهُ فَاقْدُرُوا قَدْرَ الْجَارِيَةِ الْحَدِيثَةِ السِّنِّ الْحَرِيصَةِ عَلَى اللَّهْوِ اِشَارَةٌ إِلَى طُولِ مُدَّتِهِ وَوُقُوفِهَا و روایت کرد بخاری و مسلم نیز در صحیحین خود را حدیث عقیل را از زہری از عروہ از عائشہ رض إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ دَخَلَ عَلَيْهَا وَعِنْدَهَا جَارِيَتَانِ فِي أَيَّامِ مِنًى تُدَفِّفَانِ وَتَضْرِبَانِ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُتَغَشٍّ بِثَوْبِهِ فَانْتَهَرَهُمَا أَبُو بَكْرٍ رض فَكَشَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَقَالَ دَعْهُمَا يَا أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّهَا أَيَّامُ عِيدٍ و گفت عائشہ رض رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْحَبَشَةِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ فِي الْمَسْجِدِ فَزَجَرَهُمْ عُمَرُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمْنًا يَا بَنِي أَرْفِدَةَ يَعْنِي مِنَ الْأَمْنِ و در حدیث عمرو بن حارث از ابن شہاب مثل آن و دران حدیث لفظ تغنیان و تضربان واقع است و در حدیث ابو طاہر از ابن وہب

واللہ لقد رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقوم علی باب حجرتی والحبشۃ یلعبون بحرابہم فی مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وھو یسترنی بردائہ لأنظر الی لعبہم ثم یقوم من اجلی حتی اکون انا الذی انصرف در روایت کردہ شد از عائشہ کہ گفت کنت العب بالبنات عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفت وکان یأتینی صواحب لی فکن ینقمعن من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وکان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یسربھن الی فیلعبن معی ودر روایتی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لہا یوما ما ھذا قالت بناتی قال فما ھذا الذی اری فی وسطہن قالت فرس قال ما ھذا الذی علیہ قالت جناحان قال فرس لہ جناحان قالت او ما سمعت انہ کان لسلیمان بن داؤد علیہ السلام خیل لہا اجنحۃ قالت فضحک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حتی بدت نواجذہ وحدیث محمول ست نزد ما بر عادت صبیان در اتخاذ صورت از خرف ورقاع بغیر تکمیل صورت آن بدلیل آنچہ روایت کردہ شد در بعض روایات کہ ان الفرس کان لہ جناحان من رقع وگفت عائشہ رضی اللہ عنہا دخل علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعندی جاریتان تغنیان بغناء بعاث فاضطجع علی الفراش وحول وجہہ فدخل ابوبکر رضی اللہ عنہ فانتہرنی وقال مزمار الشیطان عند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فاقبل علیہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقال دعہما فلما غفل غمزتہما فخرجتا وکان یوم عید یلعب فیہ السودان بالدرق والحراب فاما سألت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واما قال تشتہین تنظرین فقلت نعم فاقامنی وراءہ وخدی علی خدہ ویقول دونکم یا بنی ارفدۃ حتی اذا مللت قال حسبک قلت نعم قال فاذہبی ودر صحیح مسلم وضعت راسی علی منکبہ فجعلت انظر الی لعبہم حتی کنت انا الذی انصرفت پس این احادیث کل آن در صحیحین است وآن نص صریح است درین کہ غنا ولعب حرام نیست ودر آن دلالت ست بر انواع از رخصتہا اول لعب وپوشیدہ نیست عادت حبشہ در رقص ولعب دوم فعل آن در مسجد سوم قول وے

صلی الله علیه وسلم دف نگفت یا بنی ارفدة واین امرست بلعب والتماس ست برای آن پس چگونه ثابت شود حرمت آن چهارم منع فرمودن
وی صلی الله علیه وسلم مر ابوبکر و عمر را رضی الله عنهما از انکار و تغییر و تعلیل آن بآنکه آن یوم عید ست آن وقت سرور ست و این از اسباب سرور ست
پنجم ایستادن وی صلی الله علیه وسلم زمان دراز در مشاهده آن و سماع آن با وی موافقت عائشه رضی الله عنها دران و این دلیل ست بر آنکه حسن خلق در
تطییب دلهای زنان و صبیان بمشاهده لعب احسن ست از خشونت زهد و خشونت عیش در باز داشتن و باز داشتن از آن ششم قول وی صلی الله علیه وسلم
ابتداءً مر عائشه را اتشتهین ان تنظری و نبود آن از اضطرار بطرف مساعدت اهل از روی خوف از غضب یا وحشت زیرا که
التماس وقتیکه سابق بود بسا اوقات رد سبب وحشت میگردد و آن محذور ست پس مقدم کرده شود محذوری بر محذوری دیگر لیکن ابتدای
سوال پس حاجت نیست و این هفتم رخصت در غنا و ضرب دف از جاریتین با آنکه تشبیه کرده شد آنرا بمزمار شیطان و دران بیان
است که مزمار محرم غیر این ست هشتم آنکه صوت جاریتین قرع سمع وی صلی الله علیه وسلم میکرد در حالیکه بر پهلو افتاده بود و اگر
کدامی جا ضرب کرده شدی باوتار هر آینه جائز نبودی نشستن او را بجانبی که صوت اوتار قرع سمع وی کند پس این دلالت میکند بر آنکه
صوت زنان غیر محرم نیست مثل تحریم صوت مزامیر بلکه حرام کرده نمی شود مگر وقت خوف فتنه پس این مقایس و نصوص دلالت میکند بر اباحت غنا و رقص
و ضرب دف و لعب بدرق و حراب و نظر بسوی رقص حبشه و زنج در اوقات سرور کل آن از روی قیاس یوم عید زیرا که آن وقت سرور ست و در
معنی آن یوم عرس و ولیمه و عقیقه و ختان و یوم قدوم از سفر و سائر اسباب فرح و آن جمله آنچه جائز بود بسبب آن فرح از روی
شرع و جائز ست فرح بزیارت اخوان و لقای ایشان و اجتماع ایشان در موضع واحد بر طعام یا کلام پس آن نیز مظنه سماع ست
و در تفسیر احمدی از عوارف آورده قَالَ اَخْبَرَنَا اَبُوْ زُرْعَةَ طَاهِرٌ عَنْ وَالِدِهٖ اَبِیْ فَضْلِ الْحَافِظِ الْمَقْدِسِیِّ قَالَ اَخْبَرَنَا
اَبُوْ مَنْصُوْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ الْمُظَفَّرِیُّ السَّرْخَسِیُّ قَالَ اَخْبَرَنَا اَبُوْ عَلِیٍّ فَضْلُ بْنُ مَنْصُوْرِ بْنِ نَصْرٍ الْكَاغَذِیُّ
السَّمَرْقَنْدِیُّ اِجَازَةً قَالَ حَدَّثَنَا الْهَیْثَمُ بْنُ كُلَیْبٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُوْ بَكْرٍ عَمَّارُ بْنُ اِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ
عَامِرٍ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیْزِ بْنِ صُهَیْبٍ عَنْ اَنَسٍ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ كُنَّا عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
وَسَلَّمَ اِذْ نَزَلَ جِبْرَئِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ فُقَرَاءَ اُمَّتِكَ یَدْخُلُوْنَ
الْجَنَّةَ قَبْلَ الْاَغْنِیَاءِ بِنِصْفِ یَوْمٍ وَهُوَ خَمْسُ مِائَةِ عَامٍ فَفَرِحَ رَسُوْلُ اللّٰهِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ اَفِیْكُمْ
مَنْ یُنْشِدُنَا فَقَالَ بَدَوِیٌّ نَعَمْ اَنَا یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ هَاتِ فَاَنْشَدَ الْبَدَوِیُّ شعر قَدْ لَسَعَتْ
حَیَّةُ الْهَوٰی كَبِدِیْ + فَلَا طَبِیْبَ لَهَا وَلَا رَاقِ + اِلَّا الْحَبِیْبُ الَّذِیْ شُغِفْتُ بِهٖ + فَعِنْدَهٗ

رقیبتی و تریاقی + فتواجد رسول الله صلی الله علیه وسلم وتواجد الاصحاب معه حتی سقط
رداؤه عن منکبیه فلما فرغوا اوی کل واحد منهم مکانه قال معاویة بن ابی سفیان
ما احسن لعبکم یا رسول الله فقال یا معاویة لیس بکریم من لم یهتز عند سماع
ذکر الحبیب ثم قسم رداءه رسول الله صلی الله علیه وسلم علی من حاضرهم باربع مائة
قطعة وهذا الحدیث اوردناه مسندا کما سمعناه ووجدناه الخ موضع سادس سماع عاشقان
برای تحریک شوق و تهییج عشق و تسلیه نفس پس اگر در مشاهده معشوق بود غرض ازان تاکید لذت ست واگر
بحالت مفارقت بود غرض ازان تهییج شوق ست و شوق اگرچه الم ست پس وی نوع لذت ست وقتیکه مضاف
شود بطرف آن رجاء وصال زیرا که رجا لذیذ ست ویاس مولم ست وقوت لذت رجا بحسب قوت شوق وحب شیء مرجو ست
پس درین سماع تهییج عشق و تحریک شوق و تحصیل لذت رجای مقدر در وصال با اطناب وصف حسن محبوب واین حلال ست
اگر بود مشتاق الیه ازان جمله که مباح وصال او مثل آنکه عشق دارند زوجه یا امه خود را پس گوش دارد بسوی غنای آن تا که دو چند
شود لذت وی در لقای آن پس محظوظ شود بصر از مشاهده واذن از سماع و بفهم قلب لطائف معانی وصال و فراق
پس مترادف شود اسباب لذت پس این انواع تمتع است از جمله مباحات دنیا ومتاع آن وما الحیوة
الدنیا کلها الا لهو ولعب واین از انجمله است وهمچنین اگر غصب کرده شد از و جاریه یا بسبب
من الاسباب میان وی و جاریه وی حائلی پیش آمد پس میرسد اورا که تحریک کند بسماع شوق خود را
و برانگیخته کند بآن لذت رجای وصال را پس اگر بفروشد آنرا یا طلاق دهد حرام شود بر وی این امر بعد ازان
چه جائز نیست تحریک شوق جائیکه جائز نیست تحقیق آن بوصال ولقا اما شخصیکه تمثل کند در نفس
خود صورت صبی او یا زنیکه حلال نیست نظر او بسوی وی و بود که نازل کند آنرا که میشنود بر کسی که تمثل
کرده در نفس خود پس این حرام ست زیرا که این محرک فکر ست در افعال محظوره و مهیج داعیه است بطرف انچه
مباح نیست ووصول بسوی آن و اکثر عشاق و سفها از جوانان وقت هیجان شهوت خالی نباشند
از اضمار چیزی ازان و آن ممنوع ست در حق ایشان بجهت آنکه درو ست از دواعی فتن بر امری
که راجع است بسوی نفس سماع و برای اینمعنی سوال کرده شد حکیمی را از عشق پس گفت دخانی یصعد الی

دماغ الانسان نزیله الجماع ویهیجه السماع موضع سابع سماع شخصی که محبوب داشت خدایرا وعشق ورزید آنرا و مشتاق شد بطرف لقای آن پس نظر نکند بطرف شی مگر اینکه ببیند وی سبحانه وتعالی را ودران وقرع نکند سمع ویرا قرع کننده مگر اینکه بسمع کند ویرا از وی یا در وی پس سماع در حق وی هیج شوق و موکد عشق و حب ست و آتش برا فروزنده است از آتش زنه قلب او و استخراج کننده است ازان احوالی را از مکاشفات و ملاطفات که احاطه نکند وصف آنرا شناسد آنرا هر که چشید مزه آن و انکار کند آنرا هر که بهره مند نشد حس وی از ذوق آن نام کرده میشود آن احوال را بزبان صوفیه وجد ما خود از وجود و مصادفت ای میبافت از نفس خود احوالی را که نمی دریافت آنرا قبل سماع وگفت صاحب رد المختار عرف شامی تحت قول در مختار ومن یستحل الرقص قالوا یکفر ولا سیما بالدف یلهو ویزمر المراد به التمایل والخفض والرفع بحرکات موزونة کما یفعله بعض من ینتسب الی التصوف وقد نقل فی البزازیة عن القرطبی اجماع الائمة علی حرمة هذا الغناء وضرب القضیب والرقص قال و رأیت فتوی شیخ الاسلام جلال الملة والدین الکرمانی ان مستحل هذا الرقص کافر وتمامه فی شرح الوهبانیة ونقل فی نور العین عن التمهید انه فاسق لا کافر ثم قال التحقیق القاطع النزاع فی امر الرقص والسماع یستدعی تفصیلا ذکره فی عوارف المعارف واحیاء العلوم وخلاصة ما اجاب به العلامة النحریر ابن کمال باشا بقوله ما فی التواجد ان حققت من حرج شعر ولا التمایل ان اخلصت من باس + فقمت تسعیٰ علی رجل وحق لمن + دعاه مولاه ان یسعیٰ علی الراس الرخصة فیما ذکر من الاوضاع عند الذکر والسماع للعارفین الصارفین اوقاتهم الی احسن الاعمال السالکین المالکین لضبط انفسهم عن قبائح الاحوال فهم لا یستمعون الا من الاله ولا یشتاقون الا له ان ذکروه ناحوا وان شکروه باحوا وان وجدوه صاحوا وان شهدوه استراحوا وان سرحوا فی حضرة قربه ساحوا اذا غلب علیهم الوجد بغلباته وشربوا من موارد اراداته فمنهم من طرقته

طوارق الهیبۃ فجزع وذاب ومنهم من یوقت له بوارق اللطف فتحرک وطاب ومنهم من
طلع علیه الحب من مطلع القرب فسکر وغاب هذا ما عنّ لی فی الجواب
واللہ تعالی اعلم بالصواب ومن یک وجدہ وجد اصحیحا + فلم یحتج الی قول المغنی
له من ذاته طرب قدیم + وسکر دائم غیر دنّ انتهی وشیخ عبدالحق محقق دہلوی
رحمة اللہ علیه در شرح مشکوۃ درباب صلوۃ العیدین آوردہ وانصاف آنست کہ نص قطعی بر حرمت
آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا وشرب خمر آمدہ ثابت نشدہ است وبتحقیق تصریح کردہ اند
بعضی از متاخرین محدثین کہ حدیثی در حرمت غنا صحیح نشدہ است وبعضی علما گفتہ اند کہ یافتہ نشدہ
است دلیل قطعی نه بر حرمت آن ونه بر اباحت آن واصل در اشیا اباحت است وباوجود آن شک
نیست کہ دوام اعتنا بدان واستدامت آن خلاف طریقہ اتباع است وفقہا را درین باب
تشدید وتعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم مادہ وسد ذرائع است وصحیح آنست کہ قول
امام اعظم کراہت آنست واللہ اعلم وما ذکرنا من التفاصیل قریب منه ما فی مدارج النبوۃ
انتهی وبحر العلوم مولانا عبدالعلی قدس سرہ در شرح مولانا روم تحت قوله بشنو از جرنی چون
حکایت میکند الی البیتین فرمودہ کہ عارف سامی شیخ عبدالرحمن جامی قدس سرہ در شرح این
بیت فرمایند کہ مراد از نی انسان کامل ومکمل کہ فانی فی اللہ وباقی باللہ است ولفظ نی را بانسان
کامل مناسبت تامہ است زیرا کہ لفظ نی در نفی ہم مستعمل میگردد واین کامل نفی وجود عارض خود کردہ
راجع بعدم اصلی خود گشتہ وذات نی را ہم بانسان کامل مناسبت تامہ ہست زیرا کہ چنانکہ نی تہی
گشتہ است والحان ونغمات کہ از وی بظہور می آید ہمہ منسوب بزنندہ نی است ہمچنین انسان کامل
از وجود خود واوصاف خود تہی گشتہ ومتصف باخلاق اللہ گشتہ ہمہ اوصاف او واخلاق او وافعال
او منسوب بسوی حق گشتہ غرض ازین تقریر بیان علاقہ استعارہ است ومشابہت درمیان انسان
کامل ومعنی حقیقی نی ظاہر است بوجہ دیگر زیرا کہ مولوی قدس سرہ از ارباب سماع بودند وسماع آواز
نی میفرمودند وحضرت ایشان را در وقت سماع نی حالات عظیمہ وارد میشدند ومعارف مکشوف

باشند و در نفحات مذکور است که مولوی قدس سره فرمودند که آواز رباب آواز صریر در بهشت است
ما می شنویم آواز باز شدن در بهشت چنانکه از استماع کلام انسان کامل فہم احوالات عظیمه پیدا میشوند
و معارف جسمیه حاصل می آیند و مشهود میشوند پس استعاره کردند لفظ نی را برای انسان کامل و این مناسب
مشرب مولوی و دیگر ارباب سماع است قدس اسرارهم و نیز عارف جامی تجویز فرمودند که نی بمعنی قلم گرفته مستعار
برای انسان کامل ساخته شود اگرچه مناسب بعض ابیات نیست و مراد از جدائی که در مصراع ثانی واقع شده دوری
از مرتبهٔ غیب و غلبهٔ احکام مابه الامتیاز است و مراد از نیستان غیب اول و تعین اول است که عبارت از ذات مستجمع
جمیع اوصاف و متسمی بجمیع اسمار کلیه و جزئیه و تعینات علی وجه الاجمال بوجهیکه صالح است مرظهور همه اسما
و تنزلات را و درین مرتبه بوجهی کثرت نیست نه حقیقی و نه اعتباری و این مرتبهٔ احدیت است و درین مرتبه
اصلا کثرت را وجود نیست و نه ثبوت و این مرتبهٔ عدم کثرت است و نیست مگر ذات احدیت که ظهور در کثرت
بالقوه در وست باینمعنی که بعد تنزل وی در تعین ثانی کثرت پیدا شود واما هویت ذات صرفه مطلقه که در وی
تعین اصلا نیست پس وجود بحت است که همه اسمار رسوم مستهلک اند در وی نه مشار گردد و نه مسمی گردد بلکه
غنی است و قدیم است نه بآن معنی که غنا و قدم از اوصاف او باشد که این هم از جملهٔ اسماست بلکه بمعنی سلب
حاجت ست و سلب بدایت ست و بذات خود کامل ست معری از اضافات و مستور از شهودیت است
و خود نزد خود حاضر است بذاته نه بحضور زائد بلکه بمعنی اینکه نفس ذات ست و لبس ۱۹ ای برتر از خیال و
قیاس و گمان و وهم + وز هرچه گفته اند شنیدیم و خوانده ایم + پس انسان کامل از دوری این مرتبه شاکی
نمی تواند شد که رسیدن باین مرتبه محالست ۵ عنقا شکار کس نشود دام باز چین + کاینجا همیشه باد بدست
است دام را + لهذا عارف جامی از نیستان این مرتبه مراد نداشتند بلکه مرتبهٔ غیب اول مراد داشتند
فلا تغفل و نیز نیستان عبارت است ازان موضع که ثابت میشود دران نی و صلوح ظهور نی ست
و این را مناسب نیست مگر احدیت که تعین ست که صلوح ثبوت تعینات و شیونات در وست
واما ذات بحت پس مستهلک ست در وی هرچیز پس حاصل معنی برطبق تقریر این عارف آنست که از انسان
کامل بشنو که چون حکایت میکند از غلبهٔ مابه الامتیاز شکایت میکند که این غلبهٔ مابه الامتیاز از وطن اصلی

وی کہ غیب اول ست جدا ساختہ واز مرتبہ غیب اول چونکہ جدا گردیدہ ممتاز ساختہ اند از نفیر انسان مرد وزن کہ عبارت از اسمای فعلیہ و اعیان ممکنات اند در نالہ و فریاد اند کہ چرا ممتاز شدہ از غیب اول و دور افتادند و نیز عارف سامی فرمودند کہ میتواند کہ نی بر معنی خود باشد لیکن کنایہ از انسان کامل با این شکایات مذکورہ تمام کلام است زیرا کہ ارباب فہم از ہمہ موجودات بلسان احوال و اوصاف ایشان معانی لطیفہ میگیرند و طالبان سند دل بیسار زند و این لطیفت می نماید و تحقیقش آنست کہ مولوی از ارباب سماع بودند دازنی شکایت جدائیہا شنودند و نی شکایت جدائی از نیستان قطع شاخ او از بیخ و جدائی قطع وی از طرف دیگر کہ ازین قطع کمال امتیاز حاصل شد از نیستان و جدائی بسبب وقوع این سوراخہا در نی کہ از وقوع این سوراخہا ممتاز کلی از نیستان شد تا اینکہ حقیقت دیگری گشت کرد پس شکایت نی ازین جدائیہا ذکر کردہ شد انتہی وہم در تجلیات رحمانی کہ یکی از تصانیف افضل الفضلا واکمل الکملا برگزیدہ کبریا نور حدیقہ انبیا جناب حضرت مولانا صبغۃ اللہ رحمۃ اللہ علیہ مندرج و مذکور بودہ است عند الرجوع بآن باحسن عنوان واضح و عیان خواہد شد و در صمصام القادری باین نہج در تقریر او در سلک تحریر کشیدہ کہ سماع از قدیم مسئلہ مختلف فیہا بودہ است بعضی حرام بعضی حلال مینویسند اما بقول محققین لاھلہ حلال ولغیرہ حرام اہل آن کسی است کہ سماع در دل او ذوق و شوق حضرت حق جل و علا پیدا گرداند و نا اہل کسی است کہ خیالات شیطانی و تصورات فسق و فجور از شنیدن سماع بر لوح دل او منقش گردد و حکم آنحضرت صلی اللہ علیہ وعلی آلہ وسلم بشنیدن و شنوانیدن سماع از احادیث ثابت است و بیان وجد و رقص در نہایہ شرح ہدایہ مرقوم ست اعلم اَنَّ النَّھْیَ لِلَّھْوِ مَعْصِیَۃٌ وَھٰکَذَا فِی شَرْحِ الْبَزْدَوِیِّ الْمُسَمّٰی بِالنَّوَوِیِّ وَاعْلَمْ اَنَّ السَّمَاعَ الَّذِیْ اِخْتَلَفَ عُلَمَاؤُنَا فِیْ حَقِّہٖ ھُوَ مَا کَانَ عَلٰی سَبِیْلِ اللَّھْوِ وَاللَّعِبِ بِجَمْعِ الْفُسَّاقِ وَشَارِبِی الْخَمْرِ وَتَارِکِی الصَّلٰوۃِ وَاَمَّا مَنْ سَمِعَ السَّمَاعَ وَھُوَ صَالِحٌ دَائِمُ الصَّلٰوۃِ لَا تَارِکُ الْوِرْدِ وَقِرَاءَۃِ الْقُرْاٰنِ فَھُوَ حَلَالٌ بِلَا خِلَافٍ بَیْنَ عُلَمَائِنَا وَکَذَا الرَّقْصُ وَالتَّوَاجُدُ وَقَدْ وَرَدَ فِیْ ذٰلِکَ کُلِّہٖ الْحَدِیْثُ وَفِیْ عُمْدَۃِ الْفُقَھَاءِ الرَّقْصُ مُبَاحٌ وَفِی الْوَجِیْزِ سَمَاعُ الْغِنَاءِ وَالرَّقْصِ وَسَمَاعُ الدَّفِّ وَاِنْ کَانَ فِیْہِ

جلا جل لیس یحرام رود درین باب بسیار احادیث و روایات در مصنفات خود ها حضرت
قاضی ثناء اللہ پانی پتی و حضرت شیخ عبد الحق محقق دہلوی و مولانا جمال محدث و امام غزالی علیہم الرحمۃ
نوشتہ اند بنظر اختصار درین کتاب مندرج نشد انتہی **فصل فی بیان المواضع التی یحرم فیہا السماع بعوارض** بدانکہ سماع حرام می شود به پنج عوارض عارضی در مسمع و عارضی در آلۂ
اسماع و عارضی در نظم صوت و عارضی در نفس مستمع یا در مواظبت آن و عارضی در بودن شخص از عوام
خلق عارض اول آنکہ از زنی شنود یا از کودکی کہ در محل شہوت باشد این حرام بود اگرچہ کسی را دل بکار
حق تعالی مستغرق بود چون شہوت در اصل آفرینش ہست و صورتی نیکو در چشم آید شیطان بمعاونت
آن برخیزد و سماع بحکم شہوت بود و سماع از کودکی کہ در محل فتنہ نباشد مباح ست و از زنی کہ زشت
بود مباح نیست چون او را ببیند کہ نظر در زنان بہر صفت کہ باشد حرام ست اما اگر آواز از پس پردہ
شنود اگر بیم فتنہ بود حرام باشد و اگر نہ مباح بود بدلیل آنکہ دو کنیزک در خانۂ عائشہ رضی اللہ عنہا
سرود میگفتند و بی شک رسول صلی اللہ علیہ وسلم آواز ایشان می شنید پس آواز زنان عورت نبود
ہمچون روی کودکان و لیکن نگریستن در کودکان بشہوت جائیکہ بیم فتنہ بود حرام باشد و آواز زنان
ہمچنین ست و این باحوال بگردد چہ کس باشد کہ بر خود ایمن بود و کس باشد کہ ترسد و این ہمچنان بود
کہ حلال خود را بوسہ دادن در ماہ رمضان حلال باشد کسی را کہ از شہوت خود ایمن بود و حرام بود کسی را
کہ ترسد کہ شہوت او را در مباشرت افگند یا از انزال ترسد بمجرد بوسہ دادن عارض دوم آنکہ باشد
و رباب و چنگ و بربط و چیزی از رودہا یا نای عراقی بود کہ از رودہا نہی آمدہ است نہ بسبب آنکہ خوش
باشد کہ اگر کسی نیز ناخوش و ناموزون بزند ہم حرام ست بسبب آنکہ این عادت شراب خوارگان ست
و ہرچہ بایشان مخصوص ست حرام کردہ اند بہ تبعیت شراب بآن سبب کہ شراب را بیاد دہد
و از روی آن بجنباند اما طبل و شاہین و دف اگرچہ دران جلاجل بود حرام نیست کہ درین چیزے
نیامدہ است و این چون رودہا نیست کہ این شعار شراب خوارگان ست پس بران قیاس نتوان
کرد بلکہ دف خود در پیش رسول صلی اللہ علیہ وسلم زدہ اند و فرمودہ است آنرا زدن در عروسی و بانکہ

جلاجل در اقرانید حرام نشود وطبل حاجیان و غازیان زدن خود رسم ست اما طبل مخنثان حرام بود که شعار
ایشان ست وآن طبلی دراز بود میان باریک و هردو سرش پهن اما شاهین اگر بسر فی بود و اگر نباشد حرام نیست
که شبانان را عادت بوده است که زده اند و شافعی میگوید دلیل بر آنکه شاهین حلال ست آن ست که آواز
آن در گوش رسول صلی الله علیه وسلم آمد انگشت در گوش کرد و ابن عمر را رضی الله عنهما گفت گوش دار
چون دست بدارد مرا خبر ده پس رخصت دادن ابن عمر را تا گوش دارد دلیل آن باشد که مباح است
اما انگشت در گوش کردن رسول صلی الله علیه وسلم دلیل آنست که او را دران وقت حالی بوده باشد
شریف و بزرگوار که دانسته باشد که آن آواز او را مشغول کند که سماع اثری دارد در جنبانیدن شوق
حق سبحانه وتعالی تا نزدیکتر رساند کسی را که در عین آن کار نباشد و این بزرگ بود باضافت باحوال ضعفا
که ایشان را خود این حال نبود اما کسی که در عین کار بود باشد که سماع او را شاغل بود در حق او نقصان بود و بس
ناکردن سماع دلیل حرامی نبود که بسیار مباح باشد که از آن دست بدارند اما دستوری دادن دلیل مباحی بود
قطعا که آنرا هیچ وجه دیگر نبود عارض سیوم آنکه در سرود فحش باشد یا هجا یا طعن در اهل دین چون شعر
روافض که در صحابه گویند یا صفت زنی معروف باشد که صفت زنان پیش مردان گفتن نشاید و این همه
شعر را گفتن و شنیدن حرام بود اما شعری که در آن صفت زلف و خال و جمال و صورت بود و حدیث
وصال و فراق و آنچه عادت عشاق ست گفتن و شنیدن آن حرام نیست و بان حرام گردد که کسی در
اندیشه خود بر زنیکه او را دوست دارد یا بر کودکی فرود آورد آنگاه اندیشه وی حرام بود اما اگر بر زن و کنیزک
خود سماع کند حرام نبود اما صوفیان و کسانیکه ایشان بدوستی حق تعالی مشغول و مستغرق باشند و سماع
بران کنند این ابیات ایشان را زیان ندارد که ایشان از هر یکی معنی فهم کنند که درخور احوال ایشان باشد
و باشد که از زلف ظلمت کفر فهم کنند و از نور روی نور ایمان و باشد که از زلف سلسلهٔ اشکال حضرت
الهیت فهم کنند چنانکه شاعر گوید بیت گفتم بشمارم سر یک حلقهٔ زلفش + تا بر که بتفصیل سر جمله
برآرم + خندید بمن بر سر زلفین که مشکین + یک پیچ نه پیچید و غلط کرد شمارم + که ازین زلف
سلسلهٔ اشکال فهم کنند کسیکه خواهد که بتصرف عقل بآن رسد تا سر یک موی از عجائب حضرت الهی

بشناسد یک هیچ که در دی افتد همه شمارها غلط شود و همه عقلا مدهوش شود و چون حدیث شراب
ومستی رود در شعر نه ظاهر آن فهم کنند مثلا چون گویند **بیت** گرمی دو هزار رطل بیجایی + تا می نخوری
بناسدت شیدائی + آن فهم کنند که کار دین بحدیث و تعلم راست نیاید بلکه بذوق راست آید چه اگر
بسیار حدیث محبت و عشق و زهد و توکل و دیگر معانی بگوئی و دران کتب بسیار تصنیف کنی و کاغذ
بسیار دران سیاه کنی هیچ سود نکند تا بدان صفت نگردی وانچه از بیتهای خرابات گویند فهمی دیگر
کنند مثلا چون گویند **بیت** هر کو بخرابات نشد بیدین است + زیرا که خرابات اصول دین است +
ایشان ازین خرابات خرابی صفات بشریت فهم کنند که اصول دین آنست که این صفت که آباد است
خراب شود تا آنکه ناپدید است و رگوهر آدمی پیدا آید و آبادان شود و شرح فهم ایشان دراز بود چه هر کسی را در خور
نظر خود فهمی دیگر باشد ولیکن سبب گفتن این آنست که گروهی از ابلهان و گروهی از مبتدعان بر ایشان تشنیع
میزنند که ایشان حدیث صنم و زلف و خال و مستی و خرابات میگویند و می شنوند و این حرام باشد و می پندارند
که این خود حجتی باشد عظیم که بگفته اند و طعنی عظیم کردند منکر که از حال ایشان خبر ندارند بلکه سماع ایشان خود باشد
که نه بر معنی بیت بود بلکه بر مجرد آواز باشد که از آواز شاهین خود سماع افتد اگرچه هیچ معنی ندارد و ازین بود
که کسانیکه تازی ندانند ایشانرا بر بیتهای تازی سماع افتد و ابلهان میخندند که او خود این نمیداند سماع چرا
میکند و این ابله این مقدار نداند که شتر نیز تازی نداند و باشد که بسبب حدی عرب چندان برود با بار گران
بقوت سماع و نشاط آنکه چون بمنزل رسد و سماع آخر شود در حال بیفتد و هلاک شود باید که این ابله با شتر جنگ
و مناظره کند که تو تازی نمیدانی این چه نشاط است که در تو پیدا می آید و باشد که از بیت تازی نیز چیزی
فهم کنند که نه معنی آن بود ولیکن چنانکه ایشانرا خیال افتد فهم کنند که مقصود ایشان نه تفسیر شعر بود چنانکه
یکی میگفت مَا ذَارَنِی فِی النَّوْمِ اِلَّا خَیَالُکُم صوفی را حالت آمد گفتند این حال چرا کردی که خود تو ندانی
که او چه میگوید گفت چرا ندانم میگوید ما زاریم راست میگوید ما همه زاریم و درمانده و در خطریم الیس سماع
ایشان باشد که چنین بود و هر که را کاری بر دل غلبه گرفت هرچه شنود آن شنود و هرچه بیند آن بیند و کسیکه
آتش عشق در حق یا در باطل ندیده باشد این معنی او را معلوم نبود عارض چهارم آنکه شنونده جوان باشد

وشهوت بروی غالب بود و دوستی حق تعالی خود نشناسد که چه باشد غالب آن بود که چون حدیث
زلف و خال و صورت نیکو شنود شیطان پای بگردن او در آورد و شهوت او را بجنباند و عشق
نیکورویان در دل او آراسته کند و آن احوال عاشقان که می شنود او را نیز خوش آید و آرزو کند و در طلب
آن ایستد تا وی نیز بطریق عشق برخیزد و بسیار اند از مردان و زنان که جامه صوفیان دارند و باین کار
مشغول شده اند و آنگاه هم بعبارات طامات این را عذر ها نهند و گویند فلان را سودائی و شوری پدید
آمده است و خاشاکی در راه او افتاده است و گویند این عشق دام حق است و او را در دام کشیده اند گویند
دل او را نگاهداشتن و جهد کردن تا او معشوق خود را ببیند چیزی بزرگ است و قوادگی را نظر نیکی و نیکو
خوئی نام کنند و فسق و لواطت را شور و سودا نام کنند و باشد که عذر خود گویند که فلان پیر را بفلان
کودک نظری بوده و این همیشه در راه بزرگان افتاده است و این نه لواطت است که این شاهد بازی است
و بشاهد نگریستن غذای روح بود و از این جنس ترهات گویند تا فضیحت خود چنین بیهوده بپوشند و کسرا اعتقاد
ندارد که این حرام و فسق ست اباحتی ست و خون او مباح ست و آنچه از پیران گویند و حکایت
کنند که ایشان بکودکی نگریستند یا دروغی باشد که میگویند برای عذر خود یا اگر نگریسته باشند بشهوت
نبوده باشد بلکه چنانکه کسی در سیبی سرخ نگرد یا در شکوفه نیکو یا باشد که آن پیر را نیز خطا افتاده باشد
که نه همه پیران معصوم باشند با آنکه پیری را خطائی افتد یا بروی معصیتی برود آن معصیت مباح نشود
و حکایت و قصه داود علیه السلام برای آن گفته اند تا گمان نبری که هیچکس از چنین صغائر ایمن شود اگرچه
بزرگ بود و آن نوحه و گریستن و توبه وی از آن حکایت کرده اند تا آنرا حجت نگیری و خود را معذور داری
و یک سبب دیگر هست لیکن آن نادرست که کسی بود که او را در آن حالت که صوفیانرا باشد چیزها
نمایند و باشد که جواهر ملائکه و ارواح انبیا ایشان را کشف افتد بمثالی و آنگاه آن کشف باشد که بصورت
آدمی بود در غایت جمال که مثال لابد در خور حقیقت معنی بود و چون آن معنی در غایت کمال بود در میان
معانی عالم ارواح مثال آن از عالم صورت در غایت جمال باشد و در عرب هیچکس نیکوتر از دحیه کلبی نبود
و رسول علیه السلام جبرئیل را علیهما السلام در صورت او دیدی آنگاه باشد که چیزی از آن کشف افتد در صورت

امردی نیکو وازان لذتی عظیم بیابد وچون آن حال بازآید آن معنی بازدرحجاب شود ووی درطلب آن
معنی افتد که آن صورت مثال وی بود وباشد که آن معنی بازنیابد تا نگاه اگرچشم ظاهر وی برصورتی نیکو افتد
که با آن مناسبتی دارد آن حالت بروی تازه شود وآن معنی گم شده را بازیابد واورا ازان وجد وحالتی
پدید آید پس روا باشد که کسی رغبت نموده باشد درنگاه کردن صورت نیکو برای بازیافتن این حالت وکسیکه
ازین اسرار خبر ندارد چون رغبت او بیند پندارد که او هم ازان صفت می نگرد که صفت ویست که ازان هیچ
خود خبر ندارد ودرجمله کار صوفیان کاری عظیم وباخطر است وبغایت پوشیده است ودر هیچ چیز چندان
غلط راه نیابد که دران واینمقدار اشارت کرده آمد تا معلوم شود که ایشان مظلوم مند که مردم پندارند که
ایشان هم ازین جنس بوده اند که درین روزگار پیدا آمده اند وبحقیقت مظلوم آنکس بود که چنین پندارد
که بخود ظلم کرده باشد که درایشان تصرف کند تا بدیگران قیاس کند عارض پنجم اینکه آن شخص از عوام الناس بود
وغالب نباشد بروی حب الله تعالی حتی که سماع درحق وی محبوب بود وغالب نباشد بروی شهوت
حتی که سماع درحق وی محظور بود لیکن مباح کرده شد درحق او مثل سائر انواع لذات مباحه لیکن بشرط
آنکه پیشه نگیرد ومواظبت برآن نکند که چنانکه بعضی ازگناهان صغیره است چون بسیار شود بدرجه کبیره
رسد بعضی ازچیزها مباح است بشرط آنکه گاه گاه بود واندک چون بسیار شود حرام بود چه زنگیان
یکبار درمسجد بازی کردند ورسول صلی الله علیه وسلم منع نکرد اگر مسجد را بازیگاه ساختندی منع کردی
وعائشه رضی الله عنها را از نظارت منع نکرد اگر کسی همیشه با ایشان میگردد وپیشه گیرد روا نباشد ومزاح
کردن گاه گاه مباح است ولیکن اگر کسی بعادت گیرد مسخره باشد ونشاید ونظیر آن استحسان خال بر خد
دلگرفزا اگر خیلان همه چهره را برآینه قبیح گرداند وآن حسن قبیح میگردد بسبب کثرت پس نیست هرحسن که حسن بود
کثیر آن ونیست هر مباح که مباح بود کثیر آن بلکه خبز مباح است واستکثار ازان حرام است پس این مباح
مثل سائر مناجات است اگر گوئی تحقیق مؤدی شد بمساق این کلام بطرف اینکه سماع مباح است
در بعض احوال نه بعض دیگر پس چرا مطلق داشتی اولا قول باباحت را چه اطلاق قول در مفصل بلا یا نعم
خلف وخطا است گوئیم این غلط است چه اطلاق ممتنع نمی شود مگر حیث تفصیلی که ناشی میگردد ازعین انچه

در و نظر است ما آنچه باشی همیگوییم از احوال عارضه که متصل است بآن از خارج پس منع نمی کند اطلاق
را آیا نه بینی که هرگاه سوال کرده می شویم از عسل آیا حلال است یا نه میگوییم علی الاطلاق که آن حلال است
با اینکه آن حرام است بر محروری که ضرر می یابد از آن و هرگاه سوال کرده میشویم از خمر می گوییم که آن حرام
است با آنکه حلال است شرب آن هر کسی را که بگلوی آن طعام در ماند وقتیکه نیابد غیر آنرا لیکن خمر بحیثیت
اینکه خمر است حرام است و مباح کرده نشد مگر بعارض حاجت و عسل بحیثیت اینکه عسل است حلال
است و حرام کرده نشد مگر بعارض ضرر و هر چه بود بسبب عارض التفات کرده نمی شود بطرف وے
چه بیع حلال است و حرام می شود بعارض وقوع در وقت نداء جمعه پس سماع از جمله مباحات
است بحیثیت اینکه آن سماع صوت طیب موزون مفهوم المعنی است و نیست تحریم آن مگر بعارض
خارج از حقیقت ذات آن فقط۔ فصل فی آثار السماع و آدابه بدانکه اول درجه سماع فهم
مسموع و تنزیل آن بر معنی است که واقع شود مر مستمع را پس ثمره میدهد فهم وجد را و ثمره میدهد
وجد حرکت جوارح را پس باید که نظر کرده شود درین مقامات ثلثه مقام اول در فهم است و آن مختلف میشود
باختلاف احوال مستمع و مر مستمع را چهار احوال است حالت اولی آنکه سماع او بمجرد طبع بود ای حظی نبود
مراو را در سماع مگر استلذاذ الحان و نغمات و این مباح است و این اخس رتب سماع است چه شتر مراو را شریک
است درین و همچنین سائر بهائم بلکه استدعا نمیکند این ذوق مگر حیوة را پس مر هر حیوان راست نوع تلذذ
باصوات طیبه حالت ثانیه اینکه سماع کند بفهم لیکن نازل کند آنرا بر صورت مخلوقی معین یا غیر معین
و این قسم سماع سماع شباب و ارباب شهوت است و می بود تنزیل ایشان مر مسموع را حسب شهوات
ایشان و مقتضای احوال ایشان و این حالت خسیس تر از آن است که تکلم کرده شود در آن مگر به بیان خست
آن و نهی کردن از آن حالت ثالثه اینکه نازل کند مسموع را بر احوال نفس خود در معامله وی برائے
خدا تعالی و تقلب احوال او هر تبه و تمکن هر تبه در تعذر و این سماع مریدان است خصوصا مبتدیان
حالت رابعه سماع کسی که مجاوزت کرد احوال و مقامات را پس غائب شد از فهم ماسوی الله تعالی حتی که
غائب شد از نفس خود و احوال و معاملات خود پس بدانکه حالت ثالثه حالت مرید بود که وے را

در طلب و سلوک راه خود احوال مختلف باشد از قبض و بسط و آسانی و دشواری و آثار قبول و آثار رد و تنگی دل او آن فرو گرفته باشد چون سختی شنود که دران حدیث عتاب و قبول و رد و وصل و هجر و قرب و بعد و رضا و سخط و امید و نومیدی و خوف و امن و وفا بعهد و بیعهدی و شادی وصال و اندوه فراق بود و آنچه باین ماند بر احوال خود تنزیل کند و آنچه در باطن او باشد از دختن گیرد و احوال مختلف در زیر یکی پدید آید و او را دران اندیشها مختلف افتد و اگر قاعدهٔ علم و اعتقاد او محکم نباشد باشد که اندیشها افتد او را در سماع که آن کفر بود که در شان حق تعالی چیزی سماع فهم کند که آن محال بود چنانکه مثلا این بیت شنود +

بیت زاول بمنت میل بدان میل کجاست + وامروز ملول گشتن از بهر چه راست +

هر مریدیکه او را ابتدائی تیز و روان بوده باشد و آنگاه ضعیف تر شده پندارد که حق تعالی را عنایتی و میلی با وی بوده است و اکنون بگردید و این تغیر در شان حقتعالی فهم کند این کفر بود بلکه باید که بداند تغیر را بحق راه نبود که او مغیر است و متغیر نیست و باید که بداند که صفت او بگردید تا آن معنی که گشاده بود در حجاب شد اما از ان جانب خود هرگز منع و حجاب و ملال نباشد بلکه درگاه گشاده است مثل چون آفتاب که نور آن مبذول است مگر کسی که در پس دیواری رود و از ان بدر حجاب افتد آنگاه تغیر در وی پیدا آمده باشد نه در آفتاب پس باید که سگوید بیت خورشید بر آمدی نگارین و پرست + بر بنده اگر نتابد از ادبیرست + و باید که حوالت حجاب بار بار خود کند و به تقصیری که از وی رفته باشد نه بحق تعالی و مقصود ازین مثال آنست که باید که هر چه صفات نقص و تغیر است در حق خود نفس خود فهم کند و هر چه جمال و جلال و جود است در شان حق تعالی فهم کند اگر این سرمایه ندارد و از علم زود در کفر افتد و نداند و باین سبب است که خطر سماع و رودستی حقتعالی عظیم بود و حالت رابعه حالت آن شخص بود که از درجهٔ مریدان گذشته باشد و احوال و مقامات باز پس کرده باشد و بنهایت آن حال رسیده باشد که آنرا فنا و نیستی گویند چون اضافت کنند با هر چه جز حق تعالی بود و توحید و یگانگی گویند چون بحق اضافت کنند و سماع اینکس بر سبیل فهم معنی بود بلکه چون سماع بوی رسد آن حالت نیستی و یگانگی بروی تازه شود و بکلی از خود غائب شود و ازین عالم بیخبر گردد و باشد که اگر مثل در آتش افتد بیخبر بود چنانکه شیخ ابو الحسین نوری در سماع بجائی در رود یکه فی کشته بودند در رده بودند و همه پایش می برید و وی بیخبر

وسماع این تمام تر بود اما سماع مریدان بصفات بشریت آمیخته باشد و این آن بود که او را از خود بکلی باز ستانند
چنانکه آن زنان که یوسف علیه السلام را دیدند همه خود را فراموش کردند و دست خودها ببریدند و باید که این نیستی را
انکار نکنی و گوئی که من او را می بینم چگونه نیست شده است چه او نه آنست که تو می بینی که این تشخص است و چون
بمیرد هم می بینی و وی نیست شده پس حقیقت وی آن معنی لطیف است که محل معرفت است چون معرفت
همه چیزها از وی غائب شد همه در حق وی نیست شد و چون از خود نیز بیخبر شد خود در حق خود نیست شد و چون
جز حق تعالی و ذکر حق تعالی هیچ نماند هر چه فانی بود رفت و آنچه باقی است ماند و بس معنی یگانگی این بود که چون جز حق را نه بیند
گوید که همه خود اوست و من نیستم یا گوید که من خود ویم و گروهی از اینجا غلط کرده اند و این معنی را بحلول عبارت کرده اند
و گروهی باتحاد و این همچنان بود که کسی که هرگز آئینه ندیده باشد و در آن نگرد و صورت خود بیند پندارد که وی در آئینه
فرود آمده یا پندارد که آن صورت خود صورت آئینه است که صفت آئینه خود آنست که سرخ و سفید
شود و اگر پندارد که در آئینه فرود آمد این حلول بود و اگر پندارد که آئینه خود صورت او باشد این اتحاد بود و هر دو
غلط باشد بلکه هرگز آئینه صورت نشود و صورت آئینه نگردد و لیکن چنان نماید و چنین پندارد کسی که کار را تمام
نشناخته بود و شرح این در چنین کتاب دشوار توان گفت که علم این دراز است و ما شرح این در کتاب
احیا گفته ایم مقام دوم چون از فهم فارغ شد حال است که پدید آید که آنرا وجد گویند و وجد یافتن بود و معنی
آنست که حالتی یافت که پیش ازین نبود و در حقیقت آن حالت سخن بسیار است که آن چیست و درست
آنست که نه از یک نوع بود بلکه انواع بسیار باشد اما دو جنس باشد یکی از جنس احوال یکی از جنس مکاشفات
اما احوال چنان بود که صفتی از آن غالب شود و او را چون مستی گرداند و آن صفت گاه شوق بود و گاه خوف
و گاه آتش عشق بود و گاه طلب و گاه اندوهی بود و گاه حسرتی و اقسام این بسیار است اما چون آن آتش
در دل غالب شود و دود آن بدماغ رسد و حواس او را غلبه کند تا نه بیند و نشنود چون خفته و اگر بیند و شنود
از آن غائب و غافل بود چون مست نوع دیگر مکاشفات است که چیزها نمودن گیرد از آنچه صوفیانرا
بود بعضی در کسوت مثال و بعضی صریح و اثر سماع در آن از آن وجه است که دل را صافی کند چون آئینه
باشد که گرد بر آن نشسته بود و پاک کند از آن گرد تا صورت در آن پدید آید [illegible]

علمی باشد و قیاسی مثالی بود حقیقت آن جز آنکس را معلوم نبود که بآن رسیده باشد آنگاه هر کسی را قدمگاه
خود معلوم بود و اگر تصرف در دیگری کند بقیاس قدمگاه خود کند و هر چه بقیاس بود از ذوق علم بود نه از ذوق
ذوق اما این مقدار گفته آمد تا کسانیکه ایشان را این حال و ذوق نباشد باری باور کنند و انکار نکنند
که انکار ایشان را زیان دارد و سخت ابله کسی بود که پندارد که هر چه در گنجینهٔ او نباشد در خزانهٔ ملوک هم نبود و ابله تر از وی کسی بود
که خود را مختصری که دارد پادشاهی داند و گوید من خود همه رسیده ام و همه هم اگشت و هر چه مرا نیست خود نیست و همه انکارها ازین دو نوع
ابلهی خیزد و باید که باشد که وجد بتکلف بود و آن همین نفاق بود مگر آنکه بتکلف اسباب آن را در دل همی آورد تا باشد
که حقیقت وجد پیدا آید و در خبر است که چون قرآن شنوید بگریید و اگر گریستن نیاید تکلف کنید
معنی آن است که بتکلف اسباب حزن در دل آورید و آن تکلف را اثر است و باشد که بحقیقت ادا کند سوال اگر گوئی چه حال است
این قوم را که ظاهر نمی شود وجد ایشان وقت سماع قرآن و آن کلام الله تعالی است و ظاهر میشود بغنا
و آن کلام شعراست پس اگر بودی آن وجد حق از لطف خدا تعالی و نبودی باطل از غرور شیطان
هر آینه قرآن بآن اولی بودی از غنا گوئیم وجد حق آنست که ناشی شود از فرط حب الله تعالی و صدق
ارادت آن و شوق بسوی لقاء آن و این برانگیخته میشود بسماع قرآن نیز و آنچه برانگیخته نشود بسماع
قرآن نیست مگر حب خلق و عشق مخلوق و دلالت میکند برین قول وی تعالی الا بذکر الله تطمئن
القلوب و قول وی تعالی مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین
جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله و هر آنچه یافته شود عقیب سماع بسبب سماع در نفس آن
وجد است پس طمانینت و اقشعرار و خشیت و لین قلب جمله آن وجد است و بتحقیق فرموده الله تعالی
انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و فرموده الله تعالی لو انزلنا هذا
القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله پس وجل و خشوع وجد
است من قبیل احوال اگرچه نیست من قبیل مکاشفات لیکن گاهی میشود سبب مر مکاشفات
و تنبیهات را وازین جهت فرمود صلی الله علیه وسلم زینوا القرآن باصواتکم و فرمود مر ابو موسی
اشعری را لقد اوتی مزمارا من مزامیر آل داود علیه السلام اما حکایات دال بر

ظاهر شد بر ارباب قلوب وجد وقت سماع قرآن پس کثیر ست پس قول وی صلی الله علیه وسلم شیبتنی
سورة هود واخوات آن خبر ست از وجد زیرا که شیب حاصل نشود از حزن وخوف آن وجد ست
ودر روایت کرده شد که ابن مسعود رضی الله عنه قرائت کرد بر رسول الله صلی الله علیه وسلم سورهٔ نساء را پس
وقتیکه منتهی شد بسوی قول وی تعالی فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى
هٰؤُلَاءِ شَهِيدًا فرمود حسبك وبود هر دو چشم وی سیلان میکرد اشک ها را ودر روایتی بدرستیکه
نبی صلی الله علیه وسلم قرائت کرد این آیت را یا قرائت کرده شد نزدیک وی إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا
وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا پس خروشید ودر روایتی بدرستیکه نبی صلی الله علیه وسلم قرائت کرد
إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ پس بگریست بود علیه السلام وقتیکه میگذشت بآیت رحمت
دعا میفرمود واستبشار میکرد واستبشار وجد ست وتحقیق ثنا فرمود الله تعالی بر اهل وجد بسبب
قرآن پس فرمود وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ ودر روایت کرده شد بدرستیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که نماز میخواند ومر سینهٔ وی را
جوش بودی مانند جوش دیگ مس ها هرچه نقل کرده شد از وجد بسبب قرآن از صحابه وتابعین پس کثیر
است بعضی از ایشان کسی ست که بیخود شد بعضے از ایشان کسی ست که بگریست وبعضی از ایشان کسی ست
که غش آمد بروی وبعضے از ایشان کسی ست که مرد در غشیت خود ودر روایت کرده شد که زرارة بن ابی اوفی
وبود از تابعین امامت میکرد مردمان را در رقه پس قرائت کرد فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ پس بیخود شد ومرد
در محراب خود رحمه الله وشنید عمر رضی الله عنه مردی را که قرائت میکرد إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ
مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ پس آواز کرد آواز کردنی وافتاد درحالیکه غش آمده بود بروی پس برداشته شد
بسوی خانهٔ او وپس همیشه مانند مریض در خانهٔ خود یکماه وبود ابو جریر از تابعین قرائت کرد بر وی صالح مری
پس شهیق کرد ومرد وشنید شافعی رح قاریی را که قرائت میکرد هٰذَا يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ
فَيَعْتَذِرُونَ پس غش آمد بر وی وشنید علی بن الفضیل قاریے را که قرائت میکرد يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ
لِرَبِّ الْعَالَمِينَ پس افتاد درحالیکه غش آمده بود بروی پس گفت فضیل شکر الله لك ما قد علمت منك

و ہمچنین نقل کرده شد از جماعتی از ایشان ہمچنین طائفۂ صوفیہ پس تحقیق بود شبلی در مسجد خود شبی از رمضان
و وی نماز میخواند خلف امام خود پس قرائت کرد امام وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ پس
آواز کرد شبلی آوازی کردنی گمان کردم مردمان که تحقیق طیران نمود روح او و زرد شد رخسارۂ او و بلرزه آمد گوشتهای
شانۂ او و بود که میگفت بمثل هذا یخاطب الاحباب تردید میکرد این را بار بار و گفت جنید اخل شدم
بر سری سقطی پس دیدم پیش وی مردی را که غش آمده بود بر وی پس گفت مرا این مردیست تحقیق سماع کرد
آیتی از قرآن پس غش آمد بر وی گفتم بخوانید بر وی آن آیت را بعینها پس خوانده شد پس افاقه کرد پس گفت
از کجا گفتی این را گفتم دیدم یعقوب را علیه السلام که بود نابینائی او از برای مخلوق پس بسبب مخلوق بینا شد و
اگر بودی نابینائی او از برای حق بینائی شد از برای مخلوق پس مستحسن داشت این سخن او را اشاره میکند بسوی
آنچه گفت آنرا جنید قول شاعری سه و کاس شربت علی لذة + و اخری تداویت منها بها و گفت
بعض صوفیہ بودم من که قرائت میکردم شبی این آیت را كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ پس شروع کردم تردید کردن
آنرا پس ناگاه ہاتفی آواز داد مرا چند تردید میکنی این آیت را تحقیق قتل کردی تو چهار نفر را از جن که نه برداشتند
سرہای خود را بسوی آسمان از وقتی که مخلوق شدند و گفت ابو علی المغازلی مر شبلی را بسا اوقات راه می یابد
در گوش من آیتی از کتاب الله تعالی پس میکشد مرا بطرف اعراض از دنیا پس رجوع میکنم بسوی احوال
خود و بسوی مردمان پس باقی نمی مانم بران حالت گفت آنچه راه یافت در گوش تو از قرآن پس کشید ترا بسبب
آن بطرف خود پس آن عطفیست از جانب او بر تو و لطفیست از جانب او با تو و هرگاه رد کرد ترا بسوی نفس
تو آن شفقتیست از جانب وی بر تو زیرا که صالح نیست ترا مگر تبری از حول و قوت در توجه بسوی وی
و شنید مردی از اہل تصوف قاریی را که قرائت میکرد يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَى
رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً پس استعاده کرد آنرا از قاری و گفت کم اقول لها ارجعي و ليس ترجع
و بوجد آمد و آواز کرد بلی پس بیرون آمد روح وی و شنید بکر بن معاذ قاریی را که قراءت میکرد وَأَنذِرْهُمْ
يَوْمَ الْآزِفَةِ الآیه پس باضطراب آمد پس آواز کرد ارحم من انذرتهم و لم یقبل الیک بعد
الانذار بطاعتک بعد از ان غش آمد بر وی و بود ابراهیم بن ادہم چون می شنید کسی را که قراءت میکند

إِذَا السَّمَاءُ انْشَقَّتْ مضطرب میشد او وصال او چنانکه بود که بلرزه می آمد و حکایت کرده شد از محمد
بن جریج که گفت بودم در جائیکه غسل میکردم بفرات پس گذشت نزدیک ما مردی بر کناره فرات که قراءت
میکرد وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ پس همیشه بود آن مرد که اضطراب میکرد چنانکه غرق شد و بمرد
و ذکر کرده شد بدرستیکه سلمان فارسی رضی الله عنه دید جوانی را که قراءت میکرد پس آمد بر آیتی پس موی بر تن او خاست
پس دوست داشت آنرا سلمان رضی و گم کرد آن را پس سوال کرد از حال وی گفته شد مر او را که وی مریض
است پس آمد مر او را برای عیادت پس آن وقت وی در موت بود گفت یا اباعبدالله ارأیت تلک القشعریرة التی
کانت بی فانها اتتنی فی احسن صورة فاخبرتنی ان الله غفر لی بها کل ذنب و بالجمله خالی نباشد
صاحب قلب از وجد وقت سماع قرآن پس اگر قرآن تاثیر نکند در وی مطلقاً پس مثل آن کَمَثَلِ الَّذِي
يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بلکه صاحب قلب تاثیر میکند
در وی کلمه از حکمت که میشنود آنرا گفت جعفر خلدی داخل شد مردی از اهل خراسان بر سید الطائفه جنید و
نزدیک وی جماعتی بود پس گفت جنید را کدام وقت برابر شود نزدیک عبد حامد و ذام او گفت بعض شیوخ
وقتیکه داخل شود مارستان را و مقید کرده شود و قید گفت جنید نیست این از شان تو سپس پیش آمد بر آمرد
و گفت هرگاه محقق شود که وی مخلوق است پس آن واثر کرد آن مرد آواز کردن مر سوال اگر گوئی پس اگر باشد
سماع قرآن مفید مر وجد را پس چه حال است ایشان را که مجتمع میشوند بر سماع غنا از قوالان نه قاریان پس باید
که بود اجتماع ایشان و تواجد ایشان در حلق قرآن نه در حلق مغنیان و باید که طلب کرده شود وقت هر
اجتماع در هر دعوت قاری را نه قوالی را چه کلام الله تعالی لا محاله افضل است از غنا گوئیم بدانکه غنا اشد است
از روی تهییج وجد از قرآن به هفت وجه وجه اول آنکه آیات قرآن همه بحال عاشقان مناسبت ندارد
که در آن قصه کافران و حکم معاملت اهل دنیا و چیزهای دیگر بسیار است چه قرآن شفا می همه اصناف
خلق است و چون قاری مثل آیت میراث بر خواند که مادر را از میراث ششیک است و خواهر را
همه یا آنکه زنی را که شوهر بمیرد چهار ماه و ده روز عدت باید داشت و امثال این آتش عشق را تیز گرداند
لیکه بغایت عاشق بود و از هر چیزی او را سماعی باشد اگرچه از مقصود دور بود و آنچنان نادر است

وجه دوم آنکه بیشتر قرآن یاد دارند و بسیار خوانده باشند و هرچه بسیار شنوده آید آگاهی قرار دل ندهد در تغییر
احوال تا بیتی که کسی اول بار شنود و بران حال کند بار دوم آن حال نبود و سرود نو بر نو توان گفت و قرآن
نو بر نو نتوان خواند در روزگار رسول صلی الله علیه وسلم چون اعراب می آمدند و قرآن تازه میشنیدند
میگریستند و احوال بر ایشان پیدا می آمد ابوبکر رضی الله عنه گفت كنا كما كنتم ثم قست قلوبنا
گفت ما نیز همچون شما بودیم اکنون دل ما سخت گشت یعنی بقرآن قرار گرفت و خو فرا کرد پس هرچه
تازه بود اثر آن بیش باشد و برای این بود که عمر رضی الله عنه حاج را فرمودی تا زود بشهرهای خود
باز روند و گفتی ترسم که چون خوی با کعبه کنند حرمت آن از دل ایشان برود وجه سوم آنکه مر وزن کلام
را بذوق شعر تاثیر است در نفس پس نیست صوت موزون طیب مانند صوت طیبی که موزون نیست
و یافته نمیشود وزن مگر در شعر نه در آیات و اگر زحاف کند مغنی در بیتی که میخواند آنرا یا لحن کند یا مائل شود
از حد آن طریقه در سخن هر آئینه مضطرب شود قلب مستمع و باطل شود وجد و سماع او و نفرت کند طبع او
برای عدم مناسبت چون نفرت کند طبع مضطرب شود قلب و تشویش گردد پس وزن در این وقت موثر است
و ازین جهت طلب کرده شد شعر را وجه چهارم آنکه بیشتر دلها حرکت نکند تا ورا بالحان وزن بجنبانی
و برای این است که بر حدیث سماع کم افتند و بر آواز خوش افتد چون موزون بالحان بود آنگاه هر دستانی
وی را اثری دیگر دارد و قرآن نشاید که در الحان افگنند و بر دستان راست کنند و در آن تصرف کنند
و چون نه الحان بود سخن مجرد بماند مگر آتشی گرم بود که بآن برافروزد وجه پنجم آنکه الحان را نیز مدد باید داد باوازهای
دیگر تا اثر بیشتر کند چون قصب و دف و طبل و شاهین و غیر آن و این صورت هزل دارد و قرآن عین جد است
آنرا صیانت باید کرد از آنکه با چیزی یار کنند که در چشم عوام آنرا صورت هزل بود چنانکه رسول صلی الله
علیه وسلم در خانه ربیع بنت معوذ بود و کنیزکان دف میزدند و سرود میگفتند چون او را دیدند ثنای او
بشعر گفتن گرفتند گفت خاموش باشید همانکه میگفتید میگوئید چه ثنای او عین جد بود و بر دف گفتن که صورت
هزل دارد نشاید وجه ششم آنکه هر کسی را که حالتی باشد و حریص بود بر آنکه بیتی شنود موافق حال خود
چون موافق نبود آنرا کاره باشد و شاید که گوید این مگو و دیگر بگو و نشاید قرآن را از ان معرض آوردن

کہ ازان کراہت آید و باشد کہ ہمہ آنہا موافق ہر کس نبود و اگر بیتے موافق او نباشد بر وفق حال خود تنزیل کند چہ واجب نیست کہ از شعر آن فہم کنند کہ شاعر خواستہ است اما قرآن را نشاید کہ تنزیل کنند برانديشہ خود و از معنے قرآن بگردانند پس سبب اختیار مشائخ قوال را این بودہ است کہ گفتہ آمد و حاصل این معانے بدو سبب باز آید یکی ضعف شنونده و دیگر بزرگ داشتن حرمت قرآن تا در تصرف اندیشہ نافتد اما وجہ ہفتم ذکر کردہ آنرا ابونصر سراج طوسے باعتذار از ان پس گفت قرآن کلام اللہ است و صفتے از صفات وی آن حق است طاقت ندارد آنرا بشریت چہ آن غیر مخلوق پس طاقت ندارد آنرا صفات مخلوقہ و اگر کشف کردہ شود برائے قلب یا ذرہ از معنے او و ہیبت او ہر آئینہ منقطع و مدہوش و متحیر شود و الحان طیبہ مناسب است مرطباع را و نسبت آن نسبت حظوظ است نہ نسبت حقوق و شعر نسبت آن نسبت حظوظ است پس ہر گاہ معلق کردہ شود الحان و اصوات را با نچہ در ابیات ست از اشارات و لطائف مشاکل گردد و بعض آن مر بعض دیگر را پس باشد قریب بسوی حظوظ و خفیف تر بر قلوب برای مشاکلت مخلوق مر مخلوق را پس مادامیکہ بشریت باقی ست و ما بصفات و حظوظ ما ملتبس بوده ایم تنعم کنیم بانغمات شجیہ و اصوات طیبہ پس انبساط ما برای مشاہدہ بقائی این حظوظ بسوی قصیدہ ہا اولےست از انبساط ما بسوی کلام اللہ تعالے کہ صفت وی و کلام وی ست کہ از وی بدایت کرد و بطرف وی رجوع خواہد کرد این حاصل مقصود است از کلام وی و اعتذار وی فقط مقام سوم در سماع حرکت و رقص و جامہ دریدن ست ہر چہ دران مغلوب بود بے اختیار باشد بآن ماخوذ نبود و ہر چہ بتکلف کند تا بمردمان نماید کہ او صاحب حالت ست و نباشد حرام بود کہ این عین نفاق باشد ابوالقاسم نصرآبادی گفت من میگویم کہ این قوم چون بسماع مشغول باشند بہتر از انکہ بغیبت ابو عمرو بن نجید گفت اگر سی سال غیبت کنند بہتر از انکہ در سماع حالتے نمایند بدروغ و بدانکہ کاملتر ین کسی باشد کہ سماع میشنود و ساکن باشد کہ بر ظاہر وی پیدا نیاید و قوت او چنان بود کہ خود را نگاہ تواند داشت کہ آن حرکت و بانگ و گریہ از ضعف بود لیکن چنین قوت کمتر بود و ہمانا معنے آنکہ ابوبکر رضی اللہ عنہ گفت کنا کما کنتم ثم قست قلوبنا آن بود کہ قوت قلوبنا یعنی سخت و بعوت شد کہ طاقت آن داریم کہ خود را نگاہ ا

وانکه خود را نگاه نتوان داشت باید که تا بضرورت نرسد خود را نگاه دارد و ظاهر نگرداند جوانی در صحبت
جنید بود چون سماع بشنیدی بانگ کردی جنید گفت اگر دیگر چنین کنی در صحبت من نباشی پس او صبر میکرد
تا بجهد عظیم سیمیک ور خود را نگاهداشت آخر یک بانگ بزد و شکمش بشگافت و فرمان یافت اما اگر کسی از
خود حالتی اظهار نکند و رقص کند یا بتکلف خود را بگریستن آورد آن روا بود چه رقص مباح ست
که زنگیان در مسجد رقص میکردند و عائشه رضی الله عنها بنظارت رفت و رسول صلی الله علیه وسلم
با علی رضی الله عنه گفت که تو از منی و من از تو علی رض از شادی این رقص کرد و چند بار پای بر زمین زد
چنانکه عادت عرب باشد که در شادی و نشاط کنند و با جعفر رضی الله عنه گفت تو بمن مانی بخلق او
نیز از شادی رقص کرد و زید بن حارثه رضی الله عنه را گفت تو برادر و مولای مائی از شادی رقص کرد
پس کسیکه میگوید که این حرام است خطا میکند بلکه غایت این آنست که بازی باشد و بازی نیز حرام نیست
و کسیکه بآن سبب کند که آن حال که در دل و پیدا می آید قوی تر شود آن خود محمود بود اما جامه دریدن
باختیار نشاید که این ضائع کردن مال بود ولیکن چون مغلوب باشد روا بود هر چند که جامه باختیار درد
ولیکن باشد که در ان اختیار مضطرب بود که چنان شود که اگر خواهد که نکند نتواند که ناله بیمار اگرچه باختیار
بود ولیکن اگر خواهد که نکند نتواند و نه هر چه بارادت و قصد بود آدمی دست از ان تواند داشت
همه وقتی و چون چنین مغلوب بود با خود نبود اما آنکه صوفیه جامه خرقه کنند باختیار و پاره ها قسمت کنند
گروهی اعتراض کرده اند که این نشاید و خطا کرده اند که کرباس نیز پاره کنند تا پیراهن دوزند ولیکن چون
ضائع نکنند و برای مقصودی پاره کنند روا باشد همچنین چون پاره ها چهار سو کنند برای آن غرض تا همه را
از ان نصیب بود و بر سجاده و مرقع دوزند روا باشد که اگر کسی تائی کرباس بچهار صد پاره کند و هر پاره
بدرویشی دهد مباح بود چون هر پاره چنان بود که بکاری آید آداب سماع بدانکه در سماع سه چیز نگاه
باید داشت زمان و مکان و اخوان چه اگر در وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن یا وقتیکه دلها مشغول
بود سماع بیفائده باشد اما مکان چون راه گذری باشد یا جای تاریک و ناخوش یا خانه ظالمی یا
همه وقت شولیده شود اما اخوان آن بود که هر که حاضر بود اهل سماع باشد که اگر متکبری از اهل دنیا

یا قایلی که منکر سماع باشد یا متکلفی حاضر بود که وی بتکلف هر زمان حال و رقص کند یا قومی از اهل غفلت
حاضر باشند که ایشان سماع بر اندیشهٔ باطل کنند یا بحدیث بیهوده مشغول باشند و بهر جا می نگرند و بحرمت نه
یا قومی از زنان بنظارت باشند و در میان قوم جوانان باشند که از اندیشهٔ یکدیگر خالی نباشند چنین سماع
بکار نیاید و این معنی آنست که جنید گفته که در سماع سه چیز باید زمان و مکان و اخوان شرط ست اما نشستن جائیکه
زنان جوان بنظارت آیند و مردمان جوان باشند از اهل غفلت که شهوت بر ایشان غالب بود
حرام باشد چه سماع درین وقت آتش شهوت تیز کند از هر دو جانب هر کسی بشهوت بجائی نگرد و باشد
که نیز بدان آویخته گردد و آن تخم بسیار فسق و فساد شود و هرگز چنین سماع نباید کرد پس چون کسانیکه
اهل سماع باشند در سماع نشینند ادب آنست که همه سر در پیش افگنند و در یکدیگر ننگرند و هر کسی بگی خود
بآن دهد و در میانه سخن نگویند و آب نخورند و از جوانب ننگرند و دست و سر نجنبانند و بتکلف هیچ حرکت
نکنند بلکه چنانکه در تشهد نماز نشینند بادب بنشینند و همه دل با حق دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح
پدید آید از غیب بسبب سماع و خود را نگاه دارند تا باختیار برنخیزند و حرکت نکنند و چون کسی بسبب
غلبات وجد برخیزد با وی موافقت کنند و اگر یکی را دستار بیفتد همه دستار بنهند و این همه اگر چه بدعت
است و از صحابه و تابعین نقل نکرده اند ولیکن نه هر چه بدعت بود نشاید که بسیار بدعت نیکو باشد
که شافعی رح میگوید که جماعت در تراویح وضع امیر المومنین عمر رض است و این بدعتی نیکوست پس بدعتی
که مذموم ست آن بود که مخالف سنتی باشد اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرع محمودست
و هر قومی را عادتی باشد و با ایشان مخالفت کردن در اخلاق ایشان بدخلقی بود و رسول صلی الله علیه
وسلم گفت خالق الناس باخلاقهم با هر کسی زندگانی بر وفق عادت و خوی وی کن و چون
این قوم باین موافقت شاد شوند و ازین موافقت ناکردن متوحش شوند موافقت ایشان سنت
بود و صحابه رض از برای رسول صلی الله علیه وسلم برنخاستندی که وی آنرا کاره بودی اما چون جائے
عادت شد و از برنخاستن متوحش شوند برخاستن برای دل خوشی ایشان اولی بود که عادت عرب
دیگر ست و عادت عجم دیگر والله تعالی اعلم در تعریف و توصیف سماع و بیان تاثیر و فضائل آن لاتعد ولاتحصی

است مجال زبان ناطقہ کو کہ اندکے از بسیار ویکے از ہزارش بمعرض تبیان آوردن تواند اما برائے تنشیط خواطر و تطمین قلوب ارباب سماع کہ آتش شوق و ذوق ایشان باستماع نغمات داودی مشتعل میشود دلہا چون موم میگدازد شمۂ از حال موسیقی و سماع درین کتاب درج کردہ میشود کمافی تذکرہ مراۃ الخیال کہ از مؤلف افصح زبان شیر خان بن محمد امجد خان لودی نور اللہ مرقدہ است

اشعار

بیا ساقی ای دلبری پیشہ ات	نے بزم با قلقل شیشہ ات
کہ ما ہم برآریم ازین پردہ شور	بالحان داودے آریم زدر
درین نشأ دل سخت جادو نواست	قیامت رقم ساز لوح ہواست
ولیکن بجز آب گردیدنش	محال ست چون سنگ خندیدنش
گل نغمۂ سنگ گداز دل ست	چو دل آب شد مدعا حاصل ست

بیاید دانست کہ موسیقی بلفظ سریانی ست و در اصطلاح آن طائفہ ہوا را گویند و سیقی بمعنی گرہ آمدہ یعنی صاحب این فن گرہ برہوا میزند اگرچہ در تعریف و توصیف این علم غامض دست زبان کشادن نظر بر پاس ام شریعت بے ادبی ست اما بتحریر بعضے روایات صوفیہ بطریق نقل مے پردازند اکثرے از ثقات برانند کہ در ابتدا اسے آفرینش روح لطیف بصحبت جسم کثیف تن در نمیداد و حل اقامت درین دامگاہ ظلمانی نمیکشاد تا آنکہ آہنگ دلکشای روان پرور از پردۂ غیب بسمع وی رسید روح آن صدائے بیکیف را بجنسیت فرا گرفتہ صحبت بدن قبول فرمودہ بر تقدیر صدق این قول باید کہ تعلق روح با صوت مرغوب از تعلق بدن مقدم باشد و ایضا جز بروایات صحیحہ در کتب معتبر مثل کشف المحجوب و کیمیای سعادت مذکور ست کہ نوبتی حضرت خاتم الانبیا صلوات اللہ و سلامہ علیہ از غزوہ بفتح و فیروزی بمدینۂ مطہرہ تشریف آوردند و زنان مطربہ زنگیان بنا بر نذرے کہ خود ہا مقرر کردہ بودند در عین مسجد بگفتن سرود و دف زدن و پاکوفتن شروع کردند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم

بعائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا فرمودند میخواہی کہ تماشا کنی گفت آری پس آنحضرت بر سر دروازہ آمدند وصدیقہ از عقب سید شیخ بر دوش مبارک بنہاد و تماشا میکرد بعد از لمحہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بس نباشد گفت نہ وتا سہ نوبت این سخن تکرار یافت نوبت سوم گفت بس است درین حال عمر فاروق رضی اللہ عنہ رسید و ہیچ بہتی آنہا را براندند زنان مطربہ بگریختند چنانکہ چادر از سر بعضے افتاد و بلی متر شدند پیغمبر علیہ السلام فرمود کہ ان الشیطان یفر من ظل عمر و گویند و سہ حدیث واقع شد السماع معراج الاولیاء مخصوص علی انفسھم واللہ اعلم بصحتہ حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا قدس سرہ بارہا میفرمود کہ مارا در روز میثاق ندائے الست بربکم در آہنگ پورے بگوش رسیدہ بود آن صوت بنوعی مشاہد میشود کہ گویا دیروزہ بودہ بلکہ آن روز را ہنوز شنیدہ مدہ است و در رسالہ ترجمہ العوارف کہ در زمرہ اہل تحقیق اعتبار تمام دارد مذکور است کہ ہر کس از آواز خوش لذت نیابد نشان آن است کہ دلش مردہ است یا سمع باطنش باطل شدہ اِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَآءَ وَاِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُوْلُوْنَ وصف حال ایشان طائفہ است وفی شافعی رضی اللہ عنہ در راہے میگذشت یکے با او ہمراہ بود بجائے رسید کہ قوالی نغمہ میخواند بایستاد و با آن رفیق گفت تو ازین سماع در خود ہیچ طرب می یابی گفت نے شافعی گفت معلوم شد کہ حس باطن نداری آنہ جنید قدس سرہ پرسیدند کہ سبب چیست شخصی آرمیدہ باوقار ناگاہ آواز می شنود اضطراب قلق در نہاد وی افتد و حرکات غیر معتاد صادر میشود گفت حق سبحانہ در عہد ازل و میثاق اول بذرات ذریات بنی آدم خطاب الست بربکم کرد و عذوبت آن کلام در سماع ارواح ایشان ماند لاجرم ہر گاہ آواز خوش بشنوند لذت آن خطاب شان یاد آید و بذوق آن در حرکت آیند سمنون محب رحمۃ اللہ علیہ گوید اَلسَّمَاعُ نِدَاءٌ مِّنَ الْحَقِّ لِلْاَرْوَاحِ وَالْوَجْدُ عِبَادَةٌ عَنْ اِجَابَةِ الْاَرْوَاحِ لِذٰلِكَ النِّدَاءِ وَالتَّغَشِّيْ عِبَادَةٌ عَنِ الْوُصُوْلِ اِلَى الْحَقِّ وَالْبُكَاءُ اَثَرٌ مِّنْ اٰثَارِ فَرَحِ الْوُصُوْلِ یکی از ابو سہل صعلوکے پرسید کہ سماع چیست گفت یَسْتَحِبُّ لِاَهْلِ الْحَقَائِقِ وَيُبَاحُ لِاَهْلِ الْعِلْمِ وَيُكْرَهُ لِاَهْلِ الْفِسْقِ وَالْفُجُوْرِ درین مقام احتراز اللاطناب بدین قدر اکتفا افتاد و ہنگام آن رسید کہ قلم شکستہ رقم بصفیر صریر نغمۂ از حقیقت آواز بگوش

اہل ہوش رساند مقدمہ در بیان آواز کہ بزبان ہندی ناد گویند مخفی نماند کہ آواز مجرد دو نوع است یکی
آنکہ بے توسط موجودات ممکنہ باشد و آنرا بطور علمای ہند اناحد گویند و آن صدایست کہ در ازل آزال
بوده والحال نیز بمقتضای الآن کما کان ہمان صفت جاریست و اکثری برانند کہ علامت ذات بیچون مرتبہ
تجلیات ہمان صدای بے انقطاع بود و فقرای سلسلہ چشتیہ آن صدا را از جملہ اذکار بزرگ شمرده بریاضات
شاقہ حاصل نمایند و چون بکمال رسد ہمہ تن در استماع آن گوش گردد و خصوصیت سامعہ از میان
برخیزد اما در فریقین اینقدر تفاوت است کہ مسلمانان اسم اللہ را بران آواز تصور نموده بذکر سماعی و سلطان
الاذکار موسوم گردانند و ہنود لفظ شوہنگ ابر آن فرود گرمی بازار انبساط نمایند در کتب سلف مرقوم است
کہ چون حضرت موسی علی نبینا و علیہ السلام از کوه طور برگشتہ دعوای استماع کلام حق سبحانہ و تعالی نمود
یکی از علمای یونان بصورت انکار آنحضرت آمده گفت ای پسر زن حائض مگر تو دعوی آن می کنی
کہ کلام ازلی حقتعالی شنیده و اراده حکیم از ایراد این عبارت آن بود کہ شخصی کہ ماده وجودی خون
حیض بوده باشد آن کلام پاک را چگونہ تواند شنید و ندانست کہ این استماع معجزه نبوت انبیا است
و اگر این سیر ما نہا پرتوی از ان صدا نصیب اولیای امت نیز می شده باشد چہ عجب القصہ حضرت موسی
فرمود بلی من کلام حق شنیدم حکیم پرسید کہ چگونہ شنیدی گفت از جمیع اعضا و جمیع جہات شنیدم حکیم
تصدیق نموده بازگشت دوم آوازیست کہ بتوسط موجودات بصدور پیوندد و آنرا اہل ہند اہد
گویند و آن کیفیتی است قایم بہوا کہ یکی از عناصر چہارگانہ است و حکما گفتہ اند ہر گاه دو چیز کہ
صلابت قایم بیکدیگر باشند چون بسختی جدا شوند کہ آنرا قلع نامند یا بشدت پیوندند کہ آنرا قرع
گویند ہوا میان آن متموج گردد بمثال تموج آب و آن تموج باعث بر حدوث کیفیتی گردد کہ آنرا صوت
و آواز گویند صدای رعد و برق و سنگ و آہن و چوب وغیره کہ بر ہم خورند ازین قبیل است اما آنچہ
مفہوم میگردد در آواز آدمی و سایر حیوانات لطیفہ دیگر نیز ہست چہ ہوا کہ از دہان و بینی
در بدن راه یابد چون آنرا از سینہ اخراج نمایند بنابر ضیق مخرج حنجره آن کیفیت حاصل آید و بسبب
حرکت کام و زبان و شفتین حروف و کلمات با عوارض دیگر مثل زیر و بم و غنہ باختلاف ظاہر گردد

ذٰلِكَ تَقْدِيْرُ الْعَزِيْزِ الْعَلِيْمِ ولیکن صفا و کدورت آواز بحسب اختلاف امزجه است گفته‌اند که چون در حلق آدمی همیشه تولید بلغم لزج میشود اگر قوت طبیعت بدفع یا تحلیل آن اکتفا نماید آواز صاف و مرغوب بود و اگر بتحلیل نتواند برو مکدر و نامطبوع باشد و ازین جاست که اکثر مردم سال خورده را آواز مکدر میباشد چه قوت طبیعت آنها در انحطاط ست و بر تحلیل مواد ردیه بخوبی باید قادر نیست و از معالجات مجربهٔ اطبای هندست که اگر قدری بچ پاک کرده در شیر و برگ تانوره تا روز تر نمایند و روز چهارم در آفتاب خشک نموده بآتش نرم بریان کنند و هر روز چهار پنج باره بوزن دو سه ماشه اختیار نمایند در عرض یک هفته کما بیش صفای حنجره حاصل آید شروع در اصل مدعا بعد از تمهید مقدمات نموده میشود که چون لذت موسیقی بر طوائف انام اعم و اشمل افتاده است هر گروه از آهنگ پرده هم بطریقے که مطبوع و مستحسن نموده عشرت پیرا و بهره اندوز اند هر طائفه بحسبت جوگی دانند ترانگفت و گوی و مرغان چمن هر صباحی خوانند ترا باصطلاحی انتهی و باقی اقسام سرود که دران کتاب بشرح و بسط مندرج است بعدم ضرورت بیان آن درین محل فرو گذاشته شد اگر کسی را شوق استقصای آن باشد بکتاب مسطور رجوع می باید کرد و بر ارباب فطرت و اصحاب خبرت مخفی مباد که اگر چه در طریقهٔ علیه قادریه با استماع سماع معمول و مرسوم نیست مشائخان کبار این طریقه قویمه مستقیمه بترویج و اشاعتش نرفته اند و نیز مرشد ارشد من از ارباب سماع نیستند اما اطلاع حق از امورات لابدیه است از ترک کدام یک امر انکار آن لازم نمی آید زیرا که ترک شئی چیزی دیگر است و انکار آن شئی دیگر پس مجوزان و عاملان را باید که آنرا از واجبات تصور نسازند و سمند همت را بوادی عملش علی الاستمرار تیز جولان نمایند و مانعان و تارکان را نباید که زبان طعن و تشنیع بر عاملان بکشایند بلکه هر دو فریق بزبان حال و قال این نغمه را که حَلَالٌ لِاَهْلِهٖ وَحَرَامٌ لِغَیْرِهٖ سرایده باشند نظم

مکن عیب درویش حیران و مست	که غرق است ازان می زند پا و دست
نه بینی شتر بر حدی عرب	که چونش برقص اندر آرد طرب
شتر را چو شور و طرب در سر است	اگر آدمی را نباشد خر است

حلالش بود رقص بریاد دوست | کہ ہر آستینش جانے در دوست
بگویم سماع اے برادر کہ چیست | اگر مستمع را بدانم کہ کیست
گر از برج معنے بود طیر او | فرشتہ فرو ماند از سیر او
مگس پیش شوریدہ دل پر نزد | کہ او چون مگس دست برسر نزد
نہ بم داند آشفتہ سامان نہ زیر | بر آواز مرغے بنالد فقیر
سرائیدہ خود نمے نگرد خموش | ولیکن نہ ہر وقت بازست گوش
چو شوریدگان مے پرستی کنند | بر آواز دولاب مستے کنند
برقص اندر آیند دولاب وار | چو دولاب برخود بگریند زار
بتسلیم سر در گریبان برند | چو طاقت نماند گریبان درند

بیان حقیقت مرغ ققنس از شنیدن آوازش باشد الانس

ہست ققنس طرفہ مرغ دلستان | موضع آن مرغ در ہندوستان
سخت منقارے عجب دارد دراز | ہمچو نے در وے بسے سوراخ باز
قرب صد سوراخ در منقار اوست | نیست جفتش طاق بودن کار اوست
ہست در ہر ثقبہ آوازے دگر | زیر ہر آواز او رازے دگر
چون بہر ثقبہ بنالد زار زار | مرغ ماہی گردد از وے بیقرار
جملہ درندگان خامش شوند | در خوشی بانگ او بیہش شوند
فیلسوفے بود دمسازش گرفت | علم موسیقی ز آوازش گرفت
سال عمر او بود قرب ہزار | وقت مرگ خود بداند آشکار
چون ببرد وقت مرگ دل ز خویش | ہیزم آرد گرد خود یک خرمہ بیش
در میان ہیزم آید بیقرار | در دہد صد نوحہ لب زار زار

پس زبان ہر ثقبۂ از جان پاک
نوحۂ دیگر بر آرد دردناک

چون بدان ہر ثقبۂ چون نوحہ گر
نوحۂ دیگر کند چون نوحہ گر

در میان نوحہ از اندوہ مرگ
ہر زمان برخود بلرزد ہمچو برگ

از نفیر او ہمہ پرندگان
وز خروش او ہمہ درندگان

سوے او آیند از نظارگے
دل ببرند از جہان یکبارگے

از غمش آن روز از خون جگر
پیش او بسیار میرد جانور

جملہ از زاری او حیران شوند
بعضے از بے قوتی بیجان شوند

بس عجب روزے بود آن روز او
خون چکد از نالۂ دلسوز او

باز چون عمرش رسد با یک نفس
بال و پر برہم زند از پیش و پس

آتش بیرون جہد از بال او
بعد از ان آتش بگردد حال او

زود در آتش فتد ہیزم ہمے
بس بسوزد ہیزمش خوش خوش ہمے

مرغ و ہیزم ہر دو چون اخگر شوند
بعد اخگر نیز خاکستر شوند

چون نماند ذرۂ اخگر پدید
ققنسے آید ز خاکستر پدید

آتش آن ہیزم چو خاکستر کند
از میان ققنس بچہ سر بر کند

فصل فی بیان انشاء الشعر وانشادہ وذکر شعرائہ صلی اللہ علیہ وسلم وروایت الشعر عنہ علیہ الصلوٰۃ والسلام

بدانکہ بیان انشاء شعر و ما یتعلق بہ ضمنا رقم ثبت یافت و معہذا براے اہتمام شان آن در بیان آن فصلے علیحدہ وضع کردہ شد اما انشاء شعر پس گفت فقیہ ابو اللیث رحمہ اللہ در کتاب بستان العارفین

قد تکلم الناس فی انشاء الشعر فکرھہ بعض الناس ورخص فیہ الاخرون فاما من کرہ فاحتجوا بما روی الاعمش عن ابی صالح عن ابی ھریرۃ رضی اللہ عنہ عن النبی

صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال لان یمتلئ جوف احد کم قیحا ودما حتی یریہ خیرلہ
من ان یمتلئ شعرا وکان اللہ تعالی قال والشعراء یتبعھم الغاوون الخ واما حجہ
من اباح ذلک فما روی ھشام بن عروۃ عن ابیہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
قال ان من الشعر حکمۃ وروی سماک بن حرب عن جابر بن سمرۃ رضی اللہ عنہ
انہ قال کان اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتناشدون الشعر والنبی صلی اللہ
علیہ وسلم جالس بینھم یبتسم وعن ھشام عن ابیہ قال ما رایت امراۃ اعلم
بشعر ولا بطلب ولا بفقہ من عائشۃ رضی اللہ عنہا وعن ابیہا وروی
عکرمۃ رضی اللہ عنہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما قال اذا قرأ احدکم شیئا
من القران ولا یدری ما تفسیرہ فلیلتمس من الشعر فان الشعر دیوان العرب وقیل لابی الدرداء
رضی اللہ عنہ ان کل الانصار قال الشعر غیرک قال وانا اقول ایضا الشعر یرید المرأ ان
یعطی مناہ ویابی اللہ الا ما اراد یقول المرء فائدتی بمالی وتقوی اللہ افضل ما
استفاد وروی عن الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس رضی عنہما ان عائشۃ
رضی اللہ عنہا لما بلغہا خبر ابی ھریرۃ قالت رحم اللہ اباھریرۃ انما قال قال النبی
صلی اللہ علیہ وسلم لان یمتلئ جوف احدکم قیحا ودما حتی یریہ خیرلہ من ان
یمتلئ شعرا من الشعر الذی ھجیت بہ وقیل ایضا ان معنی النہی فی الشعر اذا اشتغل بہ
فیشغلہ عن قراءۃ القران والذکر واما اذا لم یشغلہ فلا باس بہ انتھی اما بیان روایت شعر
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس گفت فقیہ ابو اللیث تکلم الناس فی روایۃ الشعر عن رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم قال بعضہم لم یثبت عنہ شعر ویحتجون بما روی عن
عائشۃ رضی اللہ عنہا انہ قیل لہا ھل کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتمثل بالشعر
قالت کان ابغض الحدیث الیہ الشعر غیر انہ تمثل مرۃ ببیت اخ بن قیس بن طرفۃ
فجعل اخرہ اولہ قال الشعر ستبدی لک الایام ما کنت جاھلا

و یاتیك بالاخبار من لم تزود + الخ و قال بعضهم یجوز عنه الشعر کما جاء عنه فی الاخبار و هو ما روی ابن طاؤس عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق اللهم لا عیش الا عیش الاخرة فارحم الانصار والمهاجرة فاجابت الانصار بهذا الشعر نحن الذین بایعوا محمدا + علی الوفاء ما بقینا ابدا + و روی ابو عثمان النهدی عن سلمان الفارسی رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم لما ضرب فی الخندق بالمعول فقال + بسم الله و به بدینا + ولو عبدنا غیره شقینا + و روی البراء بن عازب رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انا النبی لا کذب + انا ابن عبد المطلب + و روی اسود بن قیس عن جندب ان النبی علیه الصلوة والسلام کان یمشی فی طریق مکة فعثر فاصاب حجرا صبعه فدمیت فقال + هل انت الا اصبع دمیت + و فی سبیل الله ما لقیت + و یروی و فی کتاب الله ما لقیت قال الفقیه رحمه الله هذه الاخبار صحیحة و لکن یحتمل انه لم یقصد به الشعر و لکنه کلام خرج موافقا للشعر من غیر ان یکون قصد بذلك الشعر + و لان هذه الابیات التی رویت عنه انما هی رجز والرجز لا یکون شعرا و انما هو مثل السجع من الکلام انتهی اما بیان شعراء آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ذکر آن بیان انشاد شعر ست و هم انشاء آن پس بدانکه شعراء آنحضرت صلی الله علیه وسلم از انها که دفع میکردند و باز میداشتند شر کافران را از اسلام و اهل آن و مدح رسول صلی الله علیه وسلم و هجو کفار لعنهم الله می کردند سه کس شمرده اند حسان بن ثابت و کعب بن مالك و عبد الله بن رواحه در روضة الاحباب میگوید که شاعران فی خادمان رسول صلی الله علیه وسلم از مردان صد و شصت و شش اند نان فی و از وه کس بوده اند الخ اما حسان بن ثابت ابو الولید لقال ابو عبد الرحمن فی یقال ابو الحسام حسام ابن ثابت بن المنذر بن حرام ضد حلال انصاری نجاری خزرجی شاعر رسول الله صلی الله علیه وسلم از فحول شعراست در جاهلیت و اسلام و اجماع کرده اند عرب برانکه اشعر اهل مدر اهل یثرب اند

پسر عبد القیس ثم ثقیف و بدانکه اشعر اهل مدینه حسان بن ثابت است و زندگانی کرد او و پدر او
ثابت و جد او منذر و پدر جد او حرام هر یک صد و بیست سال و گفته است ابو نعیم شناخته نمیشود
در عرب چهار کس که تناسل کردند از صلب واحد که اتفاق افتاده باشد مدت اعمار ایشان بقدر غیر
ایشان و عبد الرحمن پسر حسان بن ثابت چون فخر میکرد این را می افتاد بر قفای خود بر فراش خود و دراز
میکرد پاهای خود را خنده میکرد و فایع اند و دو مردان بگمان آنکه پس من نیز باین سن خواهم رسید پس مرد چهل و هشت
ساله و از اصمعی آمده که گفت حسان بن ثابت از فحول شعراست و ابو حاتم گفت که می آمدند و اشعار نرم پیش
اصمعی نسبت کرده می شود بوی اشیائی که صحیح نیست اند و ابو حاتم از ابو عبیده آورده که گفت
فضل داده شد حسان بر شعرا به سه چیز شاعر انصار بود در جاهلیت و شاعر رسول خدا بود در نبوت و
شاعر تمام یمن بود در اسلام و میگویند شعر جاهلیت که جید بود از شعر اسلام دی زیرا که اسلام باز میدارد
از کذب و منع میکند از ان و شعر تزئین میدهد او را کذب و افراط در وصف و تزئین بغیر حق و اینهمه
کذب است و زندگانی کرد حسان شصت سال در جاهلیت و شصت در اسلام و دریافته بود نابغه
ذبیانی را و اعشی را و خوانده بود پیش ایشان شعر خود را و هر دو مسلّم داشتند او را و گفتند که تو شاعری
و وی هجو میکرد مشرکان قریش را آنانهای که هجو میکردند رسول خدا را صلی الله علیه و سلم مثل عبد الله
ابن الزبعری بکسر زا و فتح موحده و سکون عین مهمله و فتح را و در آخر الف و ابو سفیان بن الحارث از
عبد المطلب ابن عم رسول الله و عمرو بن العاص و غیرهم آورده اند که گفت یکی از مسلمانان بعلی مرتضی
رضی الله عنه که هجو کن از جانب ما این قوم را که هجو میکنند ما را گفت اگر اذن کند پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
میکنم و چون شنید این سخن را آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود علی رض نیست نزد وی آنچه خواسته شود درین
باب و نیست علی رض و را آنجا که میخواهید شما از وی بعد از ان فرمود چه منع میکند قوم را که نصرت داده اند
رسول خدا را بسلاحهای خود از ین که نصرت دهند او را بزبانهای خود پس گفت حسان من برای این کارم
یا رسول الله و گرفت طرف لسان خود را و گفت خدا آسان گردانید مرا آنرا که مقولی میان بصری بضم با
و سکون صاد بلده ایست از شام و میان صنعا که شهری از یمن است گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

چگونه هجو میکنی ایشان را و می افتی در نسب ایشان و من از ایشانم و در نسب ایشان داخلم و چگونه
هجو میکنی اباسفیان را و وی ابن عم من است گفت حسان و الله بیرون میکشم ترا یا رسول الله از ایشان
چنانکه بیرون کشیده می شود موی از خمیر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیا یا ابابکرؓ را و رجوع
کن بوی که وی اعلم است بانساب زنویس میرفت ابوبکرؓ تا مطلع گرداند ورا بر انساب ایشان
و میگفت باز دار خود را از فلان و فلانه و ذکر کنی فلان و فلانه را پس شروع کرد حسان در هجو کردن
مشرکان و چون شنیدند قریش شعر حسان بن ثابت را شناختند که این شعر از وی نیست بلکه از
ابن ابی قحافه است و پس هجو کرد حسان ابوسفیان بن الحارث را و چون شنید شعر او را ابی سفیان گفت
این کلامی است که غائب نیست از وی ابن ابی قحافه و آنحضرت می نهاد برای حسان منبر در مسجد که
می ایستاد بر آن مدح آنحضرت و هجو دشمنان وی و فرمود آنحضرت إِنَّ اللهَ يُؤَيِّدُ حَسَّانًا بِرُوحِ الْقُدُسِ
مَادَامَ يُنَافِحُ عَنْ رَسُولِ اللهِ و در روایتی يُفَاخِرُ و میگفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
که قول حسان بن ثابت سخت تر است بر ایشان از آمدن تیر و خلیدن آن ایشان را و گفته اند
که هر کرا خدا تعالی زبانی عطا کند و بر تکلم قدرت بخشد باید که در مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و هجو
دشمنان وی تقصیر نکند که بهترین کارها این است و گفته اند که کار حسان بن ثابت آن بود که معارضه میکرد
مشرکان را در وقائع و ایام و مآثر و هجو میکرد ایشان را و ذکر میکرد قبائح و مثالب ایشان را و گذشت
عمر بن الخطابؓ روزی بر حسان و حال آنکه او شعری میخواند در مسجد پس تیز نگاه کرد عمر بجانب
حسان و گفت شعر میخوانی در مسجد پس گفت حسانؓ مرا و انشدم من شعر در مسجد نزد کسی که بهتر بود از تو یعنی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس خاموش گشت عمر و از اشعار جیده حسان است آنچه آورد در سبیل ارتجال
در پیش آنحضرتؐ در وقت قدوم بنی تمیم و قصه که آوردند ایشان شاعر و خطیب خود را و مفاخرت کردند چنانچه
در وقائع سال نهم در سریه عیینه بن حصن بر بنوتمیم گذشت پس حسان قصیده انشا کرد و ثابت بن قیس
ابن شماس خطبه خواند و اقرار کردند بنوتمیم بعجز و نادانی خود و گفتند که شاعر محمدؐ بهتر از شاعر ما است و خطیب
وی بهتر از خطیب ما و وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود حسان حاجز است میان

المومنین ومنافقین دوست نمیدارد اورامنافق ودشمن ندارد اورامومن و فرمود تکنیب حسان را
نیز اکرومی سنامحت فی محاصمت ومعارضت میکند از خدا و رسول واخ هذا کله فی مدارج النبوۃ
ونیز جواز انشاء شعر از نص ثابت شده چنانچه در تفسیر کشاف تحت قوله تعالی والشعراء یتبعهم
الغاوون ۵ الم تر انهم فی کل واد یهیمون ۵ وانهم یقولون ما لا یفعلون ۵ الا الذین
امنوا وعملوا الصالحات وذکروا الله کثیرا وانتصروا من بعد ما ظلموا الخ مذکور ست
والشعراء مبتداء ویتبعهم الغاوون خبره ومعناه انه لا یتبعهم علی باطلهم وکذبهم
وفضول قولهم وما هم علیه من الهجاء وتمزیق الاعراض والقدح فی الانساب
والنسیب بالحرم والغزل والابتهار ومدح من لا یستحق المدح ولا یستحسن ذلک
منهم ولا یطرب علی قولهم الا الغاوون والسفهاء والشطار وقیل الغاوون الراوون
وقیل الشیاطین - وقیل هم شعراء قریش عبد الله بن الزبعری وهبیرة بن ابی وهب
المخزومی ومسافع عن عبد مناف وابو عزة الجمحی ومن ثقیف امیة بن ابی الصلت
قالوا نحن نقول مثل قول محمد وکانوا یهجونه ویجتمع الیهم الاعراب من قومهم یستمعون
اشعارهم واهاجیهم - وقرأ عیسی بن عمر والشعراء بالنصب علی اضمار فعل یفسره
الظاهر قال ابو عبید کان الغالب علیه حب النصب قرأ حمالة الحطب
والسارق والسارقة وسورة انزلناها وقری یتبعهم علی التخفیف ویتبعهم
بسکون العین تشبیها لسبعة بعضه - ذکر الوادی والهیوم فیه
تمثیل لذهابهم فی کل شعب من القول واعتسافهم وقلة مبالاتهم
بالغلو فی المنطق ومجاوزة حد القصد فیه حتی یفضلوا اجبن الناس
علی عنترة واشحهم علی حاتم وان یبهتوا البری ویفسقوا التقی - وعن الفرزدق
ان سلیمان بن عبد الملک سمع قوله شعر فبتن بجانبی مصرعات وبت افض
اغلاق الختام فقال قد وجب علیک الحد فقال یا امیر المومنین درأ الله

عنی الحد بقوله وانہم یقولون ما لا یفعلون استثنی الشعراء المومنین الصلحین الذین یکثرون ذکر الله وتلاوة القران وکان ذلک اغلب علیهم من الشعر واذا قالوا شعرا قالوه فی توحید الله والثناء علیه والحکمة والموعظة والزهد والاداب الحسنة ومدح رسول الله صلی الله علیه وسلم والصحابة وصلحاء الامة وما لا باس به من المعانی التی لا یتلطخون فیها بذنب ولا یتلبسون بشائنة ولا منقصة وکان هجاؤهم علی سبیل الانتصار ممن یهجوهم قال الله تعالی لَا یُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ بِالسُّوْٓءِ مِنَ الْقَوْلِ اِلَّا مَنْ ظُلِمَ وذلک من غیر اعتداء ولا زیادة علی ما هو جواب لقوله تعالی فَمَنِ اعْتَدٰی عَلَیْكُمْ فَاعْتَدُوْا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدٰی عَلَیْكُمْ وعن عمرو بن عبید ان رجلا من العلویة قال له ان صدری لیجیش بالشعر فقال فما یمنعک منه فیما لا باس به والقول فیه ان الشعر باب من الکلام فحسنه کحسن الکلام وقبیحه کقبیح الکلام وقیل المراد بالمستثنین عبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت والکعبان کعب بن مالک وکعب بن زهیر والذین کانوا ینافحون عن رسول الله صلی الله علیه وسلم ویکافحون هجاة قریش۔ وعن کعب بن مالک ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له اُهْجُهُمْ فوالذی نفسی بیده لهو اشد علیهم من النبل وکان یقول لحسان قل وروح القدس معک۔ انتهی وذکر فی التفسیر البیضاوی وَالشُّعَرَآءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوٗنَ واتباع محمد صلی الله علیه وسلم لیسوا کذلک هو استیناف ابطل تعالی کونه شاعرا وقرره بقوله اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فِیْ كُلِّ وَادٍ یَّهِیْمُوْنَ۔ لان اکثر مقدماتهم خیالات لا حقیقة لها واغلب کلماتهم فی النسیب بالحرم والغزل والابتهار وتمزیق الاعراض والقدح فی الانساب والوعد الکاذب والافتخار الباطل ومدح من لا یستحقه والاطراء فیه والیه اشار بقوله وَاَنَّهُمْ یَقُوْلُوْنَ مَا لَا یَفْعَلُوْنَ وکانه لما کان اعجاز القران من جهة المعنی واللفظ وقدحوا فی المعنی بانه مما تنزلت به الشیاطین

ونفی اللفظ بانه من جنس کلام الشعراء تکلم فی القسمین وبین منافاة القرآن لهما ومضادة
حال الرسول صلی الله علیه وسلم بحال اربابهما وقرأ نافع یتبعهم علی التخفیف وقرئ بالتشدید
وتسکین العین تشبیها لبعه بعضد الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات وذکروا الله کثیرا
وانتصروا من بعد ما ظلموا استثناء للشعراء المؤمنین الصالحین الذین یکثرون ذکر الله ویکون اکثر
اشعارهم فی التوحید والثناء علی الله تعالی والحث علی طاعته تعالی ولو قالوا هجوا ارادوا به الانتصار
ممن هجاهم ومکافحة هجاة المسلمین کعبد الله بن رواحة وحسان بن ثابت والکعبین وکان علیه
الصلوة والسلام یقول لحسان قل وروح القدس معک وعن کعب بن مالک انه علیه الصلوة والسلام
قال له اهجهم فوالذی نفسی بیده لهو اشد علیهم من النبل انتهی وذکر فی التفسیر الاحمدی اعلم ان الآیات
الدالة علی تقبیح الشعر اکثر من ان یحصی لانه قال فی اکثر المواضع وما علمناه الشعر ولما کانت
هذه الآیة ظاهرة فی هذا المعنی ومشتملة علی فائدة الاستثناء اخترتها فقوله تعالی والشعراء
یتبعهم الغاوون مبتدا وخبر ویتبعهم بالتشدید عند الاکثرین وقرأ نافع یتبعهم بالتخفیف
والمعنی لا یتبعهم علی باطلهم وکذبهم وتمزیق الاعراض والقدح فی الانساب ومدح من لا یستحق
المدح والهجاء ولا یستحسن دینا منهم الا الغاوون ای السفهاء او الراوون او الشیاطین او المشرکون
هکذا فی المدارک وقیل الشعراء هم شعراء قریش وقد نزل حین شعر الشاعران
فی باب الرسول علیه السلام ومذمة الاسلام وکانت الاعراب یحفظون تلک الاشعار ویقرؤنها هکذا ذکر
فی الحسینی نقلا عن البشیر وبشیر الی ذلک کلام صاحب الکشاف ایضا ویفهم من الزاهدی والبیضاوی انه رد
لما قالوا ان محمدا شاعر ولفظ القرآن من جنس کلام الشعراء یعنی ان محمدا لیس بشاعر لان الشعراء یتبعهم
الغاوون واتباع محمد لیسوا بغاوین فابطل به کونه شاعرا ثم قرره بقوله تعالی الم تر انهم فی کل واد
یهیمون وانهم یقولون ما لا یفعلون یعنی انهم فی کل واد من القول یتحدثون وفی کل لغو وباطل
یخوضون ویقولون من الوعد ما لا یفعلون الهائم فی الاصل الذاهب علی وجهه لا مقصد له وانما
قال ذلک لان اکثر مقدماتهم خیالات لا حقیقة لها واغلب کلماتهم فی النسیب بالحرم والغزل
والابتهار والوعد الکاذب والافتخار الباطل ومدح من لا یستحقه والاطراء فیه

وغير ذلك على ما عرفت وفي الكشاف والمدارك وعن الفرزدق ان سليمان بن عبد الملك سمع قوله شعر فبتن بجانبي مصرعات * وبت افض اغلاق الختام فقال قد وجب عليك الحد فقال قد درأ الله عني الحد بقوله تعالى وانهم يقولون ما لا يفعلون حيث وصفهم بالكذب والوعد ثم لما ذكر ان الشعراء يتصفون بالاوصاف الذميمة المذكورة وكان جماعة من الصحابة رضي الله عنهم كعبد الله ابن رواحة وحسان بن ثابت والكعبين شعراء يهجون المشركين جوابا لهجوهم وخافوا ان يكونوا موصوفين بهذه الصفات واقبلوا الى النبي صلى الله عليه وسلم نزل في حقهم قوله تعالى الا الذين امنوا فهو استثناء مما سبق يعني ان الشعراء موصوف بالصفات المذكورة الا الشعراء المومنين الذين يعملون الصالحات ويذكرون الله كثيرا اي يكون اكثر اشعارهم في التوحيد والثناء على الله ورسوله والحث على طاعته وانتصروا من بعد ما ظلموا يعني لو قالوا هجوا لاحد لم يريدوا به البدء على الهجو بل انما ارادوا به الانتصار ممن هجاهم من بعد ما كانوا مظلومين ومكافحة هجاء المسلمين فذلك جائز لانه جزاء سيئة مثلها ولا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم وقد قال عليه السلام لحسان قل وروح القدس معك وقال لكعب بن مالك اهجهم فوالذي نفسي بيده لهو اشد عليهم من النبل هذا ما قالوا وبهذا القدر تم ما نحن فيه في بيان الشعر انتهى

ودر تفسير حسيني عرائس اين مضامين نگين از نهانخانه بطن بدين آئين بر منصه رقم جلوه داده بنظر علماي فحول در آورده كه والشعراء وشاعران مشرك چون ابن زبعري وهبيره ومسافع وامية ثقفي يتبعهم الغاوون پيروي ايشان ميكنند سفهاي عرب يعني روايت ايشان ودر تفسير علم الهدى رح نقل كرده كه دو شاعر در باب حضرت رسالت پناه صلے الله عليه وسلم ومذمت اسلام شعرها گفتند ومشركان يا دگرفته ميخواندند اين آيت در شان ايشان نازل شد الم تر انهم آيا نمي بيني كه ايشان في كل واد در هر وادي از فنون كلام يهيمون سرگردان ميشوند چون تشبيب وهزل ومطايبه وطعن در انساب ومدح نامستحق وهجو نالائق وافراط در مدح وذم وامثال آن وانهم وآنكه ايشان يقولون ميگويند ما لا يفعلون آنچه نكنند يعني بفسق نا كرده بر خود گواهي ميدهند وجماع ناداده بكسي در سلك نظم ميكشند واگر كسے تفحص اشعار اهل جاهليت كند بر بسيارے ازين مقوله مطلع شود ودر تفسير كواشے آورده كه بعد از نزول اين آيت حسان بن رواحه وجمعے از شعراے صحابه رض

بجناب نبوت پناه صلی الله علیه وسلم آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و این هجو
گفت می ترسیم که بدین وصف بمیریم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که مومن جهاد میکند بشمشیر خود
و بزبان خود و شعری که شما در شان کفار میگوئید بر ایشان سخت تر است از تیغ و نیزه و این آیت نازل شد
که اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا شعرای متبوع نه همه بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا
الصّٰلِحٰتِ و عملهای شائسته کردند یعنی پیغامبرا علیهم السلام ستائش نمودند و بهجو و مذمت کفار مشغول گشتند
وَذَكَرُوا اللهَ و یاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود كَثِيْرًا بسیار یعنی اکثر اشعار شعر اسلامیه تحمید و توحید
و تحریص بطاعت و تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوْا و انتقام کشیدند از مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوْا پس
از آنکه ستم دیده شده بودند بهجای یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد کردند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حسانرا
گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقائق پناهی قدس سره در دیباچه دیوان اول آورده
که هر چند قادر علیم جل ذکره در آیت کریمه وَالشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوٗنَ شعرا که سیاحان بحر شعر اند
جمع ساخته و کلمه لام استغراق در گردن ایشان انداخته گاه در غرقاب بیهوده غایت غوایت می نزاد
و گاه تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان می سازد اما بعضی از ایشان بواسطه صلاح
عمل و صدق ایمان در زورق امان اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ نشسته اند و بواسطه بادبان
وَذَكَرُوا اللهَ كَثِيْرًا بساحل خلاص و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل گفته است شعر شاعری را که بمدح
خوانند قرآن خدای هست از ایشان هم بقرآن ظاهر است شان شان * و ذکر فی التفسیر الکبیر
والشعراء یتبعهم الغاوون الم تر انهم فی کل واد یهیمون و انهم یقولون ما لا یفعلون الا الذین
و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیرا و انتصروا من بعد ما ظلموا و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون اعلم ان الکفار لما قالوا لم لا یجوز ان یقال ان الشیاطین تنزل بالقران علی محمد
کما انهم ینزلون بالکهانة علی الکهنة و بالشعر علی الشعراء ثم انه سبحانه
فرق بین محمد صلی الله علیه وسلم و بین الکهنة فذکر ههنا ما یدل
علی الفرق بینه علیه السلام و بین الشعراء و ذلک هو ان الشعراء

يتبعهم الغاوون ای الضالون ثم بین تلک الغوایة بامرین **الاول** انہم فی کل واد یہیمون
والمراد منہ الطرق المختلفة کقولک انا فی واد وانت فی واد وذلک لانہم قد یمدحون الشیٔ
بعد ان ذموہ وبالعکس وقد یعظمونہ بعد ان استحقروہ وبالعکس وذلک یدل علی انہم
لا یطلبون بشعرہم الحق ولا الصدق بخلاف امر محمد صلی اللہ علیہ وسلم فانہ من اول
امرہ الی آخرہ بقی علی طریق واحد وهو الدعوة الی اللہ تعالی والترغیب فی الآخرة والاعراض
عن الدنیا **الثانی** انہم یقولون ما لا یفعلون وذلک ایضا من علامات الغوات فانہم
یرغبون فی الجود ویرغبون عنہ وینفرون عن البخل ویصرون علیہ ویقدحون فی الناس بادنی
شیٔ صدر عن واحد من اسلافہم ثم انہم لا یرتکبون الا الفواحش وذلک یدل علی الغوایة
والضلال واما محمد صلی اللہ علیہ وسلم فانہ بدأ بنفسہ حیث قال اللہ تعالی لہ فلا تدع
مع اللہ الہا آخر فتکون من المعذبین ثم بالاقرب فالاقرب حیث قال اللہ تعالی لہ وانذر
عشیرتک الاقربین وکل ذلک علی خلاف طریقة الشعراء فقد ظہر بہذا الذی بیناہ ان حال
محمد صلی اللہ علیہ وسلم ما کان یشبہ حال الشعراء ثم ان اللہ تعالی لما وصف الشعراء
بہذہ الاوصاف الذمیمة بیانا لہذا الفرق استثنی عنہم الموصوفین بامور اربعة احدہا
الایمان وهو قولہ الا الذین آمنوا وثانیہا العمل الصالح وهو قولہ وعملوا الصالحات
وثالثہا ان یکون شعرہم فی التوحید والنبوة ودعوة الخلق الی الحق وهو قولہ وذکروا اللہ
کثیرا ورابعہا ان لا یذکروا ہجو احد الا علی سبیل الانتصار ممن یہجوہم وهو قولہ وانتصروا
من بعد ما ظلموا قال اللہ تعالی لا یحب اللہ الجہر بالسوء من القول الا من ظلم ثم ان الشرط
فیہ ترک الاعتداء لقولہ تعالی فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیہ بمثل ما اعتدی علیکم
وقیل المراد بہذا الاستثناء عبد اللہ بن رواحة وحسان بن ثابت وکعب بن مالک
وکعب بن زہیر لانہم کانوا یہجون قریشا وعن کعب بن مالک ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم قال لہ اہجہم فوالذی نفسی بیدہ لہو اشد علیہم من رشق النبل

وکان یقول لحسان بن ثابت قل وروح القدس معک فاما قوله وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون فالذی عندی فیه والله اعلم انه تعالیٰ لما ذکر فی هذه السورة ما یزیل الحزن عن قلب رسوله صلی الله علیه وسلم من الدلائل العقلیة ومن اخبار الانبیاء المتقدمین ثم ذکر الدلائل علی نبوته علیه السلام ثم ذکر سوال المشرکین فی تسمیتهم محمدا صلی الله علیه وسلم تارة بالکاهن وتارة بالشاعر ثم انه تعالیٰ بیّن الفرق بینه وبین الکاهن اولاً ثم بیّن الفرق بینه وبین الشاعر ثانیاً ختم السورة بهذا التهدید العظیم یعنی ان الذین ظلموا انفسهم واعرضوا عن تدبر هذه الآیات والتامل فی هذه البینات فانهم سیعلمون بعد ذلک ای منقلب ینقلبون وقال الجمهور المراد منه الزجر عن الطریقة التی وصف الله بها هولاء الشعراء والاول اقرب الی نظم السورة من اولها الی آخرها والله اعلم والحمد لله رب العلمین وصلواته علی سیدنا محمد ن النبی الامی واله وصحبه اجمعین وعلی ازواجه امهات المؤمنین وعلی التابعین لهم باحسان الی یوم الدین۔ ودر مدارج النبوة مذکور ست که درمیان صحابه غیر این سه کس مذکور مشهور را نیز در شعر نوشته اند ابوسفیان بن الحارث بن عبد المطلب وعباس بن مرداس السلمی وعدی ابن حاتم الطائی واحوال ایشان در مواضع سابقه معلوم شده ست وحمید بن ثور الهلالی الهذلی که شاعر محمود بود وقدوم آورد برآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وانشا ذکر وقصیده را که در اول این ست شعر

اَصبحَ قَلبِي مِن سُلَیمیٰ مقصدا ؕ اِن اَخطاٰ مِنہا وَاِن تَعبدا اودر آخر میگوید شعر حتی اتانا ربنا محمد ؕ یتلوا من الله کتابا مرشدا ؕ ونیز همون کتاب در باب السماع فرموده است نداند نظم بر نثر تفوق واحد کرد آن موزون ست واین ناموزون ونیز فرق که درمیان موزون وناموزون ست بر اولوالالباب ظاهر وهویدا است بعضے شعرگوئی را منسوب بکفر کنند وآیۂ کریمه الشعراء یتبعهم الغاون دلیل آرند وغافل از استثنای آیۂ کریمه که آخرش الا الذین امنوا وعملوا الصالحات واقع ست اگر فی الحقیقت چنین بودی جناب ولایت مآب علی علیه السلام ودیگر ائمۂ اطہار علیہم التحیات واصحاب کرام علیہم الرضوان ومشائخ کبار امت وعلمای نامدار ملت قدس الله سرہم

هرگز بطرف شعر التفات نفرمودندی و در حق شاعران اَلشُّعَرَاءُ تَلَامِيْذُ الرَّحْمٰنِ نگفتندی و جناب
حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم باصلاح قصیدۂ کعب بن زهیر توجہ نفرمودندی و نیز قصائد حسان
ابن ثابت که در زمانۂ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم بود و بمدحت آنجناب نبوت مآب تصنیف کرده بحضور
معروض میداشت صلۂ تحسین نیافتی دلیلی ست قوی بر فضیلت شعر و شاعری حضرت فریدالدین عطار
گوید شعر شاعری جزویست از پیغمبری ✦ جاهلانش کفر خوانند از خری ✦ هزل گویان و هذیان سرایان
هر دو ازان طائفۂ مقبولان شعراند هزل گو هر چند طبعش عالی و کلامش موزون باشد مقبول خاطر معقولان
نگردد سخن را که جوهریست لطیف و زبان را که آلۂ نطق ست شریف هرگز بمذمت و دشنام و لغویات و
واهیات آلوده ساخت شعر نطق آدمی بهترست از دواب ✦ دواب از تو به گر نگوئی صواب ✦
و همچنین اکثر صحابه و تابعین و تبع تابعین و صلحای امت شعرگوئی و سخن پروری و مداحی کرده اند بروایات
صحیحه آمده است پس بقول نبی کریم صلی اللہ علیہ وسلم عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِيْ وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِيْنَ
شاعریت و مداحیت بر کل امت سنت گردید حقا که در عالم احدی نیست که کلمۂ موزون از زبان او برنیامده
باشد چنانچه در کلمات الشعرا این عبارت ثبت نموده فقیر حقیر محمد افضل سرخوش واضح میگرداند که سخن قدیم
است و لایزال زیرا که کلام از جملۂ صفات سبعۂ الٰهی ست و چون ذاتش قدیم و لایزال ست صفاتش
نیز مے باید که قدیم و لایزال باشد غرض تا بهار نطق در جوش ست هر معانی رنگارنگ گلفروش و
در جمیع افواه والسنه مرتبۂ کلام موزون از ناموزون و نظم از نثر زیاده و افزون ست بیت
آب بود معنے روشن غنچه ✦ خوب اگر بسته شود گوهرست ✦ گواه صدق این دعوی مصرع برجسته
بسم اللہ الرحمٰن الرحیم ✦ ست که دیباچه طراز و عنوان آرای قرآنست و هست بروان احبابا لا چشمهای خوبرویان
و خوش نگاهان حکما گویند که در بدن آدمی عجائب بسیارست اما دو چیز بغایت غریب و نادرست که عقل در
ادراک آن عاجز و قاصر اول جستن نبض که بے نطق خبر از اختلاف و اعتدال امزجه میدهد اطبا از ان
بر سقم و صحت ابدان مطلع میگردند دوم شعر یعنے کلام موزون که گرهے بر باد بیش نیست بچه لطافت صناعت
و بلاغت و فصاحت و نزاکت ترکیب می یابد بلکه موجب یادگار و باعث زندگی نام در روزگار میگردد

در سخن سبحان بنسبت آن انبیاء همه نگر متانت و تلبید الرحمن عزیز و سرفراز ملا طوسی میفرماید بیت نه چون
لیطق آدمی برترست * پس آدم ترا نکو بهتر و برترست * نسبت شعرای کرام با انبیا علیهم الصلوة والسلام
اقرب و اوضح ست زیراکه رجوع این هم و طائفه علیه همیشه بمبدئ فیاض و عالم غیب ست شیخ نظام الدین گنجه
میفرماید بیت پیش و پس قلب صف کبریا * پس شعرا آمد و پیش انبیا * و در بالا بدمنه وردی که شعر
کلام ست موزون حسن او حسن ست و قبیح او قبیح ست * ش * قوله شعر کلام ست این قول ترجمه
این حدیث شریف ست الشعر کلام حسنه حسن و قبیحه قبیح کذا فی المشکوة قوله
حسن او حسن ست اگر مضمون مشتمل باشد بر حمد خدا یا نعت رسول صلی الله علیه وسلم یا تحریض بر ذکر
خدا و عبادات یا اسمای دینیه پس گفتنش و خواندن هر دو موجب ثواب ست و اگر مشتمل باشد بر امر مباح پس
مباح ست و اگر متضمن باشد بر امر ممنوعه مثل بیان سراپا و خال و خط امردی یا زنی صاحب حسن که دران شهر
زنده موجود باشد یا هجو مسلمانی غیر ظالم پس انشا و انشادش هر دو حرام و اگر دران ذکر شخص غیر معین
موجود یا معین میت باشد مضائقه ندارد کذا فی العینی شرح الکنز پس ازین مفهوم گردید که بیان سراپا و خال
و خط امردی یا زنی بر سبیل غیر تعیین یا بصورتیکه معین میت باشد یا ممدوحهم وطن مباح نباشد جائز است
و مباح و اگر آن نسا و امرد آنهم صاحب کمالات بوده باشند پس بیان خال و خط ایشان از مستحبات است
چه ایشان مظهر تجلیات الهیه اند انتهی و در مشکوة آورده است که ابو مسعود انصاری رضی الله عنه که او را
بدری نیز میگویند یا بسبب آنکه در غزوه بدر حاضر بود یا بجهت آنکه مسکن او وادی بدر بود و صحابی
دیگر از اعیان صحابه باهم نشسته بودند و سماع غنا میکردند مردی دیگر که حاضر بود شنیدن ایشان غنا را
بروی گران آمد و انکار نمود و گفت اَیْ صَاحِبَیْ رَسُوْلِ اللّٰهِ اَنْتُمَا ای دو یار پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم شما سرود میشنوید ایشان گفتند اگر میخواهی که تو نیز بشنوی با ما بنشین و بشنو و اگر نه برو اذن
داده است ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بشنویم و این در عروسی بود و تغنی دران باتفاق مباح ست

اشعار

این سخنی چند که من گفته ام — گوهر ناسفته نگر سفته ام

بلبل این نوگل باغ خودم — باده کش جام ایاغ خودم

شاه سخن را بسخن میشناس — سکهٔ نو را ز کهن میشناس

بشنو از انصاف اگر مقبلے — شعر بود حجت ره روشن دلے

در شریعت شعر رسول خدا — گفت بسے قول بمدح و ثنا

شعر که اصحاب نبی گفته اند — چون در و یاقوت و گهر سفته اند

شعر علی گفت و حسین و حسن — کعب و انس گفت و اویس قرن

شعر که حسان عرب گفته است — سید کونین پذیرفته است

منع ز اشعار نکردش نبے — تائب ازان کار نکردش نبے

بلکه برو کرد ثنا را آفرین — سید کونین رسول امین

شعر بسے خوانده ام از اولیا — شعر بسے دیده ام از اصفیا

شعر که در فقه حرام آمده — آن همه اشعار عوام آمده

گه بطمع وصف خسان میکنند — گه بحسد هجو کسان می کنند

در صفتِ شعر گواه متین — رو بصحیحین و مشکوٰة بین

تابع غاوون که حقارت شده — از پئے آن قوم اشارت شده

کان شعرا وصف بتان کرده اند — رغم نبے کفر عیان کرده اند

در صفتِ شاعر مومن خدا — گفت در ان آیۂ ثانے ثنا

بی خردی چند بطبع غبے — فرق نکردند ز نبے تا نبے

دشمن شعر اند بذهن سقیم — طعنه زنانند بطبع سلیم

طبع غبے دشمن شاعر بود — خصم نبے ابله و کافر بود

بودے اگر شعر قبیح و کریه — نسخهٔ منظومه نکردے فقیه

هست باشعار فوائد بسے — مسئله فقه و عقائد بسے

مجتهدان شعر بذیرفته اند — نکتهٔ اغراق بسے گفته اند
شعر که در وعظ و نصایح بود — پاک ز اطوار قبایح بود
شعر که آن در خط و خال آمده — سر بسرش رنج و وبال آمده
شعر چو انسان بشرف ظاهرست — لیک در و مومن و هم کافرست
منکه سخن گفته ام از صد طرب — نیست در و صورت لهو و لعب
صورت حال آمده در قال من — نیست برون قال من از حال من
این همه حالت که مرا رو نمود — از در و موهبت پیر بود
پیر که آن هادے راه خداست — در همه شیخان جهان مقتداست
شیخ جهان مهر علیؓ غوث نام — هست مرا مرشد عالی مقام
چشم خدا بین شده پر نور ازو — اهل حقائق شده مسرور ازو
سینهٔ او مخزن اسرار بود — جبههٔ او مطلع انوار بود
سخت دلان نرم ازو میشدند — سرد دمان گرم ازو میشدند
تاکه بود کرسے و لوح و قلم — رحمت حق باد برو دمبدم
مظهر حق ست بعلم و کمال — سوی سخن گفتن نازک خیال
باد خداے دو جهان یاورش — شاهد اقبال ابد در برش

الباب الثانی فی اثبات الاستمداد من حضرات الاولیاء رضی الله عنهم فی الحیوة وبعد الممات وبیان بعض حالات الحضرة الغوثیة علی ابائه وعلیه الصلوٰة والتحیة وفیه بعض مسائل زیارة القبور

بدانکه شیخ عبد الحق محقق دهلوی رحمة الله علیه در باب زیارت قبور از شرح مشکوٰة نوشته زیارت قبور

مستحب است باتفاق زیرا که سبب رقت قلب و تذکرهٔ موت و بوسیدگی استخوان و فنای دنیا
است و جز آن از فوائد عمده و دعا مر اموات را و استغفار برای ایشان است و بآن وارد
شده است سنت و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که به بقیع میرفت و سلام میداد بر اهل آن
و استغفار میکرد برای ایشان و اما استمداد باهل قبور در غیر نبی صلی الله علیه وسلم یا غیر انبیا علیهم السلام
منکر شده اند آنرا بسیاری از فقها و میگویند نیست زیارت مگر برای دعای میت و استغفار برای
ایشان و رسانیدن نفع بایشان بدعا و استغفار و تلاوت قرآن و اثبات کرده اند آنرا مشایخ صوفیه
قدس الله اسرارهم و بعض فقها رحمة الله علیهم و این امری محقق و مقرر است نزد اهل کشف و کمال از ایشان
تا آنکه بسیاری را فیوض و فتوح از ارواح رسیده و این طائفه را در اصطلاح ایشان اویسی خوانند امام شافعی
گفته است قبر موسی کاظم تریاق مجرب است مر اجابت دعا را و حجة الاسلام امام محمد غزالی گفته هر که استمداد کرده شود
بوی در حیات استمداد کرده میشود بوی بعد از وفات و یکی از مشایخ عظام گفته است دیدم چهار کس را از مشایخ
که تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای ایشان در حیات خود یا بیشتر شیخ معروف کرخی و شیخ عبد القادر
جیلانی و دو کس دیگر را از اولیا شمرده و مقصود حصر نیست آنچه خود دیده و یافته است گفته و سیدی احمد بن مرزوق
که از اعاظم فقها و علما و مشایخ دیار مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس حضرمی از من پرسید که امداد حی اقوی
است یا امداد میت من گفتم قومی میگویند که امداد حی قوی تر است و من میگویم که امداد میت قوی تر است پس
شیخ گفت نعم زیرا که وی در بساط حق است و در حضرت اوست و نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر از آن ست
که حصر و احصا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح که منافی و مخالف این باشد
و رد کند این را و بتحقیق ثابت شده است بآیات و احادیث که روح باقی ست و او را علم و شعور بزائران
و احوال ایشان ثابت است و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت ست چنانکه در حیات بود یا بیشتر
از آن و اولیا را کرامات و تصرف در اکوان حاصل ست و آن نیست مگر ارواح ایشان را و ارواح باقی ست و متصرف
حقیقی نیست مگر خدا عز شانه و همه بقدرت اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر
داده شود مر احدی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه

در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی
که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است دلیلی بر آن و در شرح شیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح حدیث
لعن الله الیهود والنصاری اتَّخَذُوا قُبُورَ اَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ گفته است که این بر تقدیری ست
که نماز گذارد بجانب قبر از جهت تعظیم دیگر آن حرام ست باتفاق و اما اتخاذ مسجد در جوار پیغمبر یا صالحی
و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجه بجانب قبر بلکه بنیت حصول مدد از و تا کامل شود ثواب
عبادت ببرکت قبر و مجاورت مر آن روح پاک را حرجی نیست در آن و در آخر این باب مشکوة حدیث
آورده وَعَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ كُنْتُ اَدْخُلُ بَيْتِيَ الَّذِي فِيهِ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَاِنِّي وَاضِعٌ ثَوْبِي وَاَقُولُ اِنَّمَا هُوَ زَوْجِي وَاَبِي فَلَمَّا دُفِنَ عُمَرُ فَوَاللهِ مَا دَخَلْتُهُ اِلَّا وَاَنَا مَشْدُودَةٌ
عَلَيَّ ثِيَابِي حَيَاءً مِنْ عُمَرَ رَوَاهُ اَحْمَدُ و درین حدیث دلیلی واضح ست بر حیات میت و علم وی اگر و سبب
است احترام میت نزد زیارت و بخصوصا صالحان و مراعات ادب قدر مراتب ایشان چنانچه
در حالت حیات ایشان بود زیرا که صالحان را مدد بلیغ ست مر زیارت کنندگان خود را باندازه ادب
ایشان کذا فی شرح الشیخ انتهی و در کتاب الجهاد در قضیه قتلای بدر باز مشکوة این حدیث آورده وَعَنْ
قَتَادَةَ قَالَ ذَكَرَ لَنَا اَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ اَبِي طَلْحَةَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمَرَ يَوْمَ
بَدْرٍ بِاَرْبَعَةٍ وَعِشْرِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ قُرَيْشٍ فَقُذِفُوا فِي طَوِيٍّ مِنْ اَطْوَاءِ بَدْرٍ خَبِيثٍ
مُخْبِثٍ وَكَانَ اِذَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ اَقَامَ بِالْعَرْصَةِ ثَلٰثَ لَيَالٍ فَلَمَّا كَانَ بِبَدْرٍ الْيَوْمَ الثَّالِثَ اَمَرَ بِرَاحِلَتِهِ فَشُدَّ
عَلَيْهَا رَحْلُهَا ثُمَّ مَشٰى وَاتَّبَعَهُ اَصْحَابُهُ حَتّٰى قَامَ عَلٰى شَفَةِ الرَّكِيِّ فَجَعَلَ يُنَادِيهِمْ بِاَسْمَائِهِمْ وَاَسْمَاءِ
آبَائِهِمْ يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ وَيَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ اَيَسُرُّكُمْ اَنَّكُمْ اَطَعْتُمُ اللهَ وَرَسُولَهُ فَاِنَّا قَدْ وَجَدْنَا
مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا فَقَالَ عُمَرُ يَا رَسُولَ اللهِ مَا تُكَلِّمُ مِنْ اَجْسَادٍ
لَا اَرْوَاحَ لَهَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ مَا اَنْتُمْ بِاَسْمَعَ لِمَا اَقُولُ
مِنْهُمْ وَفِي رِوَايَةٍ مَا اَنْتُمْ بِاَسْمَعَ مِنْهُمْ وَلٰكِنْ لَا يُجِيبُونَ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ وَزَادَ الْبُخَارِيُّ قَالَ قَتَادَةُ
اَحْيَاهُمُ اللهُ حَتّٰى اَسْمَعَهُمْ قَوْلَهُ تَوْبِيخًا وَتَصْغِيرًا وَنَقِمَةً وَحَسْرَةً وَنَدَمًا گفت شیخ رحمه الله

تحت این حدیث بدانکه این حدیث صحیح متفق علیه صریح ست در ثبوت سماع مر اموات را و حصول علم مر ایشان را بانچه خطاب کرده میشود و همچنین در حدیث مسلم آمده است که میت میشنود کوفتن نعال مردم را وقتیکه برمیگردند بعد از دفن و همچنین آنکه در زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اهل بقیع را آمده که سلام کرد بر ایشان و خطاب کرد مر ایشان را و گفت سلام بر شما ای اهل دار مسلمانان آمد شما را آنچه وعده کرده شده بود و ما نیز ان شاء الله تعالی میپیوندیم بشما زیرا که خطاب باکسی که نشنود و فهمد معقول نیست نزدیک است که شمار کرده شود از جمله عبث و در حدیث ترمذی آمده که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قبر برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر بحکم خطاب کرد او را و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن میکردم ترا آنجا که مرده بودی و اگر حاضر میشدم در آن وقت زیارت نمیکردم ترا چنانکه در باب زیارت القبور گذشت و نقل کرده است شیخ ابن الهمام در شرح هدایه که اکثر مشایخ حنفیه برانند که میت نمیشنود و تصریح کرده اند در کتاب الایمان که اگر یکی سوگند خورد که کلام نکنم او را پس کلام کرد او را بعد از مردن او حانث نمیگردد زیرا که یمین منعقد میگردد بر کسیکه وی حیثیت قابلیت فهم دارد و میت این چنین نیست جواب داده اند ازین جماعه از حدیث مسلم که ناطق ست بسماع میت قرع نعال مردم را بآنکه این مخصوص بوقت نهادن در قبر ست از برای مقدمه سوال و این تخصیص خلاف ظاهر ست و دلیلی نیست بران و ظاهر حدیث آنست که این حالت حاصل ست میت را در قبر و جواب داده اند ازین حدیث مذکور درین باب که نص ست در خلاف مذهب ایشان گاهی بآنکه این مخصوص ست بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و معجزه اوست در زیادة حسرت سنت کافران و پوشیده نماند که حمل برین مجرد احتمال و تاویل ست که حمل نمی توان کرد بروی تا قائم نشود دلیل بر استحالت سماع و پروردگار عز و جل قادر ست بران و سببیت حواس ادراک را عادی ست و بمجرد خلق باری تعالی ست چنانکه در کتب مذهب مقرر شده است و گاهی جواب میدهند بآنکه آن از باب ضرب المثل ست و مراد حقیقت کلام نیست و این جواب ابعد و ابعد ترست و ضعیف تر و بنای ایمان بر عرف و عادت ست نه بر حقیقت فافهم و قوی ترین وجوه تاویل ایشان آن ست که این روایت مردود ست از عائشه رضی الله عنها که چون ابن عمر رضی الله عنه شنید گفت چگونه

چگونه گوید این را رسول الله صلی الله علیه وسلم و حال آنکه میگوید خدا تعالی إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ یعنی و نیستی تو ای محمد صلی الله علیه وسلم شنوانندهٔ کسانی را که در قبرها اند کذا قال الشیخ ابن الهمام و در مواهب لدنیه میگوید که تاویل کرده است عائشه رضی الله عنها و گفته است که مراد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنست که بگوید ایشان الآن میدانند که آنچه من میگفتم حق است و گفته که وهم شد عمر رض را که بجای علم سمع گفت و بالجمله عائشه رض انکار کرد سماع موتی را و استدلال کرد باین دو آیت قرآنی که مذکور شدند ولیکن علما جواب داده اند از قول عائشه رض و استدلال او بقرآن و قبول نکرده اند این قول را از عائشه رض و در مواهب لدنیه نقل کرده اند از اسماعیل که گفته بود نزد عائشه رض از فهم و ذکا و کثرت روایت و غوص در غوامض علوم آنچه زیاده بر آن متصور نباشد لیکن سبیل نیست بسوی رد روایت ثقه مگر بنص که مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحاله آن و مراد بآیت قرآنی آنست که تو نمی شنوانی بلکه خدا تعالی امی شنواند و نیز مراد بموتی و بمن فی القبور کافرانند و مراد بسماع عدم اجابت حق است بدلیل آنکه این دو آیت نازل شده در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان مر حق را و نیز گفته اند که مراد بموتی سوای قلیب بدر قلوب و اجساد ایشان که در وی آن را کما کرده افاده است و تحقیق ذکر کرده است در مواهب لدنیه که در مغازی محمد بن اسحاق باسناد جید و امام احمد بن حنبل نیز باسناد حسن از عائشه رض مثل حدیث عمر رض آورده پس گویا عائشه رجوع کرده از انکار بسبب آنکه ثابت شد نزد وی از روایت این صحابه کبار زیرا که وی رضی الله عنها حاضر نبود در آن قضیه و در شروح صحیح بخاری نیز مثل این کلام مذکور شده و تمسک کرده اند جماعه که اثبات سماع میکنند بقول قتاده که در آخر حدیث مذکور شد که حاصل او آنست که موتی را در قلیب حالتی و قسمی از حیات می بخشند که حاصل میشود بآن سماع و در این قول قتاده تخصیص بآنحضرت نیست صلی الله علیه وسلم که بطریق معجزه واقع شده است و نه تخصیص باین اموات بلکه خدا قادر است که آن حالت در همه اموات نیز پیدا کند از تخصر که باشد و در هر زمان که بود فتدبر و بالله التوفیق و در اینجا سخن دیگر نیست که فرضا اگر از ثبوت سماع نزول کنیم باعتبار آنکه سماع بجاسهٔ سمع میباشد و سمع بجز ابی بدن خراب شد بگوییم از نفی سمع نفی علم لازم نمی آید و علم روح بود که باقیست پس علم مبصرات و مسموعات حاصل باشد بغیر جارحه ابصار و سمع چنانکه بعضی متکلمان سمع و بصر

الهی تعالی را بعلم مسموعات و مبصرات تاویل کرده اند و بتخصیص وارد شده اخبار و آثار در علم موتی
باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان را تا آنکه آمده است که زیارت روز جمعه محبوب ترست زیرا که
درین روز علم میت اتم و اکمل می باشد و احوال زائرین بر ایشان اکشف و اظهر و نیز شک نیست
در حصول علم مر موتی را در آخرت و برزخ و بحقیت دین اسلام چنانکه عائشهؓ گفته و متفق علیه شده امر
بحدیث پس ممکن ست علم باحوال دنیا و اهل دنیا و چیست دلیل بر زوال این علم و نسیان آن با وجود
بقای روح و آمده است که کافران تمنا خواهند کرد عود بدنیا و آمده است که چون میت از سوال منکر و نکیر
جواب بخیر دهد و راحت یابد آرزو میکند و میگوید ای کاش کسی باشد که خبر کند باهل من که من براحتم و خوشم
و بالجمله کتاب و سنت مملو و مشحون اند باخبار و آثار که دلالت میکنند بر وجود علم مر موتی را بدنیا و اهل آن
پس منکر نشود آنرا مگر جاهل باخبار و منکر دین و گفتیم من بخدا التوفیق و اما استمداد باهل قبور منکر شده اند آنرا
بعض فقها اگر انکار از جهت آن ست که سماع و علم نیست ایشان را بزائران و احوال ایشان پس بطلان او
ثابت شد و اگر بسبب آنست که قدرت و تصرف نیست مر ایشان را در آن موطن تا مدد کنند بلکه محبوس و
ممنوع اند و مشغول اند بانچه عارض شده است مر ایشان را از محنت و شدت و انچه باز داشته است از دیگران
لا این کلیه نمی ماند خصوصاً در شان متقین که دوستان خدا اند شاید که حاصل شود ارواح ایشان را از قرب
در برزخ و منزلت و قدرت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات مر زائران را که متوسل اند بایشان چنانکه
در روز قیامت خواهد بود و چیست دلیل بر نفی آن و تفسیر کرده است بیضاوی کریمه "والنازعات غرقا"
را الآیه بصفات نفوس فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده میشوند از ابدان و نشاط میکنند
بسوی عالم ملکوت و سیاحت میکنند در آن پس سبقت میکنند بحظایر قدس پس میگردند بشرف
و قوت از مدبرات و لیت شعری چه میخواهند ایشان باستمداد و امداد که این فرقه منکر اند آنرا انچه ما می فهمیم
از آن اینست که داعی محتاج فقیر الی الله دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جناب عزت
و غنای وی و توسل میکند بروحانیت این بنده مقرب بکرم در درگاه عزت وی و میگوید خداوندا
به برکت این بنده تو که رحمت کرده بر وی و اکرام کرده او را بلطف و کرمی که بوی داری بر آورده گردان

حاجت مرا که تو معطی کریمی یا بندا میکنند این بندهٔ مکرم و مقرب را که ای بندهٔ خدا ای ولی وی شفاعت کن
مرا و بخواه از خدا که بدهد مسئول و مطلوب مرا و قضا کند حاجت مرا پس معطی و مسئول و مامول پروردگار
است تعالی و تقدس و نیست این بنده درمیان مگر وسیله و نیست قادر و فاعل و متصرف جز وی و مگر حق جل
و اولیای خدا فانی و هالک اند در فعل الهی و قدرت و سطوت وی و نیست ایشان را فعل و قدرت و تصرف الکنون
که در قبور اند و نه در آن هنگام که زنده بودند در دنیا و اگر این معنی که در امداد و استمداد ذکر کردیم موجب
شرک و توجه بما سوای حق باشد چنانکه منکر زعم میکنند پس باید که منع کرده شود توسل و طلب دعا از صالحان
و دوستان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب و مستحسن است باتفاق شائع است
در دین و اگر میگویند که ایشان بعد از موت معزول شدند و بیرون آورده شدند از آن حالت و کرامت
که بود ایشان را در حالت حیات چیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و ممنوع شدند بانچه عارض شد
از آفات بعد از ممات پس این کلیه نیست و دلیل نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت آنکه
این کلیه نباشد و فائدهٔ استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی منجذب باشند بعالم قدس و مستهلک باشند
در لاهوت حق چنانکه ایشان را شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی و تدبیری در وی چنانکه در عالم
نیز از تفاوت حال مجذوبان و متمکنان ظاهر میگردد نعم اگر زائران اعتقاد کنند که اهل قبور متصرف و مستبد
و قادر اند بی توجه بحضرت حق و التجا بجناب وی تعالی چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه
میکنند آنچه حرام و منهی عنه است در دین از تقبیل قبر و سجده مر آن را و نماز بسوی وی و جز آن از آنچه نهی و تحذیر
واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام اعتباری ندارد و خارج مبحث است
و حاشا از عالم بشریعت و عارف باحکام دین که اعتقاد کند این اعتقاد را و این فعل را بکند و آنچه مروی
و محکی است از مشائخ اهل کشف در استمداد از ارواح کمل و استفاده از آن خارج از حصر است مذکور است
در کتب و رسائل ایشان و مشهور است میان ایشان حاجت نیست که آن را ذکر کنیم و شاید که منکر و متعصب
سود نکند او را کلمات ایشان عافانا الله من ذلک سخن در اینجا از جهت علم و شریعت است آنچه مروی
و مسنون در زیارت سلام بر موتی و استغفار مر ایشان را و قرائت قرآن است لیکن در اینجا نفی از استمداد نیست

پس ثابت براے امداد مر موتی را و استمداد از ایشان ہر دو باشد بر اتفاق و حال آنکہ مر را یہ دانست
کہ خلاف در غیر انبیا ست صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین کہ ایشان احیا اند بحیات حقیقی دنیاوی
باتفاق و اولیا بحیات اخروی معنوی و کلام درین مقام بحد اطناب و تطویل کشید برغم منکران
کرده قریب این زمان فرقہ پیدا شده اند کہ منکر اند استمداد و استعانت را از اولیاے خدا کہ نقل کرده اند
ازین دار فانی بدار بقا و زنده اند نزد پروردگار خود و مرزوق اند و خوشحال اند و مردم را از ان شعور
نیست و متوجہان بجناب ایشان را مشرک بخدا و عبده اصنام میدانند و میگویند انچہ میگویند و عمرہا ست
کہ تحقیق و تفصیل این مسئلہ مخطور خاطر فاتر بود و الآن توفیق الہی بران مساعدت کرد والحمد للہ اللہم
ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعہ وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابہ واللہ اعلم وعلمہ احکم

و مولانا عبد العزیز قدس سره العزیز در تفسیر خود بتفسیر آیہ اِیَّاکَ نَعۡبُدُ وَاِیَّاکَ نَسۡتَعِیۡنُ آورده
لیکن درینجا باید فہمید کہ استعانت از غیر بوجہی کہ اعتماد بران غیر باشد و او را مظہر عون الہی نداند حرام ست
واگر التفات محض بجانب حق ست و او را یکی از مظاہر عون دانستہ و نظر بکارخانہ اسباب و حکمت او تعالی
دران نموده بغیر استعانت ظاہری نماید دور از عرفان نخواہد بود و در شرع نیز جائز و روا ست و انبیا
و اولیا این نوع استعانت بغیر کرده اند و در حقیقت این نوع استعانت بغیر نیست بلکہ استعانت
بحضرت حق ست لا غیر انتہی و در مدارج النبوة مذکور ست کہ فاطمہ خزاعیہ گفت کہ روزی در صحراے
احد میگذشتم گفتم السلام علیک یا عم رسول اللہ آواز شنیدم وعلیک السلام ورحمۃ اللہ وبرکاتہ
و ظاہر است کہ این احادیث ہم دلیل ندا بر غائب اند ہم دلیل سماع و علم و ادراک اموات اند و عموم مومنین
چنانچہ شیخ در جملہ تصانیف خود مثل جامع البرکات و شرح مشکوة و شرح سفر السعادة و جذب القلوب
و ما ثبت من السنۃ و مدارج النبوة تحقیق آن فرموده است و اثبات کرده است کہ عموم مومنین را
سماع و علم و ادراک حاصل ست بعد ممات بلا خلاف علما عقائد اہل سنت و جماعت و حدیثی
یا آیتی یا دلیلی بر رد آن وارد نشده و انچہ از راه انکار و تعصب بعضی آورده اند جواب ہمہ شبہات
نوشتہ و رسیدن سلام مومنان موتی و رد جواب بنام سلام احیا را از بسیاری احادیث بثبوت رسیده

در کتب مصنفهٔ وی موجود ست چنانچه در جذب القلوب نوشته که تمامهٔ اهل سنت و جماعت عقیده
دارند به ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مر سائر اموات را از احاد بشر خصوصاً انبیا را علیهم السلام
و قطع میکنیم بعود حیات مر هر میت را در قبر چنانچه در احادیث ورود یافته و وارد نشده که بعد از عود حیات
در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه نعیم قبر و عذاب آن را تا قیام قیامت ادراک می کنند انتهی و در
مدارج النبوة نوشته است اما علم و سماع شک نیست در ثبوت آن مر ایشان را یعنی شهدا را بلکه سائر اموات
را کما صرح به العلماء انتهی . و در مقام دیگر همین کتاب میفرمایند و بالجمله اخبار و آثار در سماع موتی و علم و
شعور بسیار ست و دلیلی قاطع بر خلاف آن به ثبوت نه پیوسته و کلام درین مقام در شرح مشکوة مستوفی
ذکر کرده شد والله و رسوله اعلم انتهی بعبارته . و صلوة و سلام بطفیل رسول صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
بر اصحاب و آل و اهل بیت و عشیرة و عترة و خدام وی صلی الله علیه و علیهم اجمعین که در احادیث واقع ست
رسیدن آن ثابت ست و شکے نیست در آن و چون سلام بعوام مومنین در قبر بلا وسیلهٔ ملائکه خاص
بسمع ایشان رسد در خواص چرا نرسد و حال آنکه از صلوة و سلام بر ایشان بطفیل خود خبر داده است
مخبر صادق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم اگر فرستادن صلوات و سلام مهمل بودے و نرسیدے و نفع
و ترقیاتیکه بدان متعلق ست نبودے آل و اصحاب خود را داخل صلوة و سلام بلا فرق قرب و بعد نه فرمودے
و ظاهر ست که این صلوة و سلام بر مومنین و آل و اصحاب از قرب و بعد یا ملائکه رسانند یا بسمع خاص ایشان یا
باشد قال جل جلاله و عز شانه و توالی احسانه فی تنزیله المحکم هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم
مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا و در جذب القلوب مذکور ست که عبد الحق
که از اکابر علما و ائمهٔ حدیث ست در احکام صغری باسناد صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما روایتے آورده
که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود هیچ احدے بقبر برادر مومن خود که او را در دنیا مے شناخت نگذرد و بر وے
سلام نکند مگر آنکه برادر وی او را بشناسد و رد سلام وے بکند و ابن عبد البر نیز این حدیث
را روایت کرده و تصحیح نموده چنانچه ابن همیشه آنرا نقل کرده است باندک تفاوتے در لفظ
و ابن ابی الدنیا از ابو هریره نیز همچنین روایتے آورده انتهی بعبارته و فی المرقاة شرح المشکوة للملا

علی القاری قال الانبیاء فی قبورهم احیاء والعرض فی السماع بعد الموت لیس مخصوصا
بالانبیاء بل سائر الموتی یسمعون السلام والکلام ویعرض علیهم اعمال اقاربهم فی بعض
الایام نعم الانبیاء یکون حیاتهم علی الوجه الاکمل + وقال الحکیم ترمذی الارواح تجول
فی البرزخ فتبصر احوال الدنیا + و فی المواهب اللدنیة للعلامة القسطلانی من انتقل
الی عالم البرزخ من المومنین یعلم احوال الاحیاء غالبا + قال المجاهد ان الرجل یبشر بصلاح
ولده فی قبره انتهی ترجمه در مرقات شرح مشکوة ملا علی قاری میگوید انبیا در قبور خود زنده اند عرض
احوال و سماع بعد موت مخصوص نیست انبیا را بلکه تمام مردگان میشنوند سلام و کلام را و عرض کرده
میشود بر ایشان اعمال اقارب ایشان در بعضے ایام ہاں مگر حیات انبیا کاملتر ست و حکیم ترمذی گفته
که ارواح جولان میکند در عالم برزخ پس مے بیند احوال دنیا را و در مواهب لدنیه علامه قسطلانی نوشته
که هر که انتقال کرد از عالم دنیا بعالم برزخ از مومنین میداند احوال زندگان را اکثر و بیشتر و گفت مجاهد بتحقیکه
مرد خوش میشود از نیکی ولد خود در قبر خود انتهی و در طریقه وسطے مذکورست که مقصود اثبات علم و ادراک ست
برای اموات خواه کسی بر قبور ایشان بیان کند خواه ملائکه یا مرده ها خبر رسانند بهر طرز اموات را اطلاع
از احوال اینجا و علم و شعور حاصل ست و در کتاب دیلمی در شرح حدیث اَلْمَیِّتُ یُؤْذِیْهِ فِیْ قَبْرِهٖ
مَا یُؤْذِیْهِ فِیْ حَیَاتِهٖ مذکورست المیت یبلغ من افعال الاحیاء واقوالهم انتهی یعنی میت را
میرسد خبر از افعال زندگان و اقوال ایشان و در شرح برزخ ست اخرج ابن ابی الدنیا عن عبید
ابن عمرة قال اِذَا مَاتَ الْمَیِّتُ تَلَقَّاهُ الْاَرْوَاحُ یَسْتَخْبِرُوْنَهٗ کَمَا یُسْتَخْبَرُ الرَّاکِبُ مَا فَعَلَ فُلَانٌ
وَفُلَانٌ وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ اِلٰی اَنَّهُمْ یَسْاَلُوْنَ عَنْ هِرَّةِ الْمَیِّتِ قال رضی الله عنه ذوی اِنْ
اُخْبِرَ بِصَلَاحِ الْاَحْیَاءِ یَفْرَحُوْنَ وَاِنْ اُخْبِرَ بِفِسْقِهِمْ یَغْتَمُّوْنَ انتهی یعنی روایت کرد ابن ابی الدنیا
از عبید بن عمره که گفت وقتیکه میمیرد میت ملاقات میکند آنرا ارواح و خبر مے جویند از آن مرده چنانکه
خبر میجویند از سوار که چه کرد فلان و فلان و از ابو هریره است تا آنکه سوال میکنند از گربه مکان گفت شارح
برزخ که روایت کرده شده است آنکه اگر خبر یافتند از نیکوئی زندگان تفریح میکنند و اگر خبر یافتند از فسق ایشان

ازغسق مغموم میشوند و بروایت انس بن مالک ثابت شده قال النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان اعمالکم تعرض علی اقاربکم وعشائرکم من الاموات فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللهم لا تمتهم حتی تهدیهم واخرج ابن ابی الدنیا والاصبهانی فی الترغیب عن ابی هریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم لا تفضحوا موتاکم بسیئات اعمالکم فانها تعرض علی اولیائکم من اهل القبور یعنے گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدرستیکہ اعمال شمایان عرض کرده میشود براقربای شما وعشائر شما از اموات پس اگر باشد خیر خوش میشوند واگر باشد جز این یعنے بد میگویند الٰہی موت مده ایشانرا تا آنکہ ہدایت کنی ایشانرا واخراج کرد ابن ابی الدنیا واصبهانی در کتاب ترغیب خود از ابوہریرہ گفت فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فضیحت نکنید اموات خود را بدیہای اعمال خود پس اعمال شمایان عرض کرده میشود براولیای شما از اہل قبور ودر کتاب شرح الصدور فی احوال الموتے والقبور شیخ جلال الدین سیوطی کہ از اعاظم علمای حدیث ست بابی مستقل برای اثبات این مطلب منعقد کرده است چنانکہ گفته است باب عرض اعمال الاحیا علی الموتے واسناد بسیار از احادیث وروایات درین باب آورده است ودر تفسیر زاہدی فی قولہ تعالے ولا تحسبن الایہ آورده است کہ فی الخبر عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال ان اعمالکم تعرض علی عشائرکم فی قبورہم فان کان خیرا استبشروا وان کان غیر ذلک قالوا اللهم الهمهم ان یعملوا بطاعتک یعنی اعمال شمایان عرض کرده میشود براقران شمایان در قبور پس اگر خیر ست خوش وقت میشوند واگر خیر نیست میگویند کہ الٰہی الہام کن ایشانرا کہ عمل کنند بطاعت تو پس ازین روایات ظاہر شد کہ عرض اعمال احیا بر موتے عموماً ست علی الخصوص اولیاء اللہ کہ محتاج بعرض ہم نیستند وخود از راه کشف وکرامت اطلاع برآن می یابند واز شواہد آن قصہ عمر رضی اللہ عنہ است وقول شیخ عبدالحق محدث کہ اولیا متخلق اند از اسما وصفات الٰہیہ حق وآنکہ در مدارج النبوة نوشتہ است کہ اولیا از امت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ اولیائہ وسلم یافتند در باطن از خدا آنچہ یافتند انبیا در ظاہر وباطن ونیافتند نبوت را از جہت انقطاع وختم وحی بمحمد صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ وسلم وآنچہ شیخ نوشتہ است

در جامع البرکات که ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت و واقع ست چنانکه در حیات
بود یا بیشتر ازان و اولیا را کرامات و تصرفات در اکوان حاصل ست و آن نیست مگر ارواح ایشان را
و چون ارواح باقیست تصرف بعد از ممات نیز باشد و متصرف حقیقی نیست مگر حق عز شانه و همه بقدرت
اوست و ایشان فانی اند در جلال حق در حیات و بعد از ممات پس اگر داده شود مر احدی را چیزی بوساطت
یکی از دوستان حق و مکانتی که نزد خدا دارد دور نباشد چنانکه در حالت حیات بود و نیست فعل و تصرف
در هر دو حالت مگر حق را جل جلاله و عم نواله و نیست چیزی که فرق کند میان هر دو حالت و یافته نشده است
دلیلی بران انتهى ـ و هم نوشته است که نقل درین معنی ازین طائفه بیشتر ازان ست که حصر و احصا کرده شود
و یافته نمیشود در کتاب و سنت و اقوال سلف صالح چیزی که منافی و مخالف این باشد و رد کند این را انتهى
و نیز در جذب القلوب نوشته است که اما توسل بجناب وی در نشاء حیات دنیا و ظاهر ست که از خصائص
آنحضرت صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم نیست بلکه بعضی تابعان او را که بشرف متابعت و نسبت و قربت
او مشرف اند چنانچه آل و اصحاب و دیگر اولیای امت صلوات الله علیهم اجمعین نیز ثابت ست و ثبوت
کرامت و تصرف ایشان در مکونات که ما نحن فیه فردی از افراد آن ست در اثبات مطلب کافی ست
انتهى و مولوی عبد العزیز علیه الرحمه در تفسیر خود در تعریفات اولیا نوشته که دعای ایشان مستجاب
میشوند بلکه هر که در حاجتی بایشان توسل نماید حاجتش روا میگردد و خصوصیات و علامات ایشان را
در عالم برزخ و مواقف قیامت و در عالم ملکوت میدهند ازان قبیل نیست که عوام مومنین تاب استدلال
توانند کرد الا بعد از مشاهده آن عوالم انتهى و هم در تفسیر فتح العزیز نوشته است که اصلاح قسم پنجم سحر عقد
همت ست که از مشائخ کبار و اولیای ابرار برای حل مشکلات بوقوع آمده و آن تعلیق هم تکیف بکیفیت
عظمی ست که بسبب استغراق در ملاحظه اسمی از اسمای الهی دست داده که باسم منی بر نزاهت روح و ترقی
آن از عالم ادنا مر فوق السماوات ست انتهى و نیز در تفسیر ان الابرار لفی علیین نوشته که تعلقی بقبر نیز این ارواح
را میباشد که بحضور زیارت کنندگان و اقارب و دیگر دوستان بر قبر مطلع و مستانس میگردند زیرا که روح
را قرب و بعد مکانی مانع این دریافت نمیشود و مثال آن در وجود انسانی روح بصری ست که ستاره‌ها

هفت آسمان را از درون چاه میتواند دید انتهی و نیز در تفسیر سورۀ اقراء در معنی عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَالَمْ یَعْلَمْ
می نویسد که الهام و کشف و هتف هواتف و تمثل امور غیبیه که عرفا و اولیا را بتوسط ارواح انبیاء و بطفیل
اقتدای آنها حاصل میشود همه از توابع وحی ست انتهی بعبارته علیه الرحمة و در جذب القلوب مذکورست
که شیخ علاء الدین قونوی میگوید که بعید نیست که گفته شود ارواح مقدسۂ انبیا بعد از مفارقت بمنزلۂ
ملائک است بلکه افضل از ایشان و همچنان که ملائکه متمثل شوند در صورت مختلفه کذلک جائز باشد که ارواح مقدسۂ
انبیا نیز متمثل گردند و ممکن ست که این تصرف مر بعضے خواص عباد را در حالت حیات نیز دست دهد
و روح واحد را بابدان متعدده غیر بدن معهود متصرف گردد چنانچه بعضے محققین در تسمیه ابدال گفته اند
که گاهے یکی از ایشان بمکانی رود و در مکان اول شبحی و مثالی در بدل خود بگذارد و حضرات صوفیه قدس
الله اسرارهم عالمی متوسط در عالم اجساد و ارواح اثبات کرده اند که آنرا عالم مثال گویند الطف از عالم
اجساد و اکثف از عالم ارواح و ظهور ارواح در صور مختلفه بران ساخته و ظهور جبرئیل بصورت دحیه کلبی
و تمثل دم مریم را بصورت بشر سوی تخلق از ان عالم میدارند و بنا علیه جائز بود که موسی علیه السلام
باوجود استقرار او در آسمان ششم بشبح دیگر مثالی در قبر متمثل باشد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در هر دو مکان مشاهده فرموده و بعد از اثبات عالم مثال جواب مسائل کثیره بیرون آید و اشکالات
بسیار مثل بیان وسعت جنت و رویت او در عرض حائط مثلا منحل گردد انتهی کلام الشیخ و حقیقت
آنست که تحقیق مسئلہ حیات انبیاء علیهم السلام و غیر ایشان موقوف معرفت این عالم ست و تحقیق
دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم موسی و یونس علیهما السلام را بمعرفت زمان و مکان و حیات متمیز
و فرق آنها از زمان و مکان جسمانیات چنانچه محققین صوفیه کرده اند دست دهد حقیقت این حالت و دریافت
آن اعلی و ارفع ست از قائل شدن به تمثل ایشان و دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صور مثالیه
ایشان را انتهے بعبارته و حدیث عُلَمَاءُ اُمَّتِیْ کَاَنْبِیَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ و العلماء ورثة الانبیاء
مصحح علاقۂ حیات و هم سماع صلوٰة و سلام نجود و هم بذریعۂ ملائک مراحل و لا راست بتحقیق آنکه
جامع علم ظاهر و باطن ست وارث کامل انبیاست که معنے اعجاز و حجت ظاهر و دارد و درکاف

تشبیه نیز کرامات وصحبت هر دو باید و مولانا عبد الرحمن جامی علیه الرحمه در نفحات در ضمن ذکر شیخ نجم الدین
عبد الله محمد اصفهانی شاگرد ابو العباس مرسی ذکر کرده است که بخط یکی از اکابر خراسان یافته ام که در
تاریخ سنه ثلث وسبعمائه بسعادت زیارت حرم مکه زادها الله تعالی شرفاً مستعد شدم و دران وقت
شیخ حرم شیخ نجم الدین اصفهانی بود و بخدمت وی می رسیدم روزی از من پرسید که این حدیث بتو
رسیده که بدلاء امتی اربعون اثنا عشر فی العراق وثمانیة وعشرون فی الشام گفتم رسیده است
اما مرا مشکل می شود که چون این طائفه همین در شام و عراق می باشند شیخ فرمود که حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم جمیع عالم دو قسم کرده است نصفی شرقی ونصفی غربی از عراق نصف شرقی خواسته است
واز شام نصف غربی پس عراق وغیر آن چون خراسان و هندوستان و ترکستان و سائر بلاد شرقی
در عراق داخل ست و شام وغیر آن چون بلاد مصر ومغرب همه در شام داخل ست ناقل نوشته است
که درین وقت در خاطر من افتاد که از حال خواجه قطب الدین یحیی جامی نیشاپوری سوال کنیم بی آنکه
من سوال کنم فرمود که خواجه قطب الدین یحیی یکی از ان دوازده است که در عراق اند انتهی کلامه
مخفی مباد که بغداد نیز در عراق ست بلکه خاص از بلاد عراق ست بالجمله ازین روایات مستوعباً و مستوفیا
احوال رسیدن سلام وندا بغائبان در عالم مومنین و عرض اعمال نیز واضح گشت خصوصاً در اولیاء الله
وانبیاء علیهم الصلوة والسلام بسبب کشف و کرامت و هم بسبب استوای حالت موت و حیات شهدا
را چنانچه آیات واحادیث ناطق ست بران و درینجا دانستنی ست که شهید آن ست که قلب او منشاء
متحقق باشد وانچه انبیا با و رسانیده اند بتحقیق قلب وآنرا قبول کند که گویا می بیند و لهذا ادون جان
در امر دین نزد او سهل کاری باشد گو بحسب ظاهر مقتول نشده باشد وقوت علمیه او در کمال
قریب بقوت انبیاست چنانکه حضرت شاه عبد العزیز علیه الرحمه در تفسیر خویش گفته ست در معنی
آیه کریمه مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا
و معنی ولی شامل این هر چهار گروه ست انتهی + و شهید ازین معنی بر هر ولی صادق ست کما لا یخفی
وهم از روی آنکه جهاد بالنفس و قتل آن جهاد اکبر ست و دائم در جهاد ست چنانکه در اثنا عشریه در مقام بیان

واقعہ بحکم تصریح آن کردہ است + شیخ دہلوی رحمۃ اللہ علیہ در مدارج النبوۃ تتمہ حدیث قدسی ذکر فرمودہ است
فَاِذَا اَحْبَبْتُهٗ كُنْتُ لَهٗ سَمْعَهُ الَّذِيْ يَسْمَعُ بِهٖ وَبَصَرَهُ الَّذِيْ يُبْصِرُ بِهٖ لِسَانَهُ الَّذِيْ يَنْطِقُ بِهٖ
وقتیکہ دوست میدارم من بندہ را میشوم من سماع او کہ بدان می شنود و بصارت وی کہ بدان می بیند و زبان
وی کہ بدان میگوید روشن ترین دلیل ست در دوستان و محبوبان حق بسماع و علم و شعور و ادراک حاضر و غائباً
قریباً و بعیداً در حیات و ممات + علی الخصوص شیخ الملک و الجن و الانس بالاتفاق + شیخ المشائخ علی
الاطلاق + قطب عراق + وتد آفاق + مستغنی عن الالقاب + رب الارباب + صاحب الکرامات الباہرہ
مختار التصرفات القاہرہ + نقاوہ دودمان فتوت + خلاصہ خاندان نبوت + وارث نبی + نائب علی +
نور چشمان حسنین صحیح النسبین + کریم الطرفین + صاحبزادہ والا قدر و منزلت + پیغمبر زادہ عالی مرتبت
شیخ المغارب و المشارق + عیسیٰ مردہ دلان + ہادی کون و مکان + الیق بالاستمداد + احق بالامداد +
عزیز غالب + حفیظ ناصر + حی و توانا + حاضر و قادر + دانا و بینا + مظہر عجائب + عون فی النوائب +
معین حاضر و غائب + المنادی و المستغاث المطلوب + ہم شاہد ہم مشہود + ہم حبیب ہم محبوب + ہم
عارف ہم معروف + ہم داعی و ہم مدعو + ہم وسیلہ و ہم مقصود + مجمع بحرین شریعت و طریقت + مفتی
چار ملت + ہم عاشق و ہم معشوق + ہم والہ و ہم مالوہ + کحل بصارت غریبان + تشکیب ناشکیبان +
نائب رسول اللہ + اقرب الی اللہ + غوث الثقلین + الابدال + الاوتاد + القطب الفرد + مجدد طریق
کسب لمنات + قبل الکونیات + باقی بالذات + فانی فی الصفات + محبوب السبحانی + قطب ربانی
غوث الصمدانی + الاجل الاکرم + غوث اعظم و عالم + مشہور عرب و عجم + پیر پیران + مرشد زمان +
العالم + الامام العابد الزاہد التواب + ولی اللہ بالاتفاق السید الکریم + ابن الکریم الشیخ محی السنۃ و الملۃ
و الاسلام و الدین ابو محمد عبد القادر الجیلانی الامین المکین غوث الاسلام و المسلمین
علی ابائہ و اجدادہ و علیہ و الصلوۃ و السلام و رحمۃ اللہ برکاتہ و رضی اللہ عنہ و عن
اتباعہ و اشیاعہ کہ شہرہ کرامات و غلغلہ تصرفات و دبدبہ مقامات او آفاق را در گرفتہ است و تواتر
آثار و اخبار جلالت و عظمت و قرب منزلت و عالمگیر ست محتاج بشرح و بیان نیست + اللہ اللہ فی جمالہ

الله الله فی جلاله + الله الله فی کماله + الله الله فی قربه و وصاله مصرع آفتاب آمد دلیل آفتاب + تمامی
کتب اسلاف و اخلاف مملو از تذکرهٔ خیر وی ست و ناطقهٔ عالم گویا ی محامد وی ست چنانچه شیخ عبدالحق
در بعضے تصانیف خود ذکر کرده است و سابق گذشته که آثار و اخبار در ولایت و کرامات آنحضرت قدسی
سمات بتواتر پیوسته و مجال شک نمانده بسرحد یقین رسیده از آنکه متواتر نقیض ست قاعدهٔ اصولیست
که تواتر فائدهٔ یقین میدهد و از انجمله آنست که در مدارج النبوة در تحقیق معنے حدیث خضنا بحرا وقفت
الانبیاء علی ساحله میفرماید که درآمدیم ما در دریائے که ایستادند انبیا بر کنارهٔ آن زیرا که لحوق حقیقی بشخص نمیباشد
مگر کسے را که بیاید بعد وے و تابع گردد او را صورةً و معنیً پس اولیا کمل از امت محمدی لاحق اند بوے صورةً
و معنیً و در آمده اند به بحر الحوق بخلاف انبیا علیهم السلام که ایشان لاحق شده اند محمد را حکما و تابع و لاحق
اند بدان من حیث المعنی نه من حیث الصورة پس ازین جهت واقف شده اند بر ساحل بحر الحوق بشکل محمدی زیرا که
ایشان متبوع اند در حد ذات خود و تابع نیستند غیر خود را در صورت لیکن تابع اند در معنی و اولیا تابع اند صورةً و معنیً
و عیناً و حکماً پس کسیکه توفیق داده شد مر او را که ملحق گرداند قطرهٔ خود را به بحر حقیقت محمدی باشد مر او را سعادت کبری
و مکانت زلفی و سزاوار است که بگوید آنچه گفته است قطب الوقت عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بر نداشت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قدمی را مگر آنکه نهادم قدم خود را در موضع قدم وے مگر قدم نبوت که مخصوص ست
بحضرت وے صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم انتهی بعبارته قدس سره و از انجمله آنست که در تفسیر سیپارهٔ عم در
معنے صدرائے مولوی شاه عبد العزیز رحمة الله علیه نشیمن ج وازدهم آورده اند که محبوبان یعنی ماه جبینی
بلکه کعبه مثالے که تجلی جمال الٰهی بدن را آشیانهٔ خود ساخته و طور تمثالی که انوار حسن ازل بران تافته و تتبع محبت
الٰهی در وجلوه گرشمه صید دلها بجاذبهٔ محبت میکند و هزاران هزار عاشق حسن ازلی دیوانه وار بتوقع
منفعتے و استفادهٔ کمالی از و ور دست بجاذبه کمند او دیده می آیند و بر آستانهٔ او سجدات میکنند و مشتاق
لمعهٔ از جمال او میباشند و این مراتب از ان مرتب ست که هیچ کس را از بشر داده اند مگر بطفیل این محبوب خدا را
از اهل بیت ائمه اطهار و اولیائے امت و شمهٔ از محبوبیت آن نصیب شده و مسجود خلائق و محبوب دلها گشته اند
مثل حضرت غوث اعظم ابو محمد عبد القادر محبوب سبحانی قطب ربانی علی آبائه و اجداده و علیه الصلوة

والسلام وسلطان المشائخ نظام الدین دلیا قدس اللہ تعالیٰ سرہ العزیز انتہی بعبارتہ و در شرح فتوح الغیب شیخ عبدالحق دہلوی رحمۃ الحق آوردہ اند کہ سیدنا الشیخ محی عبدالقادر جیلانی را علیہ الصلوٰۃ والسلام موت نیست حیات و ممات برابرست انتہی و ملک العلما مولانا شہاب الدین جونپوری مفسر تفسیر بحر مواج در ملفوظ خود نوشتہ ہست کہ سیدنا و مولانا شیخ ابو محمد سید عبدالقادر جیلانی را موت نیست حیات و ممات برابرست انتہی و در ما ثبت من السنۃ فی ایام السنۃ تصنیف شیخ عبدالحق دہلوی مذکور ست وما فیہ ای فی شہر ربیع الاٰخر من قصۃ وفات سیدنا و مولانا القطب الفرد الغوث شیخ الاسلام والمسلمین غوث الثقلین الشیخ محی الدین ابی محمد عبد القادر الحسینی الجیلانی رضی اللہ عنہ وارضاہ عنا و ذکر نبذۃ من الاختلاف فی یوم وصولہ الی جناب الکریم المتعال والاشارۃ الی ما ھو الارجح فیہ من الاقوال فنقول قد ذکر فی بہجۃ الاسرار الکتاب المشھور فی بیان احوال ھذا الشیخ الکریم المختار بروایۃ الثقات من المشائخ الکبار وبین مصنف ھذہ الکتاب وبین الشیخ رضی اللہ واسطتان فبحسب انہ مرض رضی اللہ عنہ فی رمضان ایاما وعندہ من المشائخ الشیخ علی بن الہیتی والشیخ ابو النجیب عبد القاھر السہروردی والشیخ ابو الحسن الجوسقی وغیرھم من المشائخ فجاءہ شخص بھی اسمت علیہ وقار فقال السلام علیک یا ولی اللہ انا شہر رمضان جئتک اعتذر الیک مما قدر علیک فی واودعک فھذا اٰخر اجتماعی بک ثم انصرف فمات الشیخ لیلۃ السبت التاسع من ربیع الاٰخر من السنۃ الثانیۃ ولم یدرک رمضان اٰخر انتہی ولقد ذکروا فی مناقبہ انہ کان تاتی الیہ الشھور قبل ان تھل فان کان فی قدر اللہ تعالیٰ ان یکون فیہ نقمہ وسوء جاءہ فی صورۃ منکرۃ وان کان فی قدر اللہ تعالیٰ نعمۃ وخیر جاء فی صورۃ جمیلۃ فقد ذکر فی بہجۃ الاسرار و فی خلاصۃ المفاخر فی مناقب الشیخ عبد القادر تالیف الشیخ العالم العارف الامام عبد اللہ الیافعی تکملۃ کتابہ روض الریاحین انہ اخبر المشائخ وفیہم ابنہ سیّد السادات سیف الدین عبد الوھاب قالوا کنا جلوسا عند شیخنا الشیخ محی الدین عبد القادر الجیلانی اٰخر نہار الجمعۃ سلخ

جمادی الاخریٰ من سنة ستين وخمسمائة وهو يتكلم فجاء شاب حسن الصورة وجلس الى الشيخ وقال السلام عليك يا ولى الله انا شهر رجب جئتك اهنيك وما قدر ان يكون فى سور عام على الناس قال فلم يرى الناس فى شهر رجب ذلك الاخير افلما كان يوم الاحد سلخه جاء رجل كريه المنظر ونحن ايضا عنده قال له السلام عليك يا ولى الله انا شهر شعبان جئتك وقد قدر فى ان يكون فناء ببغداد وغلاء بالحجاز وسيف بخراسان وكان كما قال انتهى

ترجمہ انچہ درین ست یعنی در شہر ربیع الآخر از قصۂ وفات سیدنا و مولانا قطب فرد غوث شیخ الاسلام والمسلمین غوث و جہان شیخ محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ و ارضاہ عنا و ذکر قلیل از اختلاف در روز وصول وی بجناب کریم متعال و اشارہ بدانچہ راجح ترست از اقوال پس میگوییم بدرستیکہ ذکر کردہ شدہ است درین بہجۃ الاسرار کتاب مشہور در بیان احوال این شیخ کریم مختار بروایت ثقات از مشائخ کبار و درمیان مصنف این کتاب و درمیان حضرت غوث اعظم دو واسطہ بود فقط آنکہ بیمار شد آنحضرت در رمضان شریف چند روز و نزدیک او بودند از مشائخ شیخ علی بن ہیتی و شیخ ابو النجیب السہروردی و شیخ ابو الحسن جوشقی وغیرہم از مشائخ پس آمد نزد وی شخصے خوبصورت و بروی ظاہر بود وقار و ہیبت پس گفت السلام علیکم یا ولی اللہ من شہر رمضان ہستم آمدم ترا کہ اعتذار کنم از تو بدانچہ مقدر بود بر تو در من یعنی بیماری و وداع کنم ترا پس این آخر ملاقات ماست با تو پس برفت پس انتقال فرمود شیخ در شنبہ نہم ربیع الآخر از سال دوم و نیافت رمضان دیگر را و تحقیق کہ ذکر کردہ اند در مناقب آنحضرت بدرستیکہ بود کہ مے آمد برای وی ہر ماہ قبل آنکہ بیاید پس اگر بودی در قدرت حقتعالی آنکہ شود در وی بیماری و بلا بر خلق مے آمد بصورت خراب اگر بودی در قدرت حقتعالی کہ شود در ان ماہ نعمت و خیر می آمد بصورت جمیل پس تحقیقیکہ ذکر کردہ شد در بہجۃ الاسرار و در خلاصۃ المفاخر فی مناقب الشیخ عبد القادر تالیف شیخ عالم عارف امام عبد اللہ یافعی تکملہ کتاب روض الریاحین آنکہ خبر دادند مشائخ و درمیان ایشان خلف آنحضرت ست سید السادات سیف الدین عبد الوہاب گفتند کہ بودیم ما یان نشستہ نزد شیخ خود شیخ محی الدین عبد القادر جیلی آخر روز جمعہ سلخ جمادی الآخر سنہ ۵۶۰ سال و بود آنحضرت رضی اللہ عنہ

که کلام میفرمود پس آمد جوانی خوبصورت و نشست نزدیک شیخ و گفت السلام علیک یا ولی الله
ماه رجب ام آمدم نزد تو که تهنیت کنم ترا و آنچه مقدر شده است آنکه شود درمیان من سال خوش
برای آدمیان گفتند مشائخ پس ندیدیم آدمیان را درین شهر رجب مگر بهتری و خوشی پس هر گاه که شد روز یکشنبه
سلخ این ماه آمد مردی کریه منظر و مایان نیز نزدیک آن حضرت بودیم پس گفت السلام علیک یا ولی الله انا شهر
شعبان ام آمدم ترا تحقیقیکه مقدر کرده شده است درمیان من آنکه شود مرگ در بغداد و قحط در حجاز
و قتل در خراسان و شد چنانکه گفته بود پس ازین روایت ظاهر شد از راه کشف و کرامات و خرق عادات
اطلاع احوال خلق بر جملهٔ اولیای کرام حسب وسعت مدارک و قرب مدارج آنها علی الخصوص ازین روایات
اطلاع حالات خلق عموماً از خیر و شر و نقمت و نعمت همه جا و هر جا و اختیار تصرفات و کرامات در هیچ
کون و مکان مر این حضرت را که اخص الخواص و اقرب الاقربین اکرم الاکرمین سر دفتر اولیا سر خیل اتقیا است
صاحب پایگاه منیع و جایگاه رفیع قدمی هذه علی رقاب کل ولی الله و صاحب قول حق و کلام صدق
مریدی وادعانی بشرق او بغرب و ببر او ببحر او بنار فی جنوب و شمال او بالهواء او بالثرى فی حیاتی او
وفاتی نال فضلی انا احییه و اغیثه فی کل حال انا سیف القضاء لکل قضاء قطب ربانی بحر حقانی محبوب
سبحانی غوث الثقلین علی آبائه و اجداده و علیه الصلوة والسلام که هیچ شبهه و هیچ شکی به نسبت آنحضرت در
متقدمین و متاخرین هیچ یکی را نمانده الله الله چه جای تردد است و چه مقام سوء ظن است که اهل کرامات
را رند خرابات کنند مثل شیخ صنعان و صاحب علم حدیث را مرد خبیث کنند مثل ابن جوزی که حکایتش
در شرح مشکوة وغیره مذکور است والعیاذ بالله منها و در صمصام القادری بدین نهج مرقوم و مسطور است
که استعانت در لغت یاری خواستن است و امداد یاری کردن و استمداد یاری طلبیدن و استعانت و
استمداد شرعاً دو قسم است یکی مستقل و دیگری غیر مستقل مدد مستقل آنست که کسی را سبب حقیقی که [illegible]
ست یا برابر آن عیاذاً بالله دانسته از و یاری طلبد و این قسم یعنی مدد مستقل خاصهٔ خدا است از دیگران
این قسم مدد طلبیدن حرام است و مدد غیر مستقل آنست که کسی را سبب و وسیلهٔ خود انگاشته از و
مدد خواهد یا یاری طلبد و این قسم مدد خواستن از اولیاء الله تعالی دران حالیکه با ایشان توسل جوید

وخدا را مؤثر حقیقی و ایشان را مظاہر عون تصور کند مضائقه ندارد بلکه شرعاً جائز ست و فوائد
بسیار دارد و این نه شرک ست و نه کفر و نه ممنوع و نه حرام بلکه از فرقان حمید و قرآن مجید ثابت ست
قال الله تعالی یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین در مدارک بذیل تفسیر این آیه
نوشته ست ای کفاک الله وکفاک المؤمنون قیل اسلم مع النبی صلی الله علیه وسلم ثلثة وثلثون
رجلا وست نسوة ثم اسلم عمر رضی الله عنه فنزلت یا ایها النبی حرض المؤمنین
الآیه و در آخر قد سمع الله فرمود فان الله هو مولاه وجبریل وصالح المؤمنین والملائکة بعد ذلک
ظهیر و از همه انبیا علیهم السلام مدد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواست و فرمود لتؤمنن به
ولتنصرنه و دیگر آیات قرآنیه هم دال برهمین مضمون ست ترکناها مخافة للتطویل و روایات صحیحه مشتمل
بر مضمون توسل هم بسیار آمده است چنانچه حضرت آدم علیه السلام بوسیله آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تقصیر خود معاف گردانید و آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقت اتصال خود بحضرت خدای تعالی یاران خود را
وصیت فرمود که این خرقه مرا باویس قرنی رح دادن باید و از طرف من سلام رسانیده برای درخواست
عفو جرائم امت من گفتن چنانچه بعد واصل بحق شدن آنحضرت صلی الله علیه وسلم حضرت عمر و علی
علی نبینا وعلیهما الصلوة والسلام در قرن تشریفا آوردند و تفتیش اویس کردند دهقانیان گفتند که
اویس رح را نمی شناسیم لیکن اینقدر میدانیم که شخصے دیوانه متنفر از خلق و خانه مدام بویرانه میگذراند و گوسفندها
میچراند گمان میبریم که همون کس باشد ایشان در چراگاه گوسپندان رسیده معاینه دید فرمودند که اویس رح
نماز گذارده سلام میدهد ایشان بروے سلام کردند جواب سلام باز داده جبه بگرفت و ببوسید و بحسب ایما
وارشاد اصحاب با وقار بدرگاه غفار دستار دست مناجات برداشته التماس نمود که بار خدایا مادامیکه
امتیان محمدیه و دوستان احمدیه بخشیده نشوند سر آنکه من این خرقه بر تن خود نخواهم کشید بجواب از حضرت
رب الارباب مسبب الاسباب خطاب در رسید که بتوسل تو نصف امتیان محبوب خود را بخشیدم و بخشش
نصف دیگر منحصر بتوسل محبوب محبوب خود مطلوب مطلوب خویش داشتم اویس رح سجده شکر بجا آورد جبه عنایت حضرت
نبویه بپوشید و متحیر گردید که آن محبوب محبوب کدام ست و ما و مسکنش کجاست باین تشکوک و اوهام افتاده بود

کہ باز الہام ربانی در دل وی القا کردہ شد کہ امحبوب محبوب زذریات طیبات شیر عالم فخر آدم محبوب نیست و مسکنش در بغداد و زاد بومش در جیلانست بقرن خامس متولد شدہ روزی بر منبر نشستہ خواہد فرمود کہ قَدَمِیْ هٰذِهٖ عَلٰی رَقَبَةِ کُلِّ اَوْلِیَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰی مِنَ الْمُتَقَدِّمِیْنَ وَالْمُتَوَسِّطِیْنَ وَالْمُتَاَخِّرِیْنَ اِلٰی یَوْمِ الدِّیْنِ اویس اشارت این بشارت دریافتہ سر خود فرو کردہ عرض نمود کہ قدمہ علی راسی و علی حدقۃ عینی انتہی و در حصن حصین آوردہ کہ اگر کسی را حاجتی باشد پس وضو کند و دو رکعت نفل گذارد و در حالت مناجات این الفاظ بر زبان آرد یا محمد انی توجہت بک الی ربی فی حاجتی ہذہ لتقضی لی و ملا علی قاری بشرح این نوشتہ است کہ در روایت دیگر تقضے بصیغہ معروف ہم آمدہ است یعنی قضا بکن حاجت من اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم و این تاویل مجاز نیست و در شرح برزخ ہم دیگر یک حدیث مرفوع مرقوم ست و آن اینکہ اذا تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اہل القبور انتہی و شاہ ولی اللہ قدس سرہ العزیز در حجۃ اللہ البالغہ بعبارت عربی آوردہ ست ترجمہ اش اینکہ ہر گاہ ارباب باطن از عالم فانی بعالم باقی تشریف میدہند باو فرشتگان ملحق میشود و با ملائک ہمراہ و ہمکلام میباشد و بعضی ایشان داخل میگردد در حیلہ ایشان میکنند این ہم ہمچون میکنند و مثل شان الہام میدہد انتہے و نیز مولانا شاہ عبد العزیز رحمۃ اللہ علیہ در تفسیر اِذَا السَّمَآءُ انْشَقَّتْ نوشتہ است کہ بعضے از خواص اولیاء اللہ را کہ آلہ جارحہ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیدہ اند درین حالت ہم تصرف در دنیا دادہ و استغراق آنہا جہت کمال وسعت مدارک مانع توجہ باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات باطنی از آنہا مینمایند و ارباب حاجت و مطالب حل مشکلات خود از آنہا میطلبند و میابند و زبان حال آنہا دران وقت ہم مترنم باین مقالات ست مصرعہ من آیم بجان گر تو آئی بہ تن + انتہے و ہم در تفسیر سورۂ بقرہ ذکر کردہ است کہ حیات و قیام بنی آدم باید داد و اعانت جبرئیل ست و نیز در تفسیر مذکور در بیان اصلاح قسم سوم سحر نوشتہ است کہ تحصیل ربط با ارواح طیبہ صلحا و اولیا است کہ اکثر اویسی مشربان بعمل مے آرند در حوائج خود و دیگر خلق بآن منتفع میشوند و در طریق تحصیل آن نیز جمات و تلاوت قرآن و ارسال ثواب صدقات برای آن ارواح منظور میدارند انتہی بعبارتہ و در تحصیل ربط

بارواح طیبه فرق قرب و بعد نکرده است از راه جهان علم و ادراک و کشف ارواح دور و نزدیک برابر است
و در سوره فاتحه در آیه کریمه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ
عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ طلب هدایت طریق آنانکه انعام کرد برایشان از چهار گروه انبیا و صدیقان
و شهیدان و صالحان وظیفه بندگان خود ساخت و مفاد آن جز این نیست که سلوک طریق ایشان
مفضی الی المقصود ست که آن حق ست پس بلا شبهت این سلوک از وسائل وصول الی الحق ست پس از اینجا
معنی توسل ثابت شد و در کریمه وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِم
مِّنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا بر آنانکه اطاعت
رسول کردند معیت این چهار گروه و رفاقت ایشان ثبت نمود و حقیقت اطاعت رسول این ست
که طریقه آن حضرت را از اشرف ذرائع وصول الی حق گردانند و از اینجا هم توسل ثابت شد چنانچه مولانا عبد العزیز
رحمة الله علیه در تفسیر این سوره مجید مقام میفرماید اول اینکه بدانکه راه راست راه این چهار فرقه را
ملحوظ نظر اجمالی سازد و راه اینها طلب کند انتهی دوم آنکه عوام مؤمنین رفاقت صالحان و صالحان رفاقت شهیدان
و شهیدان را رفاقت صدیقان و صدیقان را رفاقت انبیا طلب باید و اگر کسی از عوام مؤمنین
خواهد که رفاقت انبیا نماید او را رفاقت این سه گروه درجه بدرجه ناچار ست و لهذا دخول در طریق
اهل الله و توسل بایشان نموده اهل اسلام شده انتهی سوم آنکه صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ تا آخر
سوره مفتاح باب اویسیت و اقتدا بارواح طیبه و استنزال برکات و انوار ایشان ست که بسبب آن
سالک را از رجوع و نزول امن حاصل میگردد انتهی چهارم آنکه صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ اشارت ست
از مقام اویسیت ارواح طیبه و غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ تحذیر ست از صحبت بدان از
توسل بارواح خبیثه و از این مقامات معنی توسل و استمداد بادنی تامل متخرج میشود کما لا یخفی علی من له ذوق سلیم
و نیز عبید و جواری و خدم و حشم و عدالت سلطانی و حکم دار القضا و حمیر و بغال و افراس و افیال
و چاکران و اهل حرفه بلکه همه اسباب دنیاوی را چه خواهد کرد که این جمله استعانت ست و اگر در معنی استعانت
شرک یافته فهمیده است اشغال مذکوره را که میسر شد تجربه یک دست و پای خویش نیز دشوار خواهد شد

پس نیست این استعانت بحسب الحقیقه مگر راجع الی الحق وہمین مراد از استعانت ست باولیاء اللہ چہ ذوات حضرات ایشان از جانب حقتعالی برحاجت روائی وبہی خواہی خلق مقرر اند چنانچہ حدیث فَاِنَّ لِلّٰہِ عِبَادًا الاثر و نحو دال برین مضمون ست وبروایت دارمی ثابت شدہ قُحِطَ اَهْلُ الْمَدِيْنَةِ قَحْطًا شَدِيْدًا فَشَكَوْا اِلٰى عَائِشَةَ فَقَالَتْ اُنْظُرُوْا اِلٰى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ فَاجْعَلُوْا مِنْهُ كُوًى اِلَى السَّمَاءِ حَتّٰى لَا يَكُوْنَ بَيْنَهٗ وَبَيْنَ السَّمَاءِ سَقْفٌ فَفَعَلُوْا فَمُطِرُوْا مَطَرًا شَدِيْدًا كذا فی جذب القلوب ومشکوۃ المصابیح بالجملہ استعانت عائشہ رضی در استسقای مطر از قبر شریف و قبول افتادن وظہور اثر آن کرامت ست مر عائشہ رضی را ودر حقیقت معجزہ است مر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وبالتحقیق کرامات اولیا ہمہ معجزہ است مر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کذا فی شرح المشکوۃ پس واضح شد آنکہ اگر در استعانت واستمداد مظنہ شرک بود پس این مظنہ در صورت استمداد از قبر شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ تر ست زیراکہ از عوام گمان تصرف آنحضرت در کائنات نسبت باولیاء اللہ قریب الوقوع ست و ایضاً آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِيْ وَثَنًا وَلَعَنَ اللّٰهُ الْيَهُوْدَ وَالنَّصَارٰى اتَّخَذُوْا قُبُوْرَ اَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ وَمِثْلُ ذٰلِكَ كَثِيْرٌ وچون ام المومنین عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا این مظنہ فاسد را از درجہ اعتبار ساقط کردہ مردم را باستمداد واستعانت از قبر آنحضرت امر نمود پس استمداد از قبور اولیا کہ مظنہ شرک دران ضعیف تر ست بطریق اولی جائز میشود کذا فی الرسالۃ القاسمیۃ ودر تمامہ کتب احادیث و بیشتر کتب فتاوی وفقہ مسائل زیارت قبور واستمداد از اہل قبور تحقیق واثبات کردہ اند ودر مستحب بودن آن بلکہ مسنون بودنش شکی نیست چراکہ در احادیث مذکور ست کہ ہرسال آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر قبور شہدای احد وبدر میگذشت وسلام میگفت ودر بقیع وعا براہل قبور میفرمود چنانچہ در شب برات سہ بار امر الہی شد وجبرئیل علیہ السلام آمد کہ در جنۃ البقیع رفتہ برای مردگان استغفار وشفاعت فرمائید ذکرہ فی بعض الکتب مثلہ فی ماثبت من السنۃ وبعض کتب الاحادیث فی باب فضیلۃ لیلۃ البراۃ وہمچنین روز آخر صفر قریب زمان وفات سہ بار جہت استغفار برای

اہل بقیع و مشاہد احد و بدرام فرمودہ شد چنانچہ در مدارج النبوۃ و غیرہم مسطور ست و صحابہ و تابعین و فقہا و محدثین برین سنت سنیہ استنان کردہ اند چنانچہ از زیارات روضہ مقدسہ نبویہ علی صاحبہا الصلوۃ والسلام و بقیع وغیرہ مشاہد و قباب مدینہ منورہ و ماسوای آن ظاہر ست محتاج بشرح و بیان نیست انتہی و در تفسیر عزیزی نوشتہ کہ ہر کہ در حاجتی با ایشان توسل نماید حاجت او روا گردد و ابن حجر در کتاب قلائد در بیان احوال روضہ منورہ حضرت امام ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ می نویسد اِعْلَمْ اَنَّهٗ لَمْ يَزَلِ الْعُلَمَاءُ وَذُوالْحَاجَاتِ يَزُوْرُوْنَ قَبْرَهٗ وَيَتَوَسَّلُوْنَ عِنْدَهٗ فِيْ قَضَاءِ حَوَائِجِهِمْ وَيَرَوْنَ نُجْحَ ذٰلِكَ مِنْهُمُ الْاِمَامُ الشَّافِعِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ لَمَّا كَانَ بِبَغْدَادَ فَاِنَّهٗ جَاءَ عَنْهُ اَنَّهٗ قَالَ اِنِّيْ لَاَتَبَرَّكُ بِاَبِيْ حَنِيْفَةَ رَحِمَهُ اللّٰهُ وَاَجِيْءُ اِلٰى قَبْرِهٖ فَاِذَا عَرَضَتْ لِيْ حَاجَةٌ صَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ وَجِئْتُ اِلٰى قَبْرِهٖ وَسَاَلْتُ اللّٰهَ عِنْدَهٗ فَيَقْضِيْ سَرِيْعًا وَذَكَرَ بَعْضُ الْمُتَكَلِّمِيْنَ عَلٰى مِنْهَاجِ النَّوَوِيِّ اَنَّ الشَّافِعِيَّ صَلَّى الصُّبْحَ عِنْدَ قَبْرِهٖ فَلَمْ يَقْنُتْ فَقِيْلَ لَهٗ لِمَ قَالَ تَاَدُّبًا مَعَ صَاحِبِ هٰذَا الْقَبْرِ وَذَكَرَ ذٰلِكَ غَيْرُهٗ اَيْضًا وَزَادَ اَنَّهٗ لَمْ يَجْهَرْ بِالْبَسْمَلَةِ الخ حضرت شیخ عبد الحق محقق دہلوی حنفی القادری در شرح عربیہ مشکوۃ شریف در کتاب الجہاد مسائل استمداد از انبیا و اولیا و صلحا تفصیلا و طویلا اثبات کردہ و در آخر بیان نوشتہ وَاِنَّمَا اَطْنَبْنَا الْكَلَامَ فِيْ هٰذَا الْمَقَامِ رَغْمًا لِاَنْفِ الْمُنْكِرِيْنَ فَاِنَّهٗ قَدْ حَدَثَ فِيْ زَمَانِنَا شِرْذِمَةٌ يُنْكِرُوْنَ الْاِسْتِمْدَادَ مِنَ الْاَوْلِيَاءِ الَّذِيْنَ نُقِلُوْا مِنْ هٰذِهِ الدَّارِ الْفَانِيَةِ اِلٰى دَارِ الْبَاقِيَةِ الَّذِيْنَ هُمْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلٰكِنَّهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ الخ وقد سبق مثله من شیخها الفارسی ایضاً و در اخبار الاخیار نوشتہ شعر چو من بخیر کنم یاد رفتگان دارم ✽ امید آنکہ مرا ہم بخیر یاد کنند ✽ چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید ✽ کسان سعہ مرا نیز روح شاد کنند ✽ بعلاقہ این امور و ملاحظہ این معنی من ابجد خوان لوح نادانی را ہوس آن باشد کہ بذکر مناقب و مفاخر این طائفہ علیہ بان کشایم وانار ارواح مقدسہ حضرات مشایخ قدس اللہ اسرارہم استعانت نمایم تا ایشان را وسیلہ سازم بجناب پیر دستگیر کہ قطب عالم و غوث بنی آدم ست دستعانت و استمداد من در مبدأ و معاد منحصر در وست و توسل من در دنیا و آخرت مقتصر بلطف و عنایت او اگرچہ

من گنه‌گار بدکردار را چه یارای آنکه نام خدا اندیشان بزبان آرم و خود را در زمرهٔ مداحان و وصافان
ایشان بشمارم انتهی انصاف فرا جان حقیقت طلب را باید که قدری بیجا چشم تعصب بند نموده دیدهٔ انصاف
بکشایند که هرگاه از قول شیخ شیخ عبدالحق محقق دهلوی رحمه الله و دیگر علما استمداد از ارواح سائر اولیا
بپایهٔ جواز رسید پس بنسبت حضرت غوث اعظم قطب اکرم که تاج الاولیا و راس الاصفیا اند چه گمان بُرده‌اید
اللّٰهُمَّ اکْشِفِ الْاَسْتَارَ عَنْ وُجُوْهِ الْحَقِیْقَةِ وَاَرِنَا اِیَّاهَا بِعَیْنِ الْبَصِیْرَةِ اِنَّکَ خَیْرُ
مُوَفِّقٍ وَّمُعِیْنٍ وَاٰخِرُ دَعْوَانَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ انتهی

الباب الثالث فی اثبات جواز ندا یا شیخ عبدالقادر شیئا لله وفیه اثبات جواز ندا غیره علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام من الاموات

بدانکه در باب استمداد تصریحا و تفصیلا بپایهٔ ثبوت رسید که مر جملهٔ اموات را بعد از ممات سماع ندا
احیا و علم و ادراک ثابت است و ارواح کاملان را قربی و مکانتی در جناب حق ثابت است چنانکه
در حیات بود یا بیشتر از آن و بعضی از مشایخ رضی الله تعالی عنه تصرف میکنند در قبور خود مانند تصرفهای
ایشان در حیات خود یا بیشتر و منجملهٔ آن سیدنا و مولانا شیخ عبدالقادر جیلانی علی نبینا و علیه الصلوٰة و
السلام بوده اند بلکه از قول شیخ عبدالحق محقق دهلوی در شرح فتوح الغیب از قول ملک العلما مولانا
شهاب الدین جونپوری مفسر تفسیر بحر مواج در ملفوظ ایشان ثابت شد که سیدنا الشیخ عبدالقادر
الجیلانی را علی آبائه و علیه الصلوٰة والسلام موت نیست حیات و ممات برابر است پس ازین مقدمات
مسلم الثبوت نتیجه جواز ندا بلفظ مذکور بالبداهته برمی آید کما لایخفی علی من له ذوق سلیم زیرا که ندا منادی قریب
مخصوص نیست بلکه منادی غائب حاضر و قریب بعید را عام است و مقصود از ندا توجه منادی بوجه مخصوص نیست
بلکه توجه بوجه و بقلبه هر دو را شامل است چنانچه در قاموس گفته است یا حرفٌ لنداء البعید حقیقةً
او حکما وقد ینادی بها القریب توکیدا و هی مُشْتَرِکَةٌ بینهما وبین المتوسط و هی اکثر
حروف النداء استعمالاً ولهذا لا یقدر عند الحذف سواها نحو یوسف اعرض عن هذا
ای یا یوسف ولا ینادی اسم الله تعالی والاسم المستغاث وایها وایتها الا بها انتهی

و در صراح نوشته است وهی لنداء القریب والبعید و نیز در کدامی کتاب از کتب متداوله
نحو وضع این حرف را بحاضر و مقابل مقید نساخته بلکه برای حاضر و غائب عام گردانیده و مولانا عبدالرحمن
جامی در شرح نحو بر کافیه در تعریف منادی نوشته است که هو المطلوب اقباله بحرف نائب مناب ادعو
توجه الیك بوجهه او بقلبه کما اذا نادیت مقبلاً علیك بوجهه انتهی وهکذا فی غیر واحد
من کتب النحو و نیز ظاهر است که اگر تخصیص بمقابل حاضر کرده شود لازم می آید که ندا پس پرده و پس
دیوار و ندای بعید غیر محدود و منادی غیر معلوم المقام و ندای اعمی بلفظ یا رجلاً خذ بیدی ممتنع شود
واللازم باطل فکذا الملزوم و این محاوره از وادی قاعده نحو بود اما از راه شرع پس از روای شریعت
غرّا و صاحب نبوت کبری علیه صلوات الله و سلامه ندای صریح در حق اموات بتقریب سلام بپایه ثبوت
رسیده است و این را بر خصیصه از خصائص آنحضرت صلعم حمل نتوان کرد چه سلام بر موتی بلفظ السلام
علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین الخ و امثال آن سنت عامه است در حق تمامه آدمیان و
در جذب القلوب حدیثی از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما روایت فرموده که می فرمود وقت
زیارت روضه مطهر السلام علیك یا رسول الله السلام علیك یا ابا بکر السلام علیك یا ابتاه و روایت
کرد این حدیث را امام مالک در موطا و عبدالرزاق باسناد صحیح کذا ذکره الشیخ رحمه الله و نیز این ندا
مخصوص بسلام بر موتی نیست زیرا که در باب استمداد در حدیث ترمذی روایت کرده شد که چون
زیارت کرد عائشه رضی الله عنها قبر برادر خود را عبدالرحمن بن ابی بکر تکلم خطاب کرد او را
و گفت اگر حاضر میشدم وقت موت تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی تا آخر حدیث و نیز
در باب استمداد در حدیث قتاده ندا فرمودن آنحضرت مر موتی کفار را بلفظ یا فلان ابن فلان مخصوصاً
نمودن آن بآنحضرت صلعم روایت کرده شد پس چه جای اموات مسلمانان علی الخصوص اهل
ایشان و نیز در حصن حصین در باب ندای غائب دو حدیث روایت کرده و نص عبارت
حدیث اول اینکه وَاِذَا انْفَلَتَتْ دَابَّتُهُ فَلْيُنَادِ اَعِيْنُوْا عِبَادَ اللهِ رَحِمَكُمُ اللهُ حدیث
ثانی اینکه اِذَا اَرَادَ عَوْنًا فَلْيَقُلْ يَا عِبَادَ اللهِ اَعِيْنُوْنِيْ يَا عِبَادَ اللهِ اَعِيْنُوْنِيْ يَا عِبَادَ اللهِ

اعینونی وقد جرب ذلک ونیز بر حدیث آمده اذا اضل احدکم دابة او اراد عونا
وهو بارض لیس بها انیس فلیقل یا عباد اللہ اعینونی یا عباد اللہ اعینونی
یا عباد اللہ اعینونی فان للہ عبادا لا تروهم روایت کرد این حدیث در شرح
قول الجمیل وغیر ذلک من الفاظ النداء فی حق الاموات وآنچه مخالف در رد وی نفی جواز
نداء آنحضرت صلعم قدم نهاده جواز نداے غیر آنحضرت را بطریق اولی نفی میسازد و بکریمه لا تجعلوا
دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا قد یعلم اللہ الذین یتسللون
منکم لواذا فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم
عذاب الیم بر دعوی خود استدلال مینماید جواب آن این ست که مراد ازین آیت آن
نیست که شما رسول را صلعم اصلا میخوانید و وی را ندا مکنید به سبب اینکه ندای غائب جائز
نیست بلکه معنی مراد وی دیگر ست و در وے چند وجوه محتمل ست وجه اول و آن اختیار مبرد
وقفال ست لا تجعلوا امره ایاکم ودعاءه لکم کما یکون من بعضکم لبعض ان کان امره
فرضا لازما والذی یدل علی هذا قوله عقیب هذا فلیحذر الذین یخالفون
عن امره وجه دوم لا تنادوه کما ینادی بعضکم بعضا یا محمد یا ابا القاسم
ولکن قولوا یا رسول اللہ یا نبی اللہ عن سعد بن جبیر وجه سوم لا ترفعوا
اصواتکم فی دعائه وهو المراد من قوله تعالی ان الذین یغضون اصواتهم
عند رسول اللہ عن ابن عباس رضی اللہ تعالی عنه وجه چهارم احذروا
دعاء الرسول علیکم اذا استخطتموه فان دعاءه موجب لیس کدعاء
غیره والوجه الاول اقرب الی التعظیم ذکر هذه الوجوه
فی التفسیر الکبیر وآنچه مخالف بر دعوی خود بکریمه والذین یدعون
من دونه لا یستجیبون لهم بشیء الا کباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه
وما هو ببالغه استدلال می کند پس جواب آن این ست که این استدلال وی غیر مسلم ست

چه این آیت نازل شده است در حق یهود و نصاری که ایشان انبیا را علیهم الصلوٰۃ والسلام
ابن اللہ دانستہ ندا میکردند و میخواندند و از ایشان مدد مستقل میخواستند نعوذ باللہ منہ
کما ذکرہ المفسرون و درینجا این اعتقاد ثابت نیست بلکہ عقیدہ اہل سنت و جماعت ملحوظ است
کہ آنحضرت را عباد اللہ الصالحین و مقبول حضرت رب العالمین دانستہ ندا میکنند و بتوسل ایشان
قضاے حاجت خود از درگاہ قاضی الحاجات میخواہد و از ایشان مدد غیر مستقل میطلبد
و لا ضیر فیہ و لا مفسدۃ و آنچہ منکرین ازین آیت ارادہ میکنند احدے از مفسرین
بطرف آن نرفتہ اند و از الّذین یدعون من دونہ حضرات انبیا و اولیا را ارادہ
نکردہ و بالجملہ ندای منادی و سماع روح پر فتوح حضرت غوثیہ با وصف بعد مسافت از
کرامت آنحضرت منبع کرامت ست چنانچہ سماع امیر جیش عمر رضی اللہ عنہ در نہاوند
ندای عمر رضی اللہ عنہ را از مدینہ چنانکہ مذکور مے شود از کرامات عمر رضی اللہ عنہ بود پس
در آنجا کرامت منادی جلوہ دادہ بود و درینجا کرامت منادی کار خود کردہ می آید و فرقی نیست
درین دو مقام مگر از روی حیات و ممات و در تصرفات حضرات اولیا در حیات و ممات
فرقی نیست کما تقرر فی باب الاستمداد و کرامات حضرات اولیا رضی اللہ تعالی عنہم ثابت و
محقق ست کما قال فی الفقہ الاکبر و کرامات الاولیا رضی اللہ تعالی عنہم حق و فی شرحہ لملا
علی القاری ای ثابت بالکتاب والسنۃ ولا عبرۃ لمخالفۃ المعتزلۃ و اہل البدعۃ
فی انکار الکرامۃ الخ و کما قال فی عقائد النسفی و شرحہا و کرامات الاولیاء حق
فتظہر الکرامۃ علی طریق نقض العادۃ للولی من قطع المسافۃ البعیدۃ فی المدۃ
القلیلۃ کاتیان صاحب سلیمان علیہ السلام و ہو آصف بن برخیا علی الاشہر بعرش بلقیس
قبل ارتداد الطرف مع بعد المسافۃ و ظہور الطعام والشراب واللباس
عند الحاجۃ کما فی حق مریم فانہ کلما دخل علیہا زکریا المحراب وجد
عندہا رزقا قال یا مریم انی لک ہذا قالت ہو من عند اللہ و المشی

على الماء كما نقل عن كثير من الاولياء والطيران فى الهواء كما نقل عن جعفر بن طالب
ولقمان السرخسى وغيرهما وكلام الجماد والعجماء اما كلام الجماد فكما روى انه كان
بين يدى سليمان وابى الدرداء قطعة فسبحت وسمعا تسبيحها واما كلام
العجماء فكتكلم الكلب لاصحاب الكهف وكما روى ان النبى صلعم قال بينما
رجل يسوق بقرة قد حمل عليها اذا التفتت البقرة اليه وقالت انى لم اخلق لهذا
وانما خلقت للحرث فقال الناس سبحان الله تتكلم البقرة فقال النبى
صلعم امنت بهذا واندفاع المتوجه من البلاء وكفاية المهم عن الاعداء
وغير ذلك من الاشياء مثل رؤية عمر رضى الله عنه وهو على المنبر
فى المدينة جيشة بنهاوند حتى قال لامير جيشه يا سارية الجبل
تحذيرا له من وراء الجبل لمكر العدو هناك وسماع سارية كلامه مع بعد
المسافة وكشرب خالد رضى الله تعالى عنه السم عن غير تضرر به وكجريان النيل بكتاب
عمر رضى الله عنه وامثال هذا اكثر من ان يحصى انتهى وهكذا فى شرح الفقه الاكبر
للملاعلى قارى وقد اثبتوا حقية الكرامات فى جملة الكتب الكلامية فلتطالع
والدليل على حقية الكرامة ما تواتر من كثير من الصحابة ومن بعدهم
بحيث لا يمكن انكاره خصوصا الامر المشترك وان كانت التفاصيل احادا
وايضا الكتاب ناطق بظهورها من مريم ومن صاحب سليمان عليه السلام
وبعد ثبوت الوقوع لا حاجة الى اثبات الجواز كذا فى شرح
العقائد النسفى وشيخ عبد الحق محقق دہلوی در تکمیل الایمان تحت قول تمن کرامات
الاولیاء حق نوشته ہست که وجود کرامات از بعضے صحابه و اولیای امت بطریق شهرت
و تواتر ثبوت یافته ست که تردد و انکار را درآنجا مجال نباشد خصوصا از بعضے اعاظم اولیا
چنانچه از حضرت غوث اعظم شیخ محی الدین سید عبد القادر الجیلانی

علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام و امثال ایشان امام عبد الله یافعی گفته است که کرامات
بلغت حد التواتر و معلوم بالاتفاق ما بلغت مثلها احد من شیوخ الآفاق انتهی از اینجا
بیان جواز ندا بپایه اختتام رسید باقی ماند بیان معنی شیئ لله پس بدانکه معنی آن اطلب شیئاً
اکراماً لله تعالی ست و درو می احتمال معنی دیگر هم قائم ست لیکن معنی صحیح وے این ست که ذکر کرده
شد و در صورت اراده این معنی خواندن این ورد شریف محل کدام گفتگو و آنچه در ردالمختار
قائل این قول را بقول بعض تکفیر کرده حیث قال کذا قول شیئ لله قیل یکفر پس بنای
آن بر اراده معنی دیگر ست یعنی اطلب شیئاً لله تعالی و شاید وجه تکفیر این ست که وی طلب
کرد شیئے را برائے الله تعالی و وے تعالی غنی ست از هر شیئ و همه مفتقر و محتاج اند بسوے
وی هذا ملخص ما فی ردالمختار و احتمال دارد که معنی این ترکیب اعطنی شیئاً اکراماً لله تعالی
باشد چنانچه بعضے بطرف این معنی رفته اند و درین صورت اعتقاد منادی نداین ست که
حضرت غوثیه علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام معطے حقیقی اند و سوال عطا از حضرت سراپا
کرامت ایشان باستقلال ست حتی که خلاف عقیده لازم و اجتناب از تکلم بهچو کلام واجب
آید بلکه اعتقاد وی این ست که معطے حقیقی حضرت رب الارباب ست و آنحضرت از اعظم
وسائل این مطلوب اند کما هو مقتضی تعلق المسببات بالاسباب و ندائے آن شخص درین
مقام باسم مبارک شیخ عبد القادر علی نبینا علیه الصلوٰة والسلام قانع توهم اعتقاد
معنی اول ست چه هرگاه بعبودیت آنحضرت مر قادر مطلق را قائل شد و لفظے که بر آن دال
ست بار بار بر زبان آورد از کجا استقلال آنحضرت بوصف اعطا اعتقاد کرده باشد لهٰذا
ساحت جواز این ورد بوساطت فراش براهین و حجج متانت قرین از خس و خاشاک شکوک و
اوهام فرقه غاوین و ردود انکار طائفه ضالین پاک و صاف آمد حیف صد حیف برین فرقه
منکرین که بر عاملان این عمل اطلاق شرک و کفر مینمایند و ازین غافل اند که اگر در کدام
یک فعل از افعال مکلفین صدها وجوه تکفیر یافته شود و یک وجه عدم تکفیر

موجود بود آن یک وجه را اخذ کردن باید و بعدم تکفیر رفتن چه جاے این فعل که کدام یکے از
اهل عقائد حقه بتکفیر فاعل آن نرفته اند و نه بروی اطلاق بدعت کرده وحاشا این چه سخت
و حال اینکه ارحم الراحمین برین امت مرحومۀ محمدیه رحم کرده میفرماید یُرِیۡدُ اللّٰہُ بِکُمُ الۡیُسۡرَ
وَلَا یُرِیۡدُ بِکُمُ الۡعُسۡرَ اللّٰھُمَّ اَرِنَا الحق حقا ووفقنا لاتباعه ووفقنا لقراءة هذه الوظیفة العظیمة
مع الخشوع والاخلاص انك انت العزیز الحکیم علاوه اینکه سماع ندای منادی از مسافت
بعید من قبیل علم غیب ست یعنی غیب اضافی و علم غیب اضافی مر غیر خدا تعالی را از خواص بندگان
او ثابت ست و تفصیل این اجمال اینکه غیب دو قسم ست یکے مطلق دوم اضافی
مطلق چیزیا سخنے پوشیده که بلا واسطه معلوم شود و علم این غیب از خصائص او تعالی ست
که هر شئے را بلا واسطه میداند و غیر او تعالی را علم این غیب نیست چنانچه فرمود الله تعالیٰ
قُلۡ لَّا یَعۡلَمُ مَنۡ فِی السَّمٰوٰتِ وَالۡاَرۡضِ الۡغَیۡبَ اِلَّا اللّٰہُ و غیب اضافی
چیزے یا سخنے پوشیده که بواسطه معلوم شود و اضافی دو قسم ست صحیح و فاسد و اضافی
صحیح نیز بر دو قسم ست معتبر و غیر معتبر صحیح معتبر آن چیزے یا سخنی پوشیده که بواسطه الهی
تعالی دانسته شود و واسطه الهی تعالی هرچند قسم ست گاهی خاص ذات باری تعالی بلا توسط
جبرئیل و دیگر ملائکه علیهم الصلوة والسلام وگاهی وساطت جبرئیل علیه السلام وغیره و علم این
قسم غیب مر انبیا را علیهم الصلوة والسلام حاصل ست چنانچه فرمود الله تعالیٰ وَمَا
کَانَ اللّٰہُ لِیُطۡلِعَکُمۡ عَلَی الۡغَیۡبِ وَلٰکِنَّ اللّٰہَ یَجۡتَبِیۡ مِنۡ رُّسُلِهٖ مَنۡ یَّشَآءُ وفرمود
الله تعالی عٰلِمُ الۡغَیۡبِ فَلَا یُظۡهِرُ عَلٰی غَیۡبِهٖۤ اَحَدًا اِلَّا مَنِ ارۡتَضٰی مِنۡ رَّسُوۡلٍ
و ملا علی قاری در شرح فقه اکبر نیز غیب را دو قسم گردانیده مطلق و اضافی و نص عبارت آن
این ست ثم اعلم ان الانبیاء لم یعلموا المغیبات من الاشیاء ومراد از آن غیب مطلق
داشته بعد از آن استثنا کرده غیب اضافی را و گفته الا ما اعلمهم الله تعالی احیانا
و روایت کرده شد از ابن عمر رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

إِنَّ اللّٰهَ قَدْ رَفَعَ لِيَ الدُّنْيَا فَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهَا وَإِلَى مَا هُوَ كَائِنٌ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ كَأَنَّمَا
انظر الى كفي هذه ولا شك ان الله تعالى قد اطلعه على ازيد من ذلك
والقى عليه علم الاولين والاخرين ودر شرح مقاصد نوشته النوع الثانى من انواع
المعجزات اخباره عن الغيوب الماضية والمستقبلة شيخ علامه ابن حجر در
منح مكيه شرح وَسِعَ الْعَالَمِينَ عِلْمًا وَحِلْمًا نوشته كه علم آنحضرت صلى الله عليه وسلم
وسيع ترست از علم آدميان وفرشتگان وجنيان زيراكه الله تعالى مطلع گردانيد ہمی صلى الله
عليه وسلم را بر تمامه عالم پس عطا كرده شد آنحضرت علوم اولين وآخرين ما كان وما يكون
ونيز ابن حجر در مقام ديگر نوشته كه اكثر علوم پيغمبر ما صلى الله عليه وسلم متعلق بود با مغيبات
بدليل حديث مشهور كه فرمود تعليم كرده شدم علوم اولين وآخرين و علم غيب كه مختص بذات
بارى تعالى ست آن از روى احاطه وشمول ست پس منافى آن نيست كه وے تعالىٰ
بعض خواص خود را بر بسيارى از مغيبات مطلع گرداند تا آنكه مطلع سازد بر آن پنج چيز كه
فرمود صلى الله عليه وسلم در حق آن پنج چيز ست كه نمے داند وے را مگر الله تعالى و
ورشفا نوشته كه الله تعالى مطلع كرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم را بر ما كان وما يكون وعجائب قدرت
وعظيم ملكوت چنانچه فرمود وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا
پس ازين بيان بخوب ترين وجه ثابت شد كه آنحضرت صلى الله عليه وسلم را علم مغيبات حاصل بود
ونقل كرد شاه ولى الله در انيس العارفين از شيخ ابو رضا محمد كه در روح آدمى قوتى ست كه از آن
لوح مغيبات ست ہرگاه نبى از انجا اخذ علم كند توسط ملك وحى را حاجت نيست وہر ولى كه
در آنجا رسد توسط ملك الهام را حاجت نيست و ملا على قارى در مرقات شرح مشكوة متعلق
ام احاديث نوشته فان قلت فلم سال جبرئيل عليه السلام عن الستاعة مع علمه
بانه لا يعلمها الا هو وما التوفيق بين الاية وبين ما اشتهر عن العرفاء من الاخبار
الغيبية كما قال الشيخ الكبير ابو عبد الله في معتقده ان العبد ينتقل في الاحوال

حتی یسیر الی سعة الروحانیة فیعلم الغیب ویطوی له الارض ویمشی علی الماء
ویغیب عن الابصار فالجواب اما عن الاول الی ان قال واما عن الثانی فلان
للغیب مبادی ولواحق فمبادیه لا یطلع علیها ملک ولا نبی مرسل واما
اللواحق فما اظهره الله تعالیٰ علی بعض احبابه لوجه علمه وخرج ذلک عن الغیب
المطلق وصار غیبًا اضافیًا وذلک اذا تنوّرَ الرُّوحُ القدسیةُ وازداد نوریتها
واشراقها بالاعراض عن ظلمة عالم الحس وتجلیة ذات القلب عن صداء الطبیعة
والمواظبة علی العمل وفیضان الالهیة حتی یقوی النور وینبسط فی فضاء قلبه
فینعکس فیه النقوش المرتسمة فی اللوح المحفوظ ولیطلع علی المغیبات ویتصرف
فی اجسام العالم السفلی بل یتجلی حینئذٍ الفیاضُ الاقدسُ بالمعرفة التی هی اشرف
العطایا فکیف بغیره انتھی ودر تحقیق الحقیقة آورده که ملا علی قاری در
شرح مشکوٰة متعلق حدیث صَلُّوا عَلَیَّ فَاِنَّ صَلٰوتَکُمْ تَبْلُغُنِیْ حَیْثُ کُنْتُمْ نوشته گفت
قاضی در شرح این حدیث که پاک نفس وقتیکه از علائق بدن خالی میشود عروج میکند و
تا ملاء اعلی میرسد و باقی نمی ماند برائے او حجابی پس مے بیند هر شئے را بمشاهده خود انتهی پس
روایات ثابت و محقق شد که اطلاع بر غیب اضافی از خصایص حضرات انبیا علیهم الصلوٰة
نیست بلکه برائے خواص امت هم ثابت ست علی الخصوص خواص امت پیغمبر ما
صلی الله علیه وسلم پس ثبوت این کرامت مر حضرت غوث اعظم علی نبینا وعلیه الصلوٰة
والسلام را که ذات بابرکات ایشان مستجمع کرامات تمامه اولیاست محل ریبت وشبهت
نیست چه هرگاه حضرت غوث اعظم علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام در ذات جد امجد
خود صلی الله علیه وسلم فانی شده بصفات وی باقی بوده اکثر اوقات میفرموده هٰذَا وُجُوْدُ
جَدِّیْ لَا وُجُوْدِیْ چنانچه علمائے صوفیه فرموده اند که آنحضرت در جد امجد خود فانی بود
ذاتًا وصفاتًا وقولًا وفعلًا وحالًا وسوائے آنحضرت کدام یکی از اولیا را همچو فنائے اتحادے

وتوجہ اختصاصی نصیب گشتہ پس جملہ اوصاف احمدیہ وکمالات محمدیہ محاذ ذات حضرت غوثیہ
شدہ وبرآن جلوہ فرمودہ پس غیب دانی کہ یکے از صفات حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
علیہ وسلم ست بطفیل آنحضرت بذات حضرت غوثیہ ہم ثابت میشود واز موئدات این
مدعا این ست کہ حضرت غوث اعظم را آنچنان کشف حاصل بود کہ غیر ویرا از اولیاے کرام
نصیب نشدہ چنانکہ در اخبار الاخیار آوردہ کہ فرمود آنحضرت وحقیقۃ تکلم بکم من بکلامی شما
باید کہ تصدیق کنید ازاکہ تکلم من ناشی از یقین ست کہ شک را درے مجال نیست گویا گویانیدہ
میشوم پس میگویم ودادہ میشوم پس مے بخشم وامر کردہ میشوم پس میکنم وعہدہ برکسے ست کہ مرا
امر کردہ است وَالدِّيَةُ عَلَى الْعَاقِلَةِ تکذیب شما از ہر قاتل ست مر دین شمارا
وسبب زوال دنیا وآخرت شماست اَنَا سَيَّافٌ اَنَا قَتَّالٌ وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ
اگر نے بود لگام شریعت بر زبان من ہر آئینہ خبر میکردم شمارا بانچہ میخورید ومے نہید در خانہاے
خود من میدانم آنچہ در ظاہر وباطن شماست وشما در رنگ شیشہا ئید در نظر من انتہی
بدانکہ تا اینجا کلام بر مذاق شریعت بود وا اینک از چاشنی طریقت ذائقہ حال
اہل خبرت را حظے بخشیدہ مے آید بدانکہ این اسم اعظم اسمے ست کہ شیوخ طریقت بر
عمل آن مواظبت فرمودہ اند ودیگران را بر آن تحریص وتاکید فرمودہ کما نقل من
اکابر الدین واطاعت شیوخ طریقت ہم از واجبات ست چنانچہ مولانا شاہ عبدالعزیز
دہلوی قدس سرہ در تفسیر خود فتح العزیز نوشتہ اند آن کسانیکہ اطاعت آنہا بحکم خدا
فرض ست شش گروہ اند از انجملہ مجتہدین شریعت وشیوخ طریقت اند کہ حکم ایشان
بطریق واجب مخیر لازم الاتباع ست بر عوام زیرا کہ فہم اسرار شریعت ودقایق طریقت
ایشان را میسر ست قال اللہ تعالی فَاسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ
ہر حدیثی کہ از روایت علماے کرام شریعت ومشایخ عظام طریقت ثابت شود آن قابل اعتبار
واعتماد ست وقابل حجت گرفتن ست چنانچہ در اکثر کتابہا بمثل این

احادیث استنا د کرده اند و بسیار احادیث در مکتوبات مشایخ طریقت آمده که بپایه اعتبار رسیده
است گو نزد محدثین از درجه صحت ساقط باشد چنانچه مولانا شاه ولی الله قدس سره والد مولانا شاه
عبد العزیز در کتاب قول الجمیل ازان قبیل حدیثی آورده قواعد کلام را بران منطبق کرده تتمیم ثبت نیات
تمهیدے داده است وشیخ عبد الحق محقق دهلوی البخاری در کتاب اخبار الاخیار در مقام بیان
کرامات حضرت غوثیه علی نبینا وعلیه وسائر الالف صلوٰة وتحیة آورده که نقل است که آنحضرت
فرمود که در زمان حسین بن منصور حلاج کسے نبود که او را دستگیری کند وازلغزشے که او را شده
بود باز دارد اگر من در زمان او می بودم او را دستگیری میکردم تا کار او باینجا نمیکشید ومن دستگیری
میکنم هر کرا از مریدان من مرکب بلغزد وا ز پاے در آید تا روز قیامت وفرمود مرا در هر طویله محلی ست
و مقاومت کرده نشود وخیلی ست که مسابقت کرده نشود ومرا در هر لشکر سلطانی
است که مخالفت کرده نشود و در هر منصب خلیفه ایست که عزل کرده نشود و
فرمود که هرگاه از خدا چیزے خواهید بوسیله من خواهید تا خواهش شما باجابت
رسد وفرمود هر که استعانت کند بمن در کربتی کشف کرده شود آن کربت از وے وهر که
منادی کند بنام من در شدتی کشاده شود آن شدت از وے وهر که توسل کند بمن بسوے
خدا در حاجتے قضا کرده شود آن حاجت مر او را وفرمود هر کسیکه دو رکعت نماز بگذارد وبخواند
در هر رکعت بعد از فاتحه سورهٔ اخلاص یازده بار بعد ازان درود بفرستد بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بعد از سلام وبخواند آن سرور را صلی الله علیه وسلم بعد ازان یازده گام بجانب عراق برود
ونام مرا گیرد وحاجت خود را در درگاه خداوندی بخواهد حق تعالیٰ آن حاجت را قضا گرداند بمنه وکرمه
مراد بنام مبارک وی علیه السلام همین اسم اعظم ست یعنی یا شیخ عبد القادر شیئاً لله ونیز در کتب متقدمین
ومتاخرین مثل مناقب غوثیه وصمصام الکرامات وغیره آورده که در کتاب حقیقة الحقائق
مذکور ست که در وقتی از اوقات از مشیت ایزدی پسر بیوه زنی خادمه آنحضرت بدریا غرق شد
زن مذکوره نالان وگریان مستغیثانه بدر دولت آنحضرت حاضر آمده بخدمت خدام ذوی الاحتشام

حقیقت حال ظاهر نموده عرض داد که لمحهٔ از تشویش توجهات ذات بابرکات بر حال این کنیزک
ذره مثال تابد هر آئینه پسر غریق این بیچاره و ازان دریای ناپیدا کنار صحیحا سالما برآمدن میتواند حضرت
غوثیه عالیه بر حال زار وی رحم آورده فرمود برو پسر غریق خود را بخانهٔ خود خواهی یافت خادمه گویه
بخانه در آمد پسر خود را دیدن نیافت باز نالان و گریان بدر دولت حاضر آمده حقیقت حال عرض نمود
باز همون ارشاد شرف صدور یافت پس بخانه خود آمده همانش در کاشانه خود ندید سپس بخدمت
آیت رحمت حاضر آمده بر حقیقت حال اطلاع داد باز حکم سابق شرف نفاذ یافت زن باز بخانه خود
در آمده ساغر تمنای خود را از بادهٔ مراد لبریز یافت پس شادان و فرحان بر آستانهٔ قادریه حاضر آمده
مستانه وار این اشعار را عرضه داد **اشعار** چون نباشد من مرید حضرت پاک توام * شد ز فیض
تو مبدل با طرب رنج و غمم * نام نامیت همیشه ورد میسازم بدل * خطمه بخشم از ان
کام و زبان ساده میدهم * منکران اسم پاکت بوده مقهور خدا * عاملان اسم اعظم مورد رحم قدم *
هر دم و هر آن میخوانم ترا یا غوث دین * میرسیده باش در فریادم از راه کرم * خود بفرمودی
که هر کس نامش خواند مرا * بر برآرم حاجتش هم میرهانم از الم * پس در آن وقت حضرت غوثیه
بمراقبه در آمده بدل متوجه حضرت الهی تعالی شده ناز محبوبانه آغاز نهاده و عرضه داشت
که چیست امروز بر خلاف عادت عرضهٔ این عاشق صادق دو بار در آستانهٔ اجابت بار
نیافت و اگرچه بار سوم کرسی نشین اجابت گردید فاما پیش این ضعیفه ندامتها دامنگیر حال زارم
شد تا و آن چنان قادری که از تار و پود دو حرف کن هژده هزار عالم را بطرفة العین خلعت
خلقت پوشانیدی و باین طریق در عالم معاد بیک نفخ صور جمع اجزای متفرق نموده اعاده
مخلوقات خواهی فرمود چرا قامت التماسم را تا دیر از جامهٔ اجابت برهنه داشتی و همچو برهنگان
از پیش آمدن دیگران نادم و شرمسار داشتی معهذا بپاس ادب برضای تو راضیم از دل ع
بقضای تو سر فرو دارم * از حضرت الهی تعالی شانه ندا آمد که البته این مقام محل ناز محبوبانه
تست و اگر بخاطر تو چیزی راه یافته گنجایشی دارد بعوض آن هر چه میخواهی بخواه که البته

خواهش ترا برے آرم و مطلب ترا عطا میکنم حضرت غوثیه بسماع این ندا عنایات بےغایات حضرت
الٰهیه تعالے شانه برحال خود دریافته عرضه داد که هر عنایتی که سزاوار حضرت صمدیت
خود میدانی بآن سرفراز فرما دران باب از جانب این غریب چون و چرائی نیست مگر همین قدر
خواهش ست که عطاے برحال من غریب مبذول فرما که اثر آن ازین زمان تا همه زمان آینده
باقی و ثابت ماند ندا آمد که از امروز اسم اعظم ترا تاثیرے عطا کرده شد که جمیع تاثیرات اسماے
نیست پس هر که ورد نام نامی تو خواهد کرد درجهٔ بلند و ثواب عظیم خواهد یافت پس باستماع
ندائے ربانی حضرت محبوب صمدانی دوگانه شکرانه ادا فرموده گفتند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ جَعَلَ اِسْمِیْ
کَالْاِسْمِ الْاَعْظَمِ فِی الْبَرَکَةِ وَالتَّاثِیْرِ مراد ازین اسم همین اسم مذکور ست یعنی
یَا شَیْخ عَبْدَ الْقَادِرِ شَیْئاً لِلّٰهِ وانچه در اخبار الاخیار بمقام دیگر مرقوم ست از
مؤیدات و مقویات این کلام ست و آن اینکه انچه من فقیر حقیر از اکرام و انعام حضرت
بشیر نذیر صلی الله علیه و سلم بشارت یافته ام اشارت نتوانم کرد امید وارم که ظهور آثار و انوار
متکفل ابراز و متضمن اظهار آن گردد انشاء الله تعالیٰ اگرچه نظر بکثرت نقصان ذاتی و قلت
استعداد فطری ناامیدی گونه در حصول مطالب و وصول مقصد راه یابد ولیکن دست امید
بلند ست و پایهٔ یقین ارجمند که چون در سفینهٔ لوح نشسته ام بساحل نجات رسیدنی ست
و جمال مقصود دیدنی هر که درین کشتی نشست اگر طغیان کند یقین داند که از طوفان
آتش دوزخ در امان ست اعتقاد من بصاحب قدمی ست که مالک رقاب اولیاست ره روئی توان
یافت که در خدمت او قدم از سر نسازد و زیر پای او سر ننهد از و واین خود سبب سرفرازی
ایشان ست کسیکه قدم بر قدم مصطفیٰ بود بلکه دم بدم بقدم او رود سعادت آن سر ست که پامال
او گردد هر چه جمیع پدران از وراثت مصطفیٰ و مرتضیٰ اندوختند همه بآن خلف صدق رسید مگر
که این چه غنا بود اگرچه وارثان بسیار اند وے انچه بوی رسید به هیچکس نرسید وراثت مال بحسب
تعصب برابر قسمت کنند ولیکن در وراثت حال یکے را با دیگری برابری نرسد بلکه برادری نبود

اگر دیگران قطب اند او قطب الاقطاب ست واگر ایشان سلاطین او سلطان السلاطین
محی الدین که دین اسلام زنده گردانید وملت کفر را بمیرانید که اے شیخ یحیی ومیت زہے مرتبه که ایجاد
دین از حی قیوم ست واحیا از وی غوث الثقلین آنرا گویند که جن وانس همه بوے پناه جویند من
بیکس نیز پناه با وجسته ام وبر درگاه او فتاده مرا جز عنایت اوکس نیست وبغیر لطف او فریادرس نه
اشعار غوث اعظم دلیل راه یقین ٭ بیقین رهبر اکابر دین ٭ شیخ دارین هادی ثقلین ٭ زبده
آل سید کونین ٭ بادشاه ممالک قربت ٭ ره نورد مسالک قربت ٭ او رست در جمله اولیا
ممتاز ٭ چون پیمبر در انبیا ممتاز ٭ اولیا بنده باش از دل وجان ٭ قدم او بگردن ایشان ٭
وصف تعریف او زمن نه نکوست ٭ خود کرامات او معرف اوست ٭ من که پرورده نوال ویم
عاجز از مدحت کمال ویم ٭ همه دم غرق بحر احسانم ٭ ای فداے درش دل وجانم ٭
در دو عالم با وست امیدم ٭ هست با وی امید جاویدم ٭ امیدوارم که اگر از راه بیرون
افتم او رهبری کند واگر از پاے در آیم او دستگیری نماید بحکم بشارتهای که او بجهان خود داده است
سعادت هاے دنیا وآخرت آماده است فرموده است که قاضی الحاجات مرا سجلے نوشته داد که
دران نامهاے مریدان من تا قیامت ثبت افتاده همه را بمن بخشید وقلم عفو بر جرائم همه کشید
اگر نام من در نامه مریدان او مکتوب شد پس چرا غم خورم که کار برحسب مدعا ومطلوب شد
من نامراد مرید اویم قبول ورد بدست اوست خواهان اویم خواستن او ومفوض بدوست
ارادت حقیقی از من مجازی کجا آید وصلوة داے باین بے نمازی نشاید انتسابی بهمه کرده ایم
وپناهی بدرگاه او برده ولیکن چنان دانم که چون این سعادت از ازل نصیب من هست تا ابد
قریب من خواهد بود دران زمان که از خود خبر نداشتم نامش بر لوح دل مے نگاشتم شعر
ما بعشق تو نه امروز گرفتار شدیم ٭ که گرفتاری ما با تو ز روز ازل ست ٭ جاذبه محبت او بخود کشید
ومرا دران مقام ورنه وکرشمهٔ عنایت او بخود میخواند ومرا بآن شعور نه شعر هنوز از دم هستی اثر نبود مرا
که جذب عشق تو از خویش میربود مرا ٭ لطف باطنی او بود که ظاهر وباطن مرا محفوظ وملحوظ

داشت و اوّل و آخر معصوم و محفوظ پدر بزرگوار چون خاک در او بود و بدین نسبت تقویت و تربیت میفرمود
عمرها بے توسل بجناب این بادشاه عالم پناه مے شتافتم ولیکن بے وسیله بار نمے یافتم بارها
از بشارت غیبی اشارت وَابْتَغُوا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ بشنیدم و در طلب وسیلت که سبب تحصیل این
فضیلت بود و موجب تصحیح نسبت و تحقیق سلسلهٔ ارادت گردیده ویدم کسے میخواستم که
نسبت خلقی را با مناسبت دینی ضم کرده باشد و قرابت جسمانی را با قرب روحانی فراهم آورده
تا دست بوسی وهم و پای او گیرم بایکه تا زنده ام و بپاے او میرم آخر صدق نیت من کار کرده
شجرهٔ اخلاص من بار آورد و بر مثال وَیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ بر سر من عیسی نفسے
را فرستاد که هر نفس او مائده بود از آسمان معرفت نازل و باعث عید و سرور اوآخر و اوائل
موسی مقامی که جمال او ناری ست از شجرهٔ وحدت طالع و نوری از جانب حقیقت لامع خلیل القا
که رخساره زیبایش گلزار بوستان خلّت و گل گلستان دین و ملت ست مصطفیٰ جمالے که ولبش
شکردان خوان انا املح وزبانش ترجمان قرآن انا افصح ست مرتضیٰ کمالی که دلش باب مدینهٔ علم
و فتوح و بر ضمیرش ابواب اسرار لوکشف مفتوح حسن سیرتے وارث مرتبهٔ وَ اِنَّكَ لَعَلٰی خُلُقٍ
عَظِیْمٍ و نائب منصب بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ حسین سرتی که مصدوق
وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا آمده و مصداق اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی شد زین العابدین والامام
الصادقین السید النقی التقی و العلوی العلی المهدی سمی کلیم الله و محبوبه حبیب الله رباعی
احمد خوئی که عالمے بندهٔ اوست * یوسف روئی که بادشه بندهٔ اوست * عیسیٰ
نفسے که جان و دل زندهٔ اوست * موسی که لقاے دوست خواهندهٔ اوست *
بر کلمات که در کلام کلیم وارد شده بر وی صادق ست و بجمال او موافق او را مگر بر قالب موسیٰ
آفریده اند یا آنکه جگر گوشهٔ محمد ست صلی الله علیه وسلم رباعی اے دیده بیا لقای منظور
به بین * آن جبهه و آن جمال و آن نور به بین * در وادی ایمن محبت بگذر * هم موسےٰ
و هم درخت و هم طور به بین * حمیده صفاتی که جانشین حامد و وارث مقام محمود ست

چہ حامدی کہ ہر ثنا گستری کہ محامد او صافش بر شمارد بے اختیار در اثنای ثنا ندائے لا احصی
بر آمد حاصل کہ چون این آفتاب دین و دولت طلوع کرد چنان دانستم گویا بعض طالع من آمد
بہر و آنکہ دیدہ بجمال و روشن شد در دل نوری دیگر یافتم و سروری دیگر و در بقیہ اولی ول از دست دادم
و در پای عزت او اقدام انتهی و بجای دیگر بہمون کتاب فرمودہ فهو قطب الوقت و سلطان
الوجود امام الصدیقین و حجة العارفین روح المعرفة و قلب الحقیقة خلیفة الله
فی ارضه و وارث کتابه و نائب رسوله الوجود البحت والنور الصرف سلطان
الطریق والمتصرف فی الوجود علی التحقیق علی نبینا و علیه السلام الی یوم القیام
علیہ آنحضرت نحیف البدن ربع القامة عریض الصدر عریض اللحیة
وطویلها اسمر اللون مقرون الحاجبین ذو صوت جهوری سمت بهی و قدر علی
وعلم وفی له صیت و صوت و سمت و صمت و در کلام آنحضرت نوعی از سرعت و جهر بود کہ
سامع را رعبی و هیبتی در دل می افزود و از جملہ خوارق کلام او آن بود کہ در شنیدن آن قریب و
بعید یکسان بودند و بحسب قرب و بعد مکان مجلس تفاوتی ظاهر نمیشد و در وقت تکلم او هیچکس را
جز سکوت و انصات گنجایش نداشت الخ پس ازینجا بقول محقق دہلوی عاشق نبوی ثابت و متحقق
شد کہ اگر کسی آن غوثیہ عالیہ را از دور هم ندا کند بلا ریب آواز منادی بگوش شریف آنحضرت
چنانکہ بمکان قرب برسد خواہد رسید و در مقام دیگر میگوید نقلست از مشایخ کہ هرگاه
شیخ محی الدین سید عبد القادر بکرسی برمے آید و میگوید الحمد الله خاموش میگردد هر ولی
خدای کہ بر روی زمین ست حاضراً و غائباً و از جهت ست کہ این کلمہ را مکرر میگوید و در میان
آن ساکت میگردد و اولیا و ملائکہ ازدحام میکنند در مجلس وی الخ و نیز در مقام دیگر میگوید
و وقتها بودی کہ از مجلس وعظ آنحضرت جنازہ ها بیرون مے آمد از جهت غلبہ شوق و هیبت و
تصرف و قهرمان عظمت و جلال او و آنچہ از خوارق و کرامات و تجلیات و عجائب و غرائب و حدوث
اشیای عجیبہ و ظهور امور غریبہ در مجلس وعظ آنحضرت نقل کردہ اند خارج از حد حصر احصاست

وَلَوْاَنَّ مَافِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَۃٍ اَقْلَامٌ وَّالْبَحْرُ یَمُدُّہٗ فرمودہ اند کہ جمیع اولیا و انبیا اَحْیَاءٌ بِاَجْسَادٍ وَّاَمْوَاتٌ بِاَرْوَاحٍ وجن و ملائکہ در مجلس و حاضر میشمند وحضرت جیب رب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم وآلہ اجمعین نیز از برائے ترییت وتائید تجلے میفرمودند وخضر علیہ السلام اکثر او قات از حاضران مجلس شریف میبود وازمشایخ عصر ہرکرا ملاقات میکرد وصیت مینمود بملازمت مجلس شریف او وے فرمود مَنْ اَرَادَ الْفَلَاحَ فَعَلَیْہِ بِلَازَمَۃِ ھٰذَا الْمَجْلِس انتہی واگر کسی اعتراض نماید کہ مسالۂ تنازعہ فیہ در حالت ممات ست نہ در حالت حیات جواب او بدو وجہ گویم یکی آنکہ پیشتر ثابت کردہ ام کہ حیات وممات اولیاء اللہ تعالی یکسان ست اَوْلِیَاءَ اللّٰہِ لَا یَمُوْتُوْنَ حافظ میگوید شعر ہرکہ نمیرد آنکہ دلش زندہ شد بعشق ثبت ست بر جریدۂ عالم دوام ما دوم آنکہ ہرگاہ حضرت نبی کریم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قبل تولد شریف آنحضرت پیش والدشان مع انبیای دیگر علی نبینا وعلیہم الصلوٰۃ والسلام برای استبشار وتہنیت تشریف آوردہ اند چہ بعید ست عند الوصل بحق شدن آنحضرت ہم برای تعزیت وبعد واصل بحق گشتن آن نیز بمزار شریف وبآستانۂ منورہ او لاریب تشریف ارند انتہی ونیز بجای دیگر ہمون کتاب میفرماید قالست کہ آنحضرت بربالای کرسی میفرمود ای غلام تقامید مکن درحضور خود دروقت قعود من اینجا ولایت اینجاست درجات اینجاست ای طالب توبہ بیا بسم اللہ ای طالب عفو بیا بسم اللہ ای طالب اخلاص بیا بسم اللہ در ہفتہ یکبار بیا واگر نتوانی در ماہی بیا واگر نتوانی درسالی واگر نتوانی در عمر خود یکبار بیا وبگیر ہزار ہزار چیز آمی غلام قطع کن راہ ہزار ماہ را تا بشنوی از من یک کلمہ را وچون بیای تو اینجا نظر مکن بر عمل خود وزہد وورع واحوال خود تا بگیری تو از من انچہ نصیب تست وحاضر میشوند درمجلس من بطائن ملک وخواص اولیا وغیبیان تا بیاموزند از من تواضع مرجناب مقدس را ہیچ نبی وولی نیست کہ حق تعالی اورا خلق فرمودہ وبہ مجلس من حاضر نشدہ احیا باجساد واموات بارواح ومیفرمود کلام من بر مردان غیب ست کہ حاضر میشوند

از پس پرده کوه قاف قدم هاے ایشان در هواست و دلهای ایشان در آتش از شدت شوق
و سبب اشتیاق که بپروردگار خود دارند راوی گوید که درین مجلس که این سخن میفرمودند ولد آن
سید عبد الرزاق در پایه اخیر در زیر قدم او نشسته بود سر بالا کرد و ساعتی حیران بود پس
بیهوش افتاد و جامه و دستار او سوختن گرفت و آن حضرت از کرسی فرود آمد و اطفاے آن نار
کرد و فرمود و تو نیز ای عبد الرزاق از ایشانی و بعد از قیام مجلس کیفیت آن حال را از شیخ
عبد الرزاق پرسیدند فرمود چون نظر بالا کردم دیدم که در هوا مردان غیب ایستاده اند ساکت
و مدهوش و تمام افق بایشان پر است و در لباس ایشان آتش در گرفته است بعضی از ایشان
در صیحه و بعضی در تواجد و بعضی بجاے خود و بعضی بر زمین مے افتند بعد از آن فرموده کلامی که
ترجمه او این باشد منم که تیغ من مشهور است و قوس من موتور و تیر من رسنده و نیزه من بجاست
اسپ من زین بسته من آتش سوزان الهی ام من سلب کننده احوال من دریای بے کرانم من رهنمای
وقتم من سخن کننده در غیر خودم وقتی دیگر در حالت بودم میفرمود منم محفوظ و منم ملحوظ ای روزه داران
ای شب بیداران ای کوه نشینان پست باد کوههای شما ای صومعه نشینان منهدم باد صومعه شما
پیش آئید امر خدا را امر ما از خداست ای راه روان ای ابدال ای اوتاد اے پهلوانان
ای طفلان بیائید و بگیرید فیض را از دریائی که کران ندارد بعزت پروردگار که نیکبختان و بدبختان
همه عرض کرده میشوند بر من و نظر من در لوح محفوظ است منم غواص دریای علم و مشاهده الهی
من حجت خدا و قدم بر تمامه شما و نائب رسول الله و وارث اویم در زمین و نیز فرموده است آدمیان را
مشایخ اند و پریان را مشایخ و فرشتگان را مشایخ و من شیخ همه واما کرامات و خوارق عادات
آنحضرت که در سائر اوقات بظهور مے آمد از حد حصر و احصا خارج ست و از مجال تقریر و تحریر
بیرون و بعد آنکه این سخن حقیقت ست نه مبالغه زیرا که آنحضرت از زمان طفولیت و اوان صبا
مظهر خوارق و محل کرامت بود و در مدت نود سال که سن شریف او رضی الله عنه است
دائم الاحوال بر سبیل اتصال بے انقطاع خوارق از وی ظاهر بود و حکایت از حضرت غوثیه میکنند

که صغیر بودم روز عرفه بجانب سواد شهر برآمده دنبال گاوی از گاوان حراثت میدویدم گاوی
بگردید و بجانب من نگاهی کرد و گفت یا عبد القادر ترا از برای امثال این کارها پیدا نکرده‌اند و
باینها امر نکرده ترسان و لرزان بجانب خانه برگشتم و ببام خانه برآمدم مردم را دیدم که وقوف
بعرفات میکنند پس پیش والده آمدم و از وی طلب اذن کردم که ببغداد روم و تحصیل علم نمایم
و صالحان را زیارت کنم رضی الله عنه و عن جمیع الصالحین و نیز فرمود که هرگاه قصد میکردم که
با خردان بازی کنم آوازی می‌شنیدم که میگفتند بجانب من بیا ای مبارک پس از ترس
میگریختم و در کنار مادر می‌افتادم و الآن این کلمه را در خلوت خود میشنوم نقل است از شیخ
علی بن هیتی که گفت ندیدم هیچ یکی از اهل زمان خود را اکثر الکرامات از شیخ عبد القادر رضی الله
عنه هر وقت هر که از ما خواهد که از وی کرامتی مشاهده کند بیاید و خوارق ظاهر میگردد و گاهی
از وی و گاهی در وی و گاهی بوی و نیز نقل است از شیخ ابو مسعود احمد بن ابی بکر حریمی و شیخ ابو عمرو
عثمان صریفینی که گفتند کرامات شیخ عبد القادر رضی الله عنه مثل عقد منضود بجواهر که در پی
یکدیگر در رشته کشیده شده اند هر که ازو ما خواهد که بشمارد کرامات او را هر روز هر آئینه بشمار چیزهای
بسیار را از وی و شیخ بزرگ شهاب الدین عمر سهروردی فرموده است کان الشیخ عبد القادر
رضی الله عنه سلطان الطریق المتصرف فی الوجود علی التحقیق وکانت له
الید المبسوطة من الله فی التصریف والفعل الخارق الدائم و امام عبد الله
یافعی فرموده است کراماته بلغت حد التواتر ومعلوم بالاتفاق ما بلغ
مثلها من احد من شیوخ الآفاق و از آنحضرت از هر جنس کرامات نقل کرده‌اند
از تصرف در جواهر خلق و بواطن ایشان و اجرای حکم بر انس و جان و اطلاع ضمائر و اظهار
سرائر و تکلم بر خواطر و اطلاع بر بطائن ملک و ملکوت و کشف حقائق جبروت و اسرار لاهوت
و اعطاء مواهب غیبیه و امداد عطایای لاریبیه و تصریف و تقلیب حوادث و دواهی و تصریف
اکوان بمحو و اثبات الهی و اتصاف بصفت اماتت و احیا و تحقق بنعت اقعاد و انشا و ابرای اکمه

وابرص و تصحیح مرضی و تشفیۂ اعلّا وطی زمان و مکان و نفاذ امر در زمین و آسمان و سیر بر آب و طیر
در ہوا و تصریف ارادت مردم و تقلیب طبائع اشیا و احضار اشیا از غیب و اخبار از ماضی و
آتی بلاشک وریب و سائر انواع کرامات و خوارق بر سبیل اتصال و دوام بہین انحا علی العام
بر سبیل قصد و ارادہ مطلق بلکہ بر طریق اظہار دعوی برحق و در ہر یکی ازین امور حکایات
و روایات آمدہ ست کہ قلم از تحریر و زبان از تقریر آن قاصر است و کتب مشایخ خصوصاً تصانیف
امام عبد اللہ یافعی بدان مزین و مشحون ست و آنچہ از مشایخ و اقطاب وقت او بلکہ از بعضی
مشایخ متقدمین کہ بر زبان وی رضی اللہ عنہ بطریق کشف و اعلام الٰہی از وجود شریفش
خبر دادہ اند و در تعظیم و تکریم و رفع مکان و اعتراف شان آنحضرت و انقیاد و اطاعت
احکام وا وامر او خصوصاً در قول او قدمی ھذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ و صدق او
درین قول و بودن او مامور من عند اللہ صادر شدہ است بیشتر از ان ست کہ تصور توان
نمود و جملہ از ان در زبدۃ الآثار کہ منتخب بہجۃ الاسرار ست آوردہ ایم رجاءً للقبول و وسیلۃ
للوصول انتھی عبارتہ وتم کلامہ و نیز حدیث صحاح ستہ و قول مشایخ متقدمین
در بارہ فضائل و تولد شدن حضرت امیر المومنین غوث الکل و شیخ الکل غوث الثقلین
نجیب الطرفین صحیح النسبین غوث الاعظم و الفرد الافخم بازی اشہب و طراز المذہب
و باب النوال سلاب الاحوال قطب ربانی غوث صمدانی محبوب سبحانی مالک رقاب
کل ولی اللہ امام المشارق و المغارب و الشریعۃ و الطریقۃ حافظ و حاجی الحرمین الشریفین
مجتہد دین متین سرور کونین شفیع المذنبین قاضی حاجت مطلوبین سید ابو محمد محی الدین
شیخ عبد القادر جیلانی حسنی الحسینی رضی اللہ عنہ ست چنانچہ در سنن ابی داؤد آمدہ عن
أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ وَنَظَرَ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ إِنَّ ابْنِي هٰذَا سَيِّدٌ كَمَا سَمَّاهُ
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَيَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ رَجُلٌ يُسَمَّى بِاسْمِ نَبِيِّكُمْ يُشْبِهُهُ
فِي الْخُلُقِ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ از ابی اسحاق فرمود امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ در حالتیکہ نظر کرد

بسوی امام حسن که فرزند من وین سید ست و سزاوار چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
تسمیه ایشان پسند نموده اند قریب ست که خارج شود از صلب وی مردیکه نامیده خواهد شد بنام
نبی شما مشابه خواهد شد بنبی شما را در خلق و نه مشابه خواهد شد در خلق روایت کرد ابو داؤد و نیز
مولانا ملک العلما عبد العلی قدس سره در رقیات نامه تصنیف خود این حدیث آورده و گفت
که این حدیث اشاره است الی اولادی شیخ عبد القادر سید محی الدین زاد الله شرفه که
پیدا نمود و گردانید قدم وی بر رقاب کل ولی الله و حضرت شیخ مولوی سره در روح
نقل میکند از کتاب مکاشفات جنید یه که روزی حضرت سید الطائفه ابو القاسم جنید
بغدادی قدس سره روز جمعه بالای منبر در اثنای خواندن خطبه تجلی بر ایشان ظاهر شد از خود
بیخود گشته و بے اختیار بر زبان حق ترجمان گذشت قدمی علی رقبتی و سر خود را
افگنده از زینه زینهای منبر فرود آمدند بعد ازان اصحاب ایشان بتعجب آمدند که در اثنای
خواندن خطبه سکته و لفظ قدمی علی رقبتی خطبه تمام کرده جمعی را اشتباه شد
که درین وقت شیخ را حالتی خاص روی داده چون افاقت نمود استفسار کردند فرمودند که
مارا وقت خواندن خطبه کشف عالم غیب گردیده بود پس معاینه نمودم که در وسط قرن
خامس یکی از فرزندان خاص سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم ظاهر شود
غوث الاعظم و قطب العالم گردد و ملقب به محی الدین موسوم به سید عبد القادر و مولدش
بشهر گیلان شریف ماموره گردد و بقول قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله من الاولین
والاخرین سوای صحابه و ائمه و ذریة خاتم النبیین صلی الله علیه وسلم پس مرا خطره
دریافت که این درویش درین عصر نیست پس چگونه مارا وضع رقاب گردانیده آید ناگاه
از درگاه کبریا جلت عظمته و سلطنته خطاب بعتاب رسید که ترا درین کار گران چرا آمده
که محبوب من ست و خاصه من و شان او در کار اقطاب و اغیاث کبار چنانچه
شان محمد صلی الله علیه وسلم در انبیا ست و چون او گوید قدمی هذه

علی رقبۃ کل ولی اللہ جملہ اولیا را مورات را بہ ارواح و احیا را با اجساد حاضر گردانم تا ایشان
وضع رقاب کنند ازین سبب گفتم قدمہ علی رقبتی و مرتبہ آن سید عالیقدر
را معاینہ خود کردم کہ فوقیت بر ہمہ اولیا دارد و للہ الحمد علی نعمائہ آوردہ اند کہ چون حضرت
سلطان الاولیا و المحبوبین و برہان الاصفیاء الواصلین غوث الاعظم شیخ محی الدین ابو محمد سید عبد القادر
جیلانی را رضی اللہ عنہ بروز جمعہ بر منبر در اثنا خواندن خطبہ فوق شہود ذات بحت درگرفت و از ماسوی
مغلوب ساخت و ہیچ مرتبہ و درجہ نبود کہ در زیر قدم او نہ آمدہ فی الحال بر زبان مبارکش جاری گشت
کہ قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ انتفی از عالم قدس بعالم ملکوت در رسید کای ملائکہ جمیع
اہل ولایت را خبر رسید آنچہ محبوب من میگوید برای حصول سعادت خود ہا کنید بموجب مراٰتی
ہمہ اولیاء متقدمین و متاخرین گردنہای خود را پست کردند چہ اہل حیات و چہ اہل ممات چون
فرشتہ بسر قبر سلطان العارفین حضرت خواجہ بایزید بسطامی قدس سرہ در رسید و گفت یا شیخ
قم باذن اللہ سلطان بایزید سر از قبر برداشت و گفت مگر روز قیامت ست و یا روز محشر ست
فرشتہ گفت لا محبوب الٰہی غوث اعظم سلطان محی الدین سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ
کہ ساکن بغداد ست در اثنا خطبہ گفت قدمی ہذہ علی رقبۃ کل ولی اللہ حق سبحانہ و تعالیٰ
کلامش را بدرجہ قبول جا داد و بجمیع اولیاء اللہ تعالی فرمان شدہ کہ رقاب خود ہا باطاعت
او پست کنند و ترقیات ایشان کہ بہ اتقیاد او نمودن ست استحصال نمایند خواجہ بایزید گفت
حق سبحانہ تعالی عادل ست سید عبد القادر را بر بایزید بکدام سبب فوقیت ست و سبقت داد
فرشتہ بدرگاہ اقدس رب الاعلی عرضداشت کرد جواب آمدہ فوقیت او بر تو از دو سبب ست
یکی آنکہ او فرزند ارجمند محبوب من ست صلی اللہ علیہ وسلم دوم تو فارغ مشغول بودی و او
مشغول فارغ ست بایزید باستماع این سخن گردن خود را پست کرد و گفت سمعا و اطعنا بیت
ہر آنکو سر بزیر پاش کردند * سر خود را باوج عرش بردند * ہمچنین اکثر روایات
صحیحہ دربارہ قول قدمی ہذہ الخ از اولیاء متقدمین و متوسطین و متاخرین وارد ست

بہ کتاب دیگر انشاء اللہ تعالے رقم خواہد یافت بخوف طوالت کتاب کہ سبب انتشار طبیعت مطالعہ
کنندگان ست ترک نمودہ شمۂ قیاس ہم میخواہد کہ تا تاثیر این اسم اعظم شک وشبہتی را راہ نباشد
چہ حضرت محبوب سبحانی دایم الاوقات بورد اسمای الٰہی تعالی اشتغال میداشتند بدرجہ کہ
سلطنت تصرف آن حضرت بر آن اسما غالب آمد وآن اسما را مغلوب ومحکوم خود ساخت و
ذات با برکات آن حضرت مظہر آثار جلالیہ ومصدر انوار اسمار الٰہیہ گردید ومتصف
باوصاف حمیدہ ومتخلق باخلاق پسندیدہ او شد فصار حالہ کحال بصیر کنا لنار
بملابسۃ النار اوکحال حجارۃ یوثر فیہا تاثیرات الشمس فینشأ فیہا الیواقیت
والجواہر اوکحال صدف ینزل فیہ مطر فی الموسم فتصیر درّ وصار المخلوق
فی خالقہ فانیا وفی ذاتہ باقیا وجعل ینادی بنداء انا الحق وانا الرب کما ینبہ
لہ ویقویہ المقالۃ الثالثۃ من فتوح الغیب کہ قال رضی اللہ عنہ وارضاہ
واذا ابتلی العبد ببلیۃ تحرک اولا فی نفسہ بنفسہ فان لم یتخلص منہا استعان
بغیرہ من الخلق کالسلاطین وارباب المناصب وابناء الدنیا واصحاب
الاموال واہل الطب فی الامراض والاوجاع فان لم یجد فی ذلک
خلاصۃ رجع حینئذٍ الی ربہ عزوجل بالدعاء والتضرع والثناء فمادام
یجد عند نفسہ نصرۃ لم یرجع الی الخلق ومادام یجد عند الخلق نصرۃ لم یرجع
الی الخالق ثم اذا لم یجد عند الخالق نصرۃً استطرح بین یدیہ مدیماً للسوال والدعاء والتضرع
والثناء والافتقار مع الخوف منہ والرجاء ثم یعجزہ الخالق عزوجل عن الدعاء ولم یجبہ
حتی ینقطع عن جمیع الاسباب فحینئذٍ ینفذ فیہ القدر ویفعل فیہ الفعل فیفنی العبد عن
جمیع الاسباب والحرکات فیبقی روحاً فقط فلا یری الا فعل الحق عزوجل فیصیر موقناً موحداً
ضرورۃ فیقطع ان لا فاعل علی الحقیقۃ الا اللہ ولا محرک ولا مسکن الا اللہ ولا خیر ولا شر ولا ضر ولا نفع
ولا عطاء ولا منع ولا فتح ولا غلق ولا موت ولا حیوۃ ولا عز ولا ذل ولا غنی ولا فقر الا بید اللہ

فیصیر حینئذٍ فی القدر کالطفل الرضیع فی ید الظئر والمیت الغسیل فی ید الغاسل والکرۃ فی صولجان الفارس یقلب ویغیر ویبدل ویکون ولا حراک به فی نفسه ولا فی غیرہ فهو غائب عن نفسه فی فعل مولاہ فلا یری غیر مولاہ وفعله ولا یسمع ولا یعقل من غیرہ ان ابصر فلصنعه ابصر وان سمع وعلم فلکلامه سمع وبعلمه علم وبنعمته تنعم وبقربه اسعد وبتقریبه تزین وتشرف وبوعدہ طاب وسکن وبه اطمان وبحدیثه انس وعن غیرہ استوحش ونفر والی ذکرہ التجاء ورکن وبه عزوجل وثق وعلیه توکل وبنور معرفته اهتدی وتقمص وتسربل کما قال رضی الله عنه ما اکلت وما شربت حتی قیل لی بحقی علیك یا عبد القادر کل واشرب ولا لبست حتی قیل لی بحقی علیك البس ثوباً ذراعاً منه به ینار ولا تکلمت حتی قیل لی بحقی علیك تکلم یسمع منك وعلی غرائب علومه اطلع وعلی اسرار قدرته اشرف ومنه عزوجل سمع ووعی ثم علی ذلك الحمد والثنی والشکر والدعاء انتهی ونیز از مواظبت بر درود شریف رتبہ صحابہ کرام علیہم الصلوٰۃ والسلام حاصل میشود وزیارت وے صلی اللہ علیہ وسلم دست میدہد چنانچہ شیخ عبدالحق محقق دہلوی در مدارج النبوت آوردہ پس بلند دار ہمت خود را ای برادر من تا ببینی او را در مظاہر علیا بمعاونت حقیقت کبری قائماً بوھوفا فہم وصیت میکنم ترا اے برادر بدوام ملاحظہ صورت و معنی او واگرچہ باشی متکلف و مستحضر پس نزدیک ست کہ الفت گیرد روح تو بوی پس حاضر آید ترا وی صلی اللہ علیہ وسلم عیاناً ویابی او را و حدیث کنی با وی و جواب دہد ترا وی و حدیث گوید و خطاب کند ترا پس فائز شوی بدرجہ صحابہ عظام و لاحق شوی با ایشان انشاءاللہ تعالے بکثرت درود و شریف پس ہرگاہ کہ عوام باعث کثرت درود شریف بدرجہ صحابہ کرام فائز شوند چہ بعید است کہ آن سرور اولیا سند الاصفیا قرۃ العین مصطفوی نور دیدہ مرتضوی مظہر انوار الہیہ

مصدر آثار لا تتناہیہ بمواظبت و مداومت بر ذکر اسماے او تعالی بآن پایہ رسند کہ نام نامی
واسم گرامی شان برکت و تاثیر باسم اعظم ربانی ملحق گردد بلکہ نام ہر یکے از اولیا در ولایت خود
معین تاثیر میدارد لیکن بحق دیگر اولیا برای این تاثیر زمانی و مکانی متعین ست بخلاف این
ترک عجم کہ بحق او برای این تاثیر نہ زمان معین ست و نہ مکان بہر زمانی و بہر مکانی کہ ورد
اسم اعظمش بعمل آرد ہمون تاثیر بروی مترتب خواہی یافت چہ ولایت جا سطرف عالم را
فرا گرفتہ و تمامہ مخلوقات زیر فرمان خود آوردہ ودر کتب سیر متقدمین مرقوم است کہ بہ ابتدائے
حال ہر کہ بلا طہارت نام نامی حضرت غوث اعظم بر زبان می راند فی الفور سرش را از گردن جدا
میشد با لآخر بالحاح اولیاے آن زمان والتجای ایشان حضرت محبوب سبحانی ایشان را بطرف مراقبہ
ہدایت فرمودند ایشان در مراقبہ آمدہ معاینہ کردند کہ تیغی برہنہ از بسکہ تیز تر زیر عرش برین
نہادہ شدہ ست ہر کہ با بی ادبی اسم اعظم آنحضرت بر زبان مے راند فی الفور از ان تیغ بریدہ میشود
ایشان ترسان ولرزان سر از مراقبہ بر آوردند و حال مکاشفۂ خود ہا بمعرض عرض در آوردند فرمودند
کہ آن من از سالہا حرز اسم اعظم آلہی تعالی کہ بعرف طایفہ صوفیان او را سیفی شناسند ورد
میکردم از برکت آن تاثیر حرز مذکور باسم من در آمد وآن اثر چون تیغ بران زیر عرش برین قائم ست کہ
از ان بے ادبان را سر بریدہ میشود حالا کہ شما شفاعت کردید والتجا آوردید من ہم درین
باب ناحق تباہی بندگان خدا معاینہ دیدہ میکنم از حضرت الہی تعالی کمی اینقدر جلالت خود درخواستم
لیکن این مقدار باقی ماند کہ اگر کسے بلا طہارت نام من بر زبان آرد رزق وے مقدور
گردد و از وسعت و ترفہ حال محروم باشد و مراد از ان اسم ہمین اسم ست یعنے یا شیخ عبد القادر
شیأ للہ واز اکثر اولیاء خاندان قادریہ شنیدہ ام کہ میفرمودند کہ ہر کرامتے کہ داریم از
برکت این اسم ست یعنی یا شیخ عبد القادر شیأ للہ ونقل ست کہ مریدے بحضرت پیر خود
التماس نمود کہ آنچنان اسمے تلقین فرما کہ بعمل آن از عمل سائر اسما استغناے دست
دہد و فوائد تمامۂ اسما از یک اسم حاصل شود مرشد وے بخواندن این اسم یعنے

یا شیخ عبد القادر شیئاً للہ ارشاد فرمودند الغرض وی یازدہ روز کواتہ آن ادا کردہ بصدق
ارادت واخلاص باطن وردوند کور بعمل آورد وسبحان اللہ تعالیٰ شانہ صرف بہفت چند روزہ
بمرتبہ ولایت رسید الحق اسم اعظم حضرت غوثیہ ہمین تاثیر دارد

وَاَمْثَالُ هٰذِهِ الْمَقَالَاتِ فِي جَوَازِ هٰذَا الْوِرْدِ الْاَعْظَمِ مِنْ مَشَائِخِ الدِّيْنِ وَاَكَابِرِ الْمُسْلِمِيْنَ كَثِيْرَةٌ اِلَّا اَنَا تَرَكْنَاهَا مَخَافَةَ التَّطْوِيْلِ وَاكْتَفَيْنَا بِمَا ذَكَرْنَا مِنَ الْاَقَاوِيْلِ لِيَكُوْنَ اُنْمُوْذَجَةً مِنْ قَفِيْزَةٍ وَقَلِيْلَةٍ مِنْ كَثِيْرَةٍ

این اشعار مدحیہ از مفتی غلام سرور لاہوری سلمہ الباری

دلا کن ورد نام پاک آن محبوب سبحانی — کہ از نامش شوی مقبول در درگاہ یزدانی
چو داری ورد اید دل اسم پاکش با سر اخلاص — یقیناً گشتہ باشی محرم اسرار ربانی
بچشمت سرمہ کن خاک در آن سرور عالی — کہ گردد جلوہ گر اندر دلت انوار رحمانی
ز اوصاف حمیدش بود اعجاز نبی ظاہر — عیان از چہرہ پر نور او انوار یزدانی
اگر آید مگس پیش درش بیشک ہما گردد — وگر حاضر شود موری کند حاصل سلیمانی
اگر محتاج باشد تاج یابد از در حضرت — نشیند آنکہ او باشد گدا بر تخت سلطانی
باخلاق حسن شد حسن الاخلاق در عالم — بحسن طلعت زیبا جمالش یوسف ثانی

طفیل سرور عالم اگر تو سروری خواہی
بکن از صدق دل اے بندہ سرور ثنا خوانی

سر اگر ساقی بخاکش سروری عالم شوی — ور شوی ہمدم بعشقش مونس ہمدم شوی
بندہ خاص جناب محی دین شو از یقین — گر مکرم ہای عاشش در جہان اکرم شوی
بیشوی بالا اگر سر مے نہی زیر قدم — راست تر باشی بعالم گر بزیرش خم شوی
ورد کن ہر روز و شب تو اسم پاک غوث پاک — تا زنند در دو آرستہ شوی بیغم شوی

کامل و قطب ولی و اهل دل با محی یقین
گر بعالم عامل اسم شه عالم شوی

سرور مجرم که هستی راجی عفو خدا
در حریم پاک او آتا بحق محرم شوی

هر که شد غمگین ز غمش در جهان او لشاد شد
گشت شیرین در محبت هر که چون فرهاد شد

در دل هر کس که عشق محی الدین گشته مقیم
از عنایات خدا ویرانه اش آباد شد

از در ش هر یک مراتب در مراتب یافتند
صد اگر میداشت بروی صد هزار ایزاد شد

گر در دشمن هر که محی الدین بر و نار غضب
آبروی او بشکل خاک ره برباد شد

سرور بیدل که شد از دل غلام محی الدین
بر زبانش اسم پاک او مدام اوراد شد

از علو شان تو هر اهل شان گردید خم
ز رفعت چون دید پشت آسمان گردید خم

ابروت شد کعبه و محراب انسان و ملک
ماه نو پیش رکابت چون کمان گردید خم

چون عذارت دید گل اندر گلستان از شک گل
بهر تعظیمش گل هر بوستان گردید خم

آستانت قبلهٔ اهل مراد آمد عیان
زان به پیشت گردن اهل جهان گردید خم

از براهین جواز خواندن اسم حضور
گردن انکار و ردّ منکران گردید خم

چون باثبات از دلائل قرات اسمت رسید
قد افکار سفاهت این زمان گردید خم

گشت سرور در ره صدق و محبت راه رو
بر درت آمد به پیش آستان گردید خم

ای خسرو ملک بقا مردود تو مردود حق
وی شه روز جزا مردود تو مردود حق

شد قبول درگهت مقبول درگاه خدا
گشت سرو هم جا بجا مردود تو مردود حق

اللهم بحق حبیبك محمد ن المصطفی و نبیك احمد ن المجتبی و بحق اکمل اولاده
و افضل احفاده المقلب بالمحبوب السبحانی والغوث الصمدانی وفقنا العمل هذه الاسم

الاعظم والودکا لامخوفی حیاتنا وعند موتنا واجعل لکل شعرۃ ابداً انک فی قراءتہ لسانا وبعد موتنا وفقنا الارواحنا واجعلہ لنا ضمانا وا عطنا فی الحیوۃ والممات حب قرائتہ وارزقنا شفاعۃ جدہ وشفاعتہ امین ثم امین امن قال امین ابقی اللہ مہجتہ فان ذلک دعاء ینفع البشر

الباب الرابع فی اثبات جواز عرس حضرات الاولیاء رضی اللہ عنہم وفی بیان ان فی دعاء الاحیاء للاموات وصدقتہم عنہم نفع لہم وفی جواز الفاتحۃ المرسومۃ وفی زیارۃ القبور ورفع البناء علی القبر وفیہ فصول

فصل فی العرس وفی دعاء الاحیاء للاموات صدقتہم عنہم

بدانکہ عرس از جملہ ابواب ایصال ثواب بارواح اموات ست کہ نبص ثابت شدہ وکما سیجی بیانہ چہ حقیقت عرس این ست کہ چیزی از قسم طعام فی سبیل اللہ ترتیب دادہ وتقسیم نمایند وثواب آن بروح کدام یکی از اموات برسانند باقی ماند فرق درمیان طوائف خواص وعوام از مردگان پس درحق عوام مردگان مقصود محض ایصال ثواب ست کہ ارواح ایشانرا بطرف آن احتیاج تمام ست ودرحق خواص مردگان ہم مقصود ایصال ثواب ست وہم تادب بآداب استمداد واستفاضۃ واستعانت ست واثبات وتحقیق استحقاق آن واین از قسم تعظیم مالی ست کہ وقت حاضر آمدن بدرگاہ معظمان بجا می آرند ونظیر آن درحق احیا این ست کہ کسی کہ بدرگاہ بادشاہی یا امیری حاضر آید سہ قسم تعظیم بجا می آرد یکی تعظیم قولے کہ آن ثنا وصف ویست بزبان دوم تعظیم بدنی کہ آن تعظیم ویست باعضاء جوارح مثل دست بوس وغیرہ سوم تعظیم مالی وآن پیشکش دیست بقدر میسور از مال واین ازین قسم اخیر ست و بسیاری از علما بطرف جواز عرس مشایخ رح مع حفظ تاریخ وفات ایشان رفتہ اند چنانچہ شیخ عبدالحق محقق دہلوی رح درکتاب ماثبت من السنۃ فی ایام السنۃ آوردہ ست قلت فہذہ الروایۃ یکون عرسہ یعنی عرس حضرت سید عبدالقادر شیخ محی الدین جیلانی رضی اللہ عنہ

تاسع ربیع الآخر وہذا ہو الذی ادرکنا علیہ سیدی الشیخ الامام العارف الکامل الشیخ عبد الوہاب
القادری المتقی المکی فانہ قدس سرہ کان یحافظ فی یوم عرسہ رضی اللہ عنہ ہذا التاریخ اما اعتماد علی
ہذا الروایۃ او علی ما رأی من شیخہ الشیخ الکبیر علی المتقی او من غیرہ من المشائخ رحمہم اللہ وقد اشتہر
فی دیارنا ہذا الیوم الحادی عشر وہو المتعارف عند مشائخنا من اہل الہند من اولادہ رضی اللہ عنہ
کذا ذکر شیخنا وسیدنا السید النبی الرضی الوصی ابو المحاسن سیدی الشیخ موسی الحسینی الجیلانی بن الشیخ
الکامل العارف المعظم المکرم ابی الفتح الشیخ حامد الحسینی الجیلانی نقلا من الاوراد القادریۃ
تصنیف المخدوم الاعظم الاکرم الامجد الافخم ولی اللہ بالاتفاق الذی یقال لہ المخدوم الثانی الشیخ
عبد القادر الثانی قدس اللہ روحہ مما نقل فیہا عن آبائہ الکرام رحمۃ اللہ علیہم اجمعین وذکر الشیخ
الامام عبد اللہ الیافعی فی کتابہ خلاصۃ المفاخر وفی تاریخہ المشہور المسمی بمرآۃ الجنان ان وفاتہ
رضی اللہ عنہ فی شہر ربیع الآخر من سنۃ ستین او احدی وستین وخمسمائۃ ولم یعین الیوم و
ذلک اما لعدم علمہ بذلک او لاختلاف وقع ہنالک وقد یقال ان وفاتہ رضی اللہ عنہ
فی الیوم السابع عشر ولا اصل لہ اللہ اعلم ؛ فان قلت لہذا العرف الذی شاع فی دیارنا
فی حفظ اعراس المشائخ فی ایام وفاتہم اصل فان کان عندک علم بذلک فاذکرہ قلت قد سألت
عن ذلک شیخنا الامام عبد الوہاب المتقی المکی فاجاب بان ذلک من طرق المشائخ وعاداتہم ولہم
فی ذلک نیات قلت کیف تعیین ذلک الیوم دون سائر الایام فقال ایضا فتہ مسنونۃ
علی الاطلاق فاقطعوا النظر عن تعیین الیوم ولہ نظائر کمصافحۃ بعض المشائخ بعد الصلوات
وکالاکتحال یوم عاشوراء فانہ سنۃ علی الاطلاق وبدعۃ من جہۃ الخصوصیۃ ثم قال وقد ذکر بعض
المتاخرین من مشائخ المغرب ان الیوم الذی وصلوا الی جناب العزۃ وحظائر القدس یرجی
فیہ من الخیر والبرکۃ والنورانیۃ اکثر واوفر من سائر الایام ثم اطرق ملیا ثم رفع راسہ فقال لم یکن
فی زمن السلف شئی من ذلک وانما ہو من مستحسنات المتاخرین اللہ اعلم انتہی ومولانا عبد اللہ گجراتی
کہ عالم متبحر وصالح ومتقی وہمعصر شیخ عبد الحق محقق دہلوی رح بودند در وصیت نامہ خود نوشتہ اند

که تقییدات و تخصیصات در وضائع و تراکیب ماکولات و تعینات در مقروات بفاتحه یا دیگر آیات
بزرگان از رسوم صالحه است و مولانا شاه عبدالعزیز در فتوی جواز عرس تحریر فرموده
که آنکه هیأت اجتماعیه مردم کثیر جمع شوند و ختم کلام الله کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده
تقسیم در حاضرین نمایند این قسم معمول در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و خلفاء راشدین
رضی الله عنهم نبود اگر کسی باین طور بکند باکی نیست زیراکه درین قسم هیچ قبح نیست بلکه فائده احیا و
اموات حاصل میشود و مولوی رفیع الدین اعنی برادر عینی شاه عبدالعزیز رح در فتوی در جواب سوال
مهمل قیام فرموده که در مجلس فاتحه و ختم هرچه که برای حاضران مجلس شد اگر این جماعت بر سر قبر باشند و
آنجا تقسیم کنند ثواب آن باموات میرسد و اگر در خانها باشند و بر حاضران آنجا تقسیم شود هیچ قباحت
ندارد و این قبیل اباحت است پس امداد بدعا و ختم و طعام بدعتی مباح است و مولانا شاه
عبدالعزیز قدس سره العزیز در گورستان اسلاف خود که در مهدیون متصل ترکمان دروازه
قریب [illegible] حضرت شاه عبدالعزیز شکربار واقع است عرس والد بزرگوار خود شاه ولی الله
مرحوم و جد امجد خود شاه عبدالرحیم مرحوم بحفظ تاریخ وفات ایشان کرده می آمدند و اگر احیاناً تاریخ
عرس بروز سه شنبه یا جمعه می افتاد وعظ عشا دران روز ناغه کرده میفرمودند که ای برادران
امروز مجلس وعظ عشا ترتیب نخواهد یافت تواعد عرس تمهید کرده خواهد شد هرکه خواهد بمزار حاضر آمده
شریک ختم شود و بعد تمام شدن پنج آیت حکایت مثنوی مولانا روم قرائت میکنانیدند
بعد ازان تقسیم شیرینی یا نان و نان خورش میکنانیدند پس بمدرسه تشریف آوردند مولف
کتاب صمصام القادری بعد نقل این حکایت میگوید که خاکسار هم برفاقت نانا صاحب مغفور
بدان صحبت بابرکت میرسیدم و بچشم خود این احوال را معائنه دیده میکردم پس این احوال چشم
دیده را نوشتم و بر شنیدن اکتفا نکردم و عرس رسول کریم صلی الله علیه وسلم در میان
اہل مکه و مدینه بدو وجه قرار یافته یا از روز پیدایش یا از روز وفات که تولد و وفات و نزول
وحی و هجرت از مکه و دخول بمدینه بروز دو شنبه دوازدهم ماه ربیع الاول بوده است فریقی

در مدینه منوره ضیافت و دعوت ها مانند اهل مکه فرحان وشادان بقدوم آنحضرت صلی الله علیه
وسلم میکنند ومیگویند این روزیست که ونان اکرام کرد خدا تعالے مدینه واهل مدینه را بسبب نزول
سرور کائنات و نزولش ودوم اظهار حزن و بکا و اجتماع میکنند مانند اجتماع اهل تعزیت ومیگویند
که این روز وفات سرور عالم ست صلی الله علیه وسلم و طعامهاے پزند ومیخورانند مسکینان
ویتیمان را بسبب دوستی آنجناب ونزد وعید ارند شب ۱۲ دهم ویازدهم ودوازدهم از
ربیع الاول ومی افروزند شمع وچراغ وزینت میدهند بازارهاے خود را ذکره فی صمصام القادری
بلکه ثواب چیزے خاص بوقت خاص بشخصے خاص رسانیدن بدو وجه جائزست اول اینکه خدا تعالے
ورسول وے صلی الله علیه وسلم از بخشیدن ثواب طعام خاص حلال کسی را منع نفرمود
دوم اینکه هر طعامے که در حالت حیات مرغوب کسی بود یا مناسب وقت وی بخشیدن ثواب
آن طعام بروح وے البته افضل واولی ست ودرین باب حدیث وارد شده اَخْرَجَ
اَنَسٌ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ وَلَدَ الْمُؤْمِنِ اِذَا مَاتَ يُرْضَعُ
لَهُ فِي الْجَنَّةِ فَلَمَّا مَضٰى عَلَيْهِ مُدَّةُ الْفِصَالِ يُرْزَقُ لَهُ مِنَ الْجَنَّةِ قال رضی الله عنه
دل الحدیث علی آن صبی المؤمن اذا مات فالاولی قبل مضی زمان الفصال آن یجعل لروحه
لبن وما یلحط به وبعد الفطام جعل له طعاما واین روایت راه وبرزخ آورده باقی ماند کلام اندرینکه
خوردن طعام اعراس مر اغنیا را حلال ست یا نه ذکر کرده درکشف الغطا واما طعامیکه بروح مرده
پزند روایتے در حل وحرمت وکراهیتش در کتب فقیهه بنظر نیامده وصواب آن ست که
شیخ در جامع البرکات گفته که مدار بر نیت ست انچه به نیت تصدق بر فقرا باشد وهدیه
مر اغنیا را وانچه بنیت ضیافت مسلمانان تیار کنند هرکه باشد غنی یا فقیر چنانچه در اعراس
مشایخ در دیار ما متعارف شده عام باشد فقرا واغنیا را واگر در اعراس بلفظ طعامی بروح
فلان پخته ایم نگویند وگویند طعامے یا ماحضری ساخته شده هست بیائید بهتر باشد واگر از عبارت
بروح فلان بیمراد دارند که ضیافتی کرده ایم بیاد ایشان تا بعد از اکل قرآن وفاتحه خوانیم وثواب آن را

بروح ایشان برسانیم باکے نے ماند انتہی و بالجملہ اعراس اولیا از جملۂ ابواب ایصال ثواب
بارواح اموات ست و آن مشروع و مرغوب فیہ است و مر اموات را از دعای احیا و صدقات
ایشان نفعی حاصل ست کما قال فی عقائد النسفی و شرحها و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقتهم ای
صدقة الاحیاء عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای للاموات انتهی و هکذا فی غیر واحد من
کتب العقائد و مستند درین باب کتاب و سنت و اجماع امت ست اما الکتاب فقوله تعالی
وَاَنْ لَیْسَ لِلْاِنْسَانِ اِلَّا مَا سَعٰی و قوله تعالی اَلَّذِیْنَ جَآءُوْ مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُوْلُوْنَ
رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ و اما السنة فما ورد فی الاحادیث الصحاح من الدعاء
للاموات خصوصاً فی صلوة الجنازه و قد توارثه السلف فلو لم یکن للاموات نفع فیه لما کان
له معنی و قال علیه السلام مَا مِنْ مَیِّتٍ تُصَلِّیْ عَلَیْهِ اُمَّةٌ مِّنَ الْمُسْلِمِیْنَ یَبْلُغُوْنَ مِائَةً کُلُّهُمْ
یَشْفَعُوْنَ لَهٗ اِلَّا شُفِّعُوْا فِیْهِ وعن سعد بن عبادة اَنَّهٗ قَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّ اُمَّ سعد
مَاتَتْ فَاَیُّ الصَّدَقَةِ اَفْضَلُ قَالَ الْمَاءُ فَحَفَرَ بِئْرًا وَقَالَ هٰذِهٖ لِاُمِّ سَعْدٍ وَقَالَ عَلَیْهِ السلام
اَلدُّعَاءُ یَرُدُّ الْبَلَاءَ وَالصَّدَقَةُ تُطْفِیْ غَضَبَ الرَّبِّ وَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ الْعَالِمَ
وَالْمُتَعَلِّمَ اِذَا مَرَّ عَلٰی قَرْیَةٍ فَاِنَّ اللّٰهَ یَرْفَعُ الْعَذَابَ عَنْ مَقْبَرَةِ تِلْکَ الْقَرْیَةِ اَرْبَعِیْنَ
یَوْمًا اوردها فی شرح عقائد النسفی و عن ابی هریرة قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ
اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ یَرْفَعُ الدَّرَجَةَ لِلْعَبْدِ الصَّالِحِ فِی الْجَنَّةِ فَیَقُوْلُ یَا رَبِّ مِنْ اَیْنَ لِیْ هٰذِهٖ
فَیَقُوْلُ بِاسْتِغْفَارِ وَلَدِکَ لَکَ رَوَاهُ احمد و عن عبد الله بن عباس قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مَا الْمَیِّتُ فِی الْقَبْرِ اِلَّا کَالْغَرِیْقِ الْمُتَغَوِّثِ یَنْتَظِرُ دَعْوَةً تَلْحَقُهٗ مِنْ اَبٍ اَوْ اُمٍّ
اَوْ اَخٍ اَوْ صَدِیْقٍ فَاِذَا لَحِقَتْهُ کَانَ اَحَبَّ اِلَیْهِ مِنَ الدُّنْیَا وَمَا فِیْهَا وَاِنَّ اللّٰهَ لَیُدْخِلُ
عَلٰی اَهْلِ الْقُبُوْرِ مِنْ دُعَاءِ اَهْلِ الْاَرْضِ اَمْثَالَ الْجِبَالِ وَاِنَّ هَدِیَّةَ الْاَحْیَاءِ
اِلَی الْاَمْوَاتِ الْاِسْتِغْفَارُ لَهُمْ رواه البیهقی فی شعب الایمان کذا فی شرح المشکوة وَجَاءَ
فِی الْاَخْبَارِ اَنَّ الْحَیَّ اِذَا تَصَدَّقَ عَنِ الْمَیِّتِ بَعَثَ اللّٰهُ تَعَالٰی تِلْکَ الصَّدَقَةَ عَلٰی طَبَقٍ

مِنَ النُّوْرِ کذا فی الخانیۃ وکرہ فی مطالب المؤمنین والاحادیث والاثار فی ہذا الباب
اکثر من ان یحصی اما الاجماع فقد ذکر الشیخ جلال الدین السیوطیؒ فی شرح الصدور الاجماع
علی ان الدعاء ینفع المیت ودلیلہ قولہ تعالی اَلَّذِیْنَ جَآؤُا مِنْ بَعْدِہِمْ الآیۃ ومولانا شاہ
عبد العزیز قدس سرہ العزیز در تفسیر خود تحت آیت وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ بیان میفرماید
قولہ وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ یعنی قسم میخورم بماہ چون نور او تمام شود و از شام تا صبح ظلمت شب را دور
کند و حجاب نکرت را بردارد و این ہر سہ چیز یعنی شفق و شب تاریک کہ ذکر آن ہر دو در قول
وی فَلَآ اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَاللَّیْلِ وَمَا وَسَقَ مقدم شد و ماہ روشن نمونہ سہ حالت ست کہ
برآدمی بعد از موت کہ گویا نمونہ غروب آفتاب زندگی ست رو خواہد داد اول حالتے
کہ بمجرد جدا شدن روح از بدن خواہد شد کہ فی الجملہ اثر حیات سابقہ والفت تعلق بدن و
دیگر معروفان از امثال جنس خود باقی ست و آن وقت گویا برزخ ست درمیان زندگانی
دنیا و استغراق عالم قبر کہ چیزی از نیطرف و چیزی ازان طرف دارد بعینہ مثال وقت بقار شفق
ست ہنوز تصرفات مخلوقات وآمد شد آنہا منقطع نگردیدہ وجانداران ہمہ بیدار و حساس و
متحرک و در بقایای اعمال روز مشغول و این حالت حالت انکشاف و جزاے برخے از نیکیہا و
بدیہا ست و مدد زندگان بمردگان درینحالت زود تر میرسد و مردگان منتظر لحوق مدد ازین
طرف میباشند و چنان گمان میبرند کہ ہنوز زندہ ایم و لہذا در حدیث شریف در احوال قبر
وارد ست کہ مرد مسلمان در آنجا میگوید دَعُوْنِیْ اُصَلِّیْ و نیز وارد ست کہ مردہ در انحالت
مانند غریقی ست کہ انتظار فریاد رسی میبرد و صدقات وادعیہ و فاتحہ درین وقت بسیار بکار
او مے آید و ازین ست کہ طوائف بنی آدم تا یکسال و علی الخصوص تا یکچلہ بعد موت
درین نوع امداد کوشش تمام مینمایند و روح مردہ نیز در قرب موت در خواب و عالم تمثل
ملاقات زندگان میکند و مافی الضمیر خود را اظہار مے نماید دوم حالتے ست کہ بعد از انقطاع
تعلق زندگانی دنیا بالکلیہ رو دہد و مستغرق عظیم در مشاہدہ کیفیات مکسوبہ خود از نیکی و

بدنی او را حاصل میگردد و قوی مدرکه و متصرفهٔ او از این عالم گسسته شود و بآن طرف متوجه میگردند
حس و حرکت معنوی او از این جهان مطلقاً بیکار شود و این حالت مثال تاریکی شب است
که بعد از زوال شفق هجوم میکند و مردم را خواب و تعطل حواس و حرکات لاحق میگردد و از مالوفات
و مکسوبات روز مطلقاً غافل میشود آری آن مالوفات و مکسوبات از ظاهر بدن انتقال
کرده در باطن بدن جمع میشوند و روح آنها را در صورتهای رنگارنگ مطالعه مینماید
و متلذذ و متالم میگردد و این حالت عوام مردگان است و بعضی از خواص اولیا را که آله
جارحهٔ تکمیل و ارشاد بنی نوع خود گردانیده اند درین حالت هم تصرف در دنیا داده و استغراق
آنها بجهت کمال وسعت مدارک آنها مانع توجه باین سمت نمیگردد و اویسیان تحصیل کمالات
باطنی از آنها مینمایند و ارباب حاجات و مطالب حل مشکلات خود از آنها میطلبند و می یابند
و زبان حال آنها در آن وقت هم مترنم باین مقالات است مصرع من همچنان گر توانی به تن
سوم حالتیکه بعد از حشر و نشر ظهور خواهد کرد مانند آفتاب ایام بیض که حجاب تاریکی را دور کرده
نیک و بد اینها را بانواع اظهار جلوه گر خواهد نمود و هر کس در نافع و ضار دوست و دشمن
و زهر و تریاق امتیاز خواهد کرد و درهمین حالت است دادن نامه های اعمال و ظهور عملهای نیک
و بد بصورتهای گوناگون و وزن اعمال و حساب نیکی و بدی و دیگر وقائع بسیار و منتهای
این حالت زندگانی دیگرست که اتم و اکمل از زندگانی این جهان است انتهی و مستحب است
که تصدق کرده شود از میت بعد از رفتن او از عالم تا هفت روز و تصدق از میت نفع میکند
او را بی خلاف میان اهل علم وارد شده است و دران احادیث صحیحه خصوصاً آب و بعضی
از علما گفته اند که نمیرسد بمیت مگر صدقه و دعا و در بعضی روایات آمده است که روح میت
می آید خانه خود را شب جمعه پس نظر میکند که تصدق میکنند از وی یا نه کذا ذکر الشیخ فی شرح المشکوة وقال المصنف
لا یکون علی المیت حسرة اکثر من یوم الجمعة فان روحه یاتی داره لیلة الجمعة و ینظر هل یتصدق
لاجله و هل یذکر بخیر فیری اثبابه قد لعبت زوجته و ماله قد تم بین ورثته فیکون هناک ذلیلا

الی الصباح ثم ینصرف خائبا اذا لم یذکره بشیء کذا فی روضة الصدور وفی زیارة القبور و در کنز
فارسی آورده به درستیکه ارواح مومنین بیایند در هر شب جمعه و روز جمعه و یوم عیدین و روز عاشورا
و شب برات پیش دروازه خانه‌های خود و آواز دهند هر یک از آنها با آواز غمگین که ای اهل و اولاد
و اقربای من رحمت کنید بر ما بالصدقه و یاد کنید ما را و فراموش مکنید ما یان را در غربت ما و
اندک حیله کردن ما در تنگی قبر و غم دراز و احتیاج سخت ما لیکن نزد شماست از آن ما بود اگر میدادیم
در راه خدا سوال نکرده شدیم ما از و شما میخورید و مینوشید و ما حساب کرده میشویم و حساب داده
میشویم و عذاب کرده میشویم اگر رحم نمیکنند پس باز میگردند ارواح ایشان گریه کنان و غمناک و میگویند ای
بار خدا نا امید گردان ایشان را از رحمت چنانکه نا امید داشتند ما یان را از دعا و صدقه و در
روضه آورده که بر در خانهای خود ایستاده میگویند آیا هست کسی که یاد کند ما یان را و
رحم کند بر ما آیا هست کسی که یاد کند غربت ما را و سختی و تنگی قبور ما را انتهی والسنة ان یتصدق
ولی المیت قبل مضی اللیلة الاولی بشیء مما یکون فان لم یجد شیئا فلیصل رکعتین یقرأ فی کل رکعة
فاتحة الکتاب و آیة الکرسی و سورة التکاثر عشر مرات فاذا فرغ قال اللهم صلیت هذه الصلوة
وتعلم ما اردت بهذا اللهم ابعث ثوابها الی قبر فلان المیت فان الله تعالی یبعث الیه ثوابا جزیلا
و نورا و حسنة و درجة و شفاعة وسئل الشیخ ابو حفص الکبیر ان الدعاء للمیت افضل ام الصدقة
فقال اذا کان علیه دین فالصدقة افضل من التطوع الا ان منفعة الصلوة یرجع الیه خاصة ومنفعة
الصدقة یرجع الیه والی غیره کذا فی روضة الصدور وفی زیارة القبور ذکر وفی مطالب المومنین ج
قال علیه السلام اَللَّیْلَةُ الْاُوْلٰی عَسِیْرَةٌ عَلَی الْمَیِّتِ فَتَصَدَّقُوْا لَهٗ وینبغی ان یواظب
علی الصدقة سبعة ایام وقیل اربعین فان المیت یتشوق الی بیته نقله فی شرح البرزخ بروایة ابن مالک
پس ازین روایات مشروعیت تصدق احیا از اموات با حفظ تخصیص ایام ثابت و متقرر شد
و فاتحه مردگان تا چهل روز بدر مره جایز گردید و تقرر و تعیین تاریخ سالیانه و ماهانه بپایه ثبوت
رسید و آنچه اکثر عوام بتاریخ چهلم چار پایی گسترانیده حافظ را تمام شب ایستاده داشته چیزی

قرائت میکنانند و وقت صبح سوخ اخراج میکنانند مخالف ممد و حدیث ست ازین رسم البته پرهیز کردن باید و حاصل این مسالہ این ست که بر بعض زمانی مکانی فضیلتی ثابت ست بر بعض دیگر اما فضیلت مکان مثل فضیلت مکه و مدینه زادهما الله تشریفا بر سائر مکان و مثل فضیلت بعضی از مساجد بر بعض دیگر کما بین فی موضعه اما فضیلت زمان مثل فضیلت بعضے از شهور بر بعض دیگر قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِيْ كِتَابِ اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ وَقَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلٰثَةٌ مُتَوَالِيَاتٌ ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَمُحَرَّمٌ وَرَجَبُ مُضَرَ الَّذِيْ بَيْنَ جُمَادٰى وَشَعْبَانَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلَا اِنَّ رَجَبَ شَهْرُ اللّٰهِ وَشَعْبَانَ شَهْرِيْ وَرَمَضَانَ شَهْرُ اُمَّتِيْ و مثل فضیلت بعض ایام بر بعض دیگر قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ اَيَّامٍ اَلْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيْهِنَّ اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ مِنْ هٰذِهِ الْاَيَّامِ يعنى بها عشر ذی الحجة وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ اَيَّامٍ اَحَبُّ اِلَى اللّٰهِ اَنْ يُتَعَبَّدَ لَهٗ فِيْهَا مِنْ عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ يَعْدِلُ صِيَامُ يَوْمٍ مِنْهَا بِصِيَامِ سَنَةٍ وَقِيَامُ كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْهَا بِقِيَامِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ رواه الترمذی وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صِيَامُ يَوْمِ عَاشُوْرَاءَ اَحْتَسِبُ عَلَى اللّٰهِ اَنْ يُكَفِّرَ السَّنَةَ الَّتِيْ قَبْلَهٗ رواه مسلم وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اَحْيَى اللَّيَالِيَ الْاَرْبَعَةَ وَجَبَتْ لَهٗ لَيْلَةُ الْبَرَاءَةِ وَلَيْلَةُ عَرَفَةَ وَلَيْلَةُ النَّحْرِ وَلَيْلَةُ الْفِطْرِ رواه ابن عساکر و اخرج احمد و الترمذی و البیهقی و ابن ابی الدنیا عن عمر قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوْتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اَوْ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ اِلَّا وَقَاهُ فِتْنَةَ الْقَبْرِ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُفْتَحُ اَبْوَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَيَوْمَ الْخَمِيْسِ فَيُغْفَرُ لِكُلِّ عَبْدٍ لَا يُشْرِكُ بِاللّٰهِ شَيْئًا الحدیث رواه مسلم و عن قتادة الانصاری رضی الله انه صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنْ صِيَامِ يَوْمِ الْاِثْنَيْنِ قَالَ ذٰلِكَ يَوْمٌ وُلِدْتُ فِيْهِ وَاُنْزِلَتْ عَلَيَّ فِيْهِ النُّبُوَّةُ وَجَاءَ فِي الْحَدِيْثِ مَا مِنْ شَيْءٍ بُدِئَ يَوْمَ الْاَرْبِعَاءِ اِلَّا وَقَدْ تَمَّ و مقرر بودن امام ابوحنیفه رح روز چهارشنبه را برای تعلیم متعلمین بموجب این حدیث بوده است کما نقله صاحب الهدایة

وخصوصاً اعراس مشایخ در ایام وفات ایشان از قبیل تعمدیست با حفظ تخصیص یوم بنظر
فضیلت آن یوم زیرا چه روزیکه واصل شده بجناب عزت وخطائر قدس امید داشته میشود که آن
روز از خیر برکت وثواب نیت زیاده تر از سائر ایام کما ذکرناه من ما ثبت من السنة فی ایام [illegible]
پس برین عمل هرگز اطلاق حرمت وبدعت سیئه نباید کرد وبر عاملان آن سخت گیری نباید آورد
بلکه به تسهیل پیش آمدن باید وراه تیسیر سپردن روی البخاری عن انس بن مالک عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال یَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا وَبَشِّرُوا وَلَا تُنَفِّرُوا وقال فَاِنَّمَا بُعِثْتُمْ
مُبَشِّرِیْنَ وَلَا تُبْعَثُوْا مُعَسِّرِیْنَ ایضا اِنَّ الَّذِیْنَ یُسْرٌ الحدیث انتهی ونیز امام ابن همام صاحب فتح القدیر
که یکی از اجله محدثین ست میگوید وَعَنْ عَائِشَةَ وَاَبِیْ هُرَیْرَةَ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمَا کَانَ اِذَا
اَرَادَ اَنْ یُّضَحِّیَ یَشْتَرِیْ کَبْشَیْنِ عَظِیْمَیْنِ سَمِیْنَیْنِ اَقْرَنَیْنِ اَمْلَحَیْنِ مَوْجُوْئَیْنِ فَیَذْبَحُ
اَحَدَهُمَا عَنْ اُمَّتِهٖ مِمَّنْ شَهِدَ لَهٗ بِالْبَلَاغِ وَشَهِدَ لَهٗ بِالتَّوْحِیْدِ ورواه الحاکم وابن ابی شیبة عن جابر
رضی الله عنه اَنَّهٗ عَلَیْهِ السَّلَامُ اَتٰی بِکَبْشَیْنِ الخ وکذا رواه اسحاق وابو یعلی فی مسندیهما
ایضا الدارقطنی فَقَدْ رُوِیَ هٰذَا عَنْ عِدَّةٍ مِّنَ الصَّحَابَةِ وَانْتَشَرَتْ مُخَرِّجُوْهُ وروی
الطبرانی اِنَّ رَجُلًا سَاَلَهٗ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ کَانَ لِیْ اَبَوَانِ اَبَرُّهُمَا حَالَ حَیَاتِهِمَا فَکَیْفَ
اَبَرُّهُمَا بَعْدَ مَوْتِهِمَا فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ اِنَّ مِنَ الْبِرِّ بَعْدَ الْمَوْتِ اَنْ تُصَلِّیَ
لَهُمَا مَعَ صَلٰوتِکَ وَاَنْ تَصُوْمَ لَهُمَا مَعَ صِیَامِکَ وما رواه ایضا عن عَلِیٍّ رضی الله
عنه علیه السلام قَالَ مَنْ مَرَّ عَلَی الْمَقَابِرِ وَقَرَءَ قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اِحْدٰی عَشَرَ مَرَّةً
ثُمَّ وَهَبَ اَجْرَهَا لِلْاَمْوَاتِ اُعْطِیَ مِنَ الْاَجْرِ بِعَدَدِ الْاَمْوَاتِ وما عن انس اَنَّهٗ
سَاَلَهٗ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنَّا نَتَصَدَّقُ عَنْ مَوْتَانَا وَنَحُجُّ عَنْهُمْ وَنَدْعُوْ
لَهُمْ فَهَلْ یَصِلُ ذٰلِکَ اِلَیْهِمْ فَقَالَ نَعَمْ اِنَّهٗ لَیَصِلُ اِلَیْهِمْ وَاِنَّهُمْ لَیَفْرَحُوْنَ بِهٖ
کَمَا یَفْرَحُ اَحَدُکُمْ بِالطَّبَقِ اِذَا اُهْدِیَ اِلَیْهِ رواه ابو حفص العکبری وعنه علیه السلام
اِقْرَءُوْا عَلٰی مَوْتَاکُمْ یٰسٓ رواه ابو داود فهذه الآثار وما قبلها وما فی السنة ایضا من نحوها

عن کثیر ترکناه لحال الطول یبلغ القدر المشترک بین الکل وهو ان من جعل شیأ من الصالحات لغیره نفعه الله به مبلغ التواتر وکذا ما فی کتاب الله تعالی من الامر بالدعاء للوالدین وباستغفار الملائکة للمؤمنین قال الله تعالی وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ ودوم دفن کردن چون اجزاء بدن تمامه یکجا میباشد علاقهٔ روح با بدن از راه نظر وعنایت بحال مے ماند وتوجه روح بزائرین وستانسین ومستفیدین بسهولت میشود که بسبب تعین مکان بدن گویا مکان روح هم متعین ست و آثار این عالم از صدقات وفاتحه ها وتلاوت قرآن مجید چون در آن بقعه که مدفن بدن اوست واقع شود بسهولت نافع میشود وکذا فی عزیزیه تفسیر سورهٔ عبس و در تکثیر طعام عاشورا بر عیال احادیث ضعیفه وارد گشته که بتعدد طرق جبر آن نقصان شده و حافظ زین الدین عراقی در امالی خود از طریق بیهقی آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مَنْ وَسَّعَ عَلَى عِيَالِهِ وَأَهْلِهِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَسَّعَ اللهُ عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهِ گفته که این حدیثی ست که در اسنادش لین ست نرمی ولیکن حسن ست بنا بر آنکه ابن حبان مر آنرا طریقی دیگر ست که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد ابن ناصر وظاهر کلام بیهقی در آن ست که حدیث توسعه حسن ست برای غیر ابن حبان نیز زیرا که روایت کرده است او را از طرق متعدده از جماعه صحابه مرفوعا وگفته که این اسانید اگرچه ضعیف ست لیکن چون ضم کرده شود بعض به بعض قوتی پیدا کند کذا فی الصواعق محرقه و ماثبت من السنة فی ایام السنة من تصنیف شیخ عبد الحق محقق دهلوی رحمة الله علیه انتهی و از کتاب اشباع الکلام فی جواز المولد والقیام من تصنیف مولانا محمد سلامة الله صدیقی بدایونی ثم الکانپوری جعل الجنة مثواه ثابت گردیده که رفتن بر قبور بعد سال یکروز معین کرده بسه صورت ست اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص یا دو شخص بغیر هیأت اجتماعیه مردم کثیر بر قبور محض بنا بر زیارت واستغفار روند این قدر از روی روایات صحیحه ثابت ست و در تفسیر در منثور نقل نموده که هر سال آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر مقابر میرفتند ودعای مغفرت اهل قبور مینمودند اینقدر ثابت ست ومستحب دوم آنکه

یعنی ہا اجتماعیہ مردم کثیر جمع شوند وختم کلام اللہ کنند وفاتحہ بر شیرینی یا طعام نمودہ تقسیم درمیان
حاضران نمایند این قسم معمول زمانہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وخلفاے راشدین نبودہ اگر کسے اینطور
بکند باک نیست زیراکہ درین قسم قبح نیست بلکہ فائدہ احیا واموات را حاصل میشود وسوم طور جمع شدن
بر قبور این ست کہ مردمان یکروز معین نمودہ ولباسہاے نفیس فاخرہ پوشیدہ ومثل روز عید
شادمان شدہ بر قبہا جمع شوند ورقص وغیرہ وسماع بامزامیر ودیگر بدعات ممنوعہ مثل سجود براے
قبور وطواف گردان قبور می نمایند این قسم حرام وممنوع بلکہ بعضے بحد کفر میرسند ونیز مولاناے
ممدوح درجواب سائلی کہ سوال از جواز عرس بزرگان نمودہ نوشتہ کہ زیارت وتبرک بقبور صالحین
وامداد ایشان باہداے ثواب تلاوت قرآن ودعاہاے خیر وتقسیم طعام وشیرینی امر مستحسن وخوب ست
باجماع علما وتعیین روز براے آن ست کہ آن مذکر انتقال ایشان میباشد از دار العمل بدار الثواب
والا ہر روز کہ این عمل واقع شود موجب فلاح ونجات ست وخلف را لازم ست کہ سلف خود را باین
نوع بر واحسان نماید چنانچہ در احادیث مذکور ست کہ ولد صالح یدعوا لہ وتلاوت قرآن واہداے
ثواب را عبادتی موقتی قرار دادن مبنی بر کمال بلادت وفرط جہل ست آری اگر کسے سجدہ وطواف
ودعا نحو یَا فُلَانُ اَفْعَلْ كَذَا بعمل آرد البتہ مشابہت یا عبدت الاوثان کردہ باشد
وچون چنین نیست پس چرا محل طعن باشد ونیز مولاناے ممدوح درجواب سائلی کہ استفسار از
مجلس محرم ومرثیہ خوانی نمودہ افادہ فرمودہ کہ در تمام سال دو مجلس در خانہ فقیر منعقد مے شود
مجلس ذکر مولود شریف ومجلس ذکر شہادت حسنین اول کہ مردم روز عاشورا یا یکدو روز پیش
ازین قریب چہار صد یا پانصد کس بلکہ قریب ہزار کس وزیادہ ازان فراہم می آیند ودرود میخوانند
بعد ازان کہ فقیر مے آید می نشیند وذکر فضائل حسنین کہ در حدیث شریف وارد شدہ دربیان
مے آید وانچہ در احادیث اخبار شہادت این بزرگان وتفصیل بعض حالات وبدمالی قاتل
ایشان وارد شدہ نیز بیان کردہ میشود ودرین ضمن بعض مرثیہ ہا از غیر مردم یعنے جن وپری کہ
حضرت ام سلمہ رض ودیگر صحابہ شنیدہ اند نیز مذکور کردہ مے شود وخوابہاے موحش کہ حضرت عباس

و دیگر صحابه دیده اند و دلالت بر فرط اندوه بر وح مبارک حضرت جناب رسالت مآب صلی الله
علیه وسلم میکنند مذکور میشود و بعد ازان ختم قرآن پنج آیه خوانده بر ماحضر فاتحه نموده می آید
و درین بین اگر شخصی خوش الحان سلام بخواند یا مرثیه شروع اکثر حضار مجلس این فقیر را هم رقت و بکا
لاحق میشود این ست قدریکه بعمل می آید پس اگر این چیزها نزد فقیر بهمین وضع که مذکور شد جائز نمی بود
اقدام بران اصلا نمی کرد باقیماند مجلس مولود شریف پس حالش این ست که بتاریخ دوازدهم شهر
ربیع الاول همین که مردم موافق معمول سابق فراهم شدند و درخواندن درود مشغول گشتند و
فقیر هم آید اولاً بعضی از احادیث فضائل آنحضرت صلی الله علیه وسلم مذکور میشود و بعد ازان
ذکر ولادت با سعادت و بندی از حال رضاع و حلیه شریف و بعضے از آثار که درین اوان ظهور
آمده بمعرض بیان می آید بعد بر ماحضر از طعام یا شیرینی فاتحه خوانده تقسیم آن بحاضرین مجلس میشود
و در لمعات نوشته اند که ازینجاست حفظ اعراس مشایخ و مواظبت بزیارت قبور ایشان والتزام
فاتحه خواندن و صدقه دادن برای ایشان و اعتنای تمام کردن بتعظیم آثار و اولاد منتسبان
ایشان انتهی و نیز مولانا شاه رفیع الدین در جواب سائلی رقم فرموده اند سوال بر سر قبر بزرگی
در سال هیچ آمدن و از روز وفات و عرس قرار دادن با وجودیکه زمان امر سیال غیر قارست
چه حکم دارد جواب زمان اگرچه سیال غیر قارست اما آنچه بان تقدیر کرده میشود زمان از روز
و شب و ماه و سال انهارا شرعًا و عرفًا دوره مقررست چون یک دوره تمام میشود باز از سر شروع میشود
و بهمین حساب رمضان الشهر صوم و حج الشهر ذی الحجه و همچنین شهور دیگر در دوره حکم اتحاد با نظیر او داده
میشود چنانچه در حدیث است که یهود عرض کردند در حضور جناب نبوت صلی الله علیه وسلم
که حق تعالی نجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون درین روز عاشورا کرده است برای
شکرانه روزه میگیریم جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم فرمودند اَنَا اَحَقُّ بِمُوْسٰی مِنْکُمْ
فَصَامَ یَوْمَ عَاشُوْرَاءَ وَاَمَرَ النَّاسَ بِصِیَامِهٖ و نیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را
وصیت کردند بصوم روزه دوشنبه فرمودند فِیْهِ وُلِدْتُ وَفِیْهِ اُنْزِلَ الْوَحْیُ عَلَیَّ وَفِیْهَا

و قیلۃ الاموات — بنابرین یاد کردن آن تاریخ و آن ماہ رسم مردم افتادہ و چون مردمان از جہان
به ممانعت این رسم گذشتہ اند ایشانرا انتظار بسوی ولد یا کسی دیگر از اقارب خود میباشد پس منع
انتظار آن فائدہ نیست معتد بہ ازین جوابات افادات آیات چند فائدہ مستنبط میشود اوّل آنکہ رفتن
مردم بہیأۃ اجتماعیہ و جمع شدن بر قبور بعد سال برای زیارت بزرگان و ختم قرآن کردن و فاتحہ
بر شیرینی یا طعام خواندہ و تقسیم آن نمودن این قسم اگرچہ معمول زمانہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و
خلفای راشدین نبودہ لیکن چون طور قبحی ندارد اگر کسی بعمل آرد باک نیست بلکہ بنابر اشتمال آن فائدہ
برای احیا و اموات طرفی از استحباب و استحسان خواہد داشت و نیز ازینجا متفرع میشود کہ نبودن
امرے از امور خیر در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و خلفای راشدین موجب عدم جواز و کراہت و
بدعت سیئہ بودنش نیست و این فائدہ مبنی بر ہمان قول امام شافعی علیہ الرحمۃ ہست کہ مختار امام نووی
وغیرہ علمای دین ست دوم آنکہ با وجودیکہ جواز و استحباب اجتماع مردم بر و بعرض اہدای ثواب
از خواندن قرآن و اطعام طعام و تقسیم شیرینی باقوال علما مستند کہ خودش صاحب تحفہ و مولانا
شاہ عبدالرحیم منجملہ آنہا باثبات رسیدہ معاملہ مکاشفہ ہم مؤید این ست کہ درچنین روز اجتماع
ارواح دوستان در عالم برزخ ہم میشود و پس امداد بدعا و ختم و طعام بدعتی مباح ست و وجہ
قبح ندارد کما مر فی التصریح بہ التعیین من مولانا رفیع الدین و بر تصریح مولانا ے
ممدوح موقوف نیست دیگر بزرگان مثل شیخ عبدالحق محدث دہلوی و غیر آن نیز بہمین راہ رفتہ اند و
حکم اتحاد نظیر در دو تہ روز و ماہ و سال در عباراتیکہ سابق از رسالہ سیوطی منقول شد نیز مستفاد
است و ہرگاہ از تخریج ابن دحیہ ذکر ولادت با کرامت و قرائت و استماع آنحضرت علیہ الصلوۃ والتحیۃ
و دعاہای خیر برای ذاکر بمعرض ثبوت میرسد بازا عادۂ این تقریر ممدوح و مقبول است کہ منہل خیرات
و معدن حسنات ست تشبیہ بحکم کنہیا دادن بے تکلف باب جہنم بر روی خود کشادن ست علاوہ
تشبیہ در اعمال و افعال با فرق ضالہ مطلقاً ممنوع شرعی نیست والا اکثری از اعمال دینیہ
کہ خالی از فی الجملہ مشابہت نیستند جائز نباشند بلکہ مراد از تشبیہ ممنوع مشابہت در امر مذموم ست

ونیز منظور فاعل فعل قصد مشابہت باو مر ممنوع باشد و آنچہ گفتیم مصرح در کتب معتمدہ ہست
چنانچہ در درمختار ذیل باب ما یفسد الصلوٰۃ و یکرہ فیہا در جواز قرات قرآن در نماز از مصحف
مرقوم ست وَجَوَّزَہُ الشَّافِعِیُّ بِلَا کَرَاھَۃٍ وَھُمَا بِھَا لِلتَّشَبُّہِ بِاَھْلِ الْکِتَابِ اَیْ اِنْ
قُصِدَ فَاِنَّ التَّشَبُّہَ بِھِمْ لَا یُکْرَہُ فِیْ کُلِّ شَیْءٍ بَلْ فِی الْمَذْمُوْمِ وَفِیْمَا یُقْصَدُ بِہٖ
التَّشَبُّہُ کَمَا فِی الْبَحْرِ انتہی و در طحطاوی نقل عبارت بحر نمودہ آن این ست قَالَ فِی الْبَحْرِ ثُمَّ
اِعْلَمْ اَنَّ التَّشَبُّہَ بِاَھْلِ الْکِتَابِ لَا یُکْرَہُ فِیْ کُلِّ شَیْءٍ فَاِنَّا نَاْکُلُ وَنَشْرَبُ
کَمَا یَفْعَلُوْنَ اِنَّمَا الْحَرَامُ التَّشَبُّہُ فِیْمَا کَانَ مَذْمُوْمًا وَفِیْمَا یُقْصَدُ بِہِ التَّشَبُّہُ

فصل فی جواز الفاتحۃ المرسومۃ

بدانکہ بعض بیان این مدعا در صدر فصل عرس رقم ثبت یافت و مولوی رفیع الدین موصوف
بمقدمہ تخصیصات استفتا درج کردہ اند کہ فاتحہ و طعام کہ بے شبہ از مستحسنات ست و تخصیص کہ
فعل مخصص ست باختیار اوست باعث منع نمی تواند شد این تخصیصات از قسم عرف و عادت
اند کہ بمصالح خاصہ ابتداً بظہور آمدہ رفتہ رفتہ شیوع یافتہ مثل کھچڑہ در فاتحہ امام حسین
علیہ السلام و توشہ در فاتحہ شیخ عبد الحق و غیر ذلک کہ صاحب قنیہ و درمختار تصریح کردہ
و در جامع الاوراد نوشتہ اگر بر طعام فاتحہ کردہ بفقرا بدہد خواہ در حالت حیات و خواہ
بعد مردن او البتہ ثواب میرسد انتہی و ترتیب فاتحہ ختم قرآن برائے ایصال ثواب بمردگان
درین جامع الاوراد باین طور نوشتہ کہ چون ختم قرآن کند اول پنج آیت خواندہ دست
برائے فاتحہ بردارد و ثواب ختم بارواح ہر کہ بخواہد بطفیل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہ بخشد
انتہی و بالجملہ ہمراہ صدقہ مالی مانند اشیائے ماکول و مشروب بجہت فضیلت و مزید ثواب صدقہ
بدنی را مثل قرارت آیت و سورہ قرآن مجید مانند آیت اِنِّیْ وَجَّھْتُ وَجْھِیَ الْاٰیَۃَ و سورہ
اخلاص و سورہ فاتحہ باورد و ضم کردن و اشیای صدقہ را پیش آوردہ قبل تقسیم و خوردن
آن بہ نیت ایصال ثواب بنام کسے از احیا و اموات دست بمناجات بارے تعالے

بدعای آنحضرت برداشته اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ هٰذِهِ مِنْ فُلَانٍ گفتن و بر دو دست بعد دعا بر چهره مالیدن چنانچه این کیفیت
در فاتحه مروّجه و یا رائج است خاص طریقهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و جماعهٔ صحابی و سائر امت آنحضرت است
چنانچه در حدیث صحیح صدقهٔ قربانی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم قبل تصرفات صدقه در رسانیدن ثواب آن دو آیت
قرآن مجید خوانده آیت إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
و آیت إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ
أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ و نیز آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطرف چیز صدقه اشارت نموده
میفرموده اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ هٰذِهِ مِنْ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ذکره فی تیسیر الاصول و شرح المشکوٰة
و گاهی آنحضرت چیز صدقه در دست گرفته دعا فرمودی چنانچه در شمائل ترمذی آمده و عَنْ
أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ كَانَ النَّاسُ إِذَا رَأَوْا أَوَّلَ الثَّمَرِ جَاءُوا بِهِ إِلَى النَّبِيِّ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا أَخَذَهُ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي ثِمَارِنَا
و مردمان جهت خیر و برکت و دعای آنحضرت چیزها از قسم اطعمه پیش آن سرور صلی الله علیه وسلم
می آوردند و آن سرور بر وی دعا خوانده میدمیدند و نیز آنحضرت اطعمه را پیش خود طلبیده جمع
نموده جهت خیر و برکت دعا خوانده میدمیدی و بر مصدق یعنی دهنده صدقه دعا خواستی و هر که میوه
نو جهت خیر و برکت پیش آنحضرت آوردی در دست گرفته دعا خواندی و همچنین آنحضرت
اشیای خوردنی هر قسم پیش خود نهاده و جمع ساخته بر وی دعا میکردی و بر وی میدمیدی چنانچه در
مشکوٰة در باب المعجزات بروایت ابوهریره آورده خلاصهٔ مضمونش اینکه عمر رضی الله عنه
گفت یا رسول الله از هر کس چیز خوردنی طلب کنید آنحضرت طلب کرد چیز خوردنی را از هر یکی یکی
آورد قرصهٔ یعنی دانه مقدار مشتی و دیگری آورد و یک کف خرما و دیگری آورد پارهٔ نان تا که فراهم آمد
بر نطع پس دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم و برداشتن دست وقت مناجات و بعد فراغت
از مناجات بر رخساره مالیدن ادب و سنت است فی المشکوٰة فِي بَابِ الدَّعَوَاتِ عَنِ السَّائِبِ بْنِ
يَزِيدَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا دَعَا فَرَفَعَ يَدَيْهِ مَسَحَ

وجوهها بیده رواه البیهقی وعن عمر رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رفع یدیه فی الدعاء لم یحطهما حتی یمسح بهما وجهه رواه الترمذی وعن سلمان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ربکم حیی کریم یستحیی من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یردهما صفرا رواه الترمذی وابوداود والبیهقی فی الدعوات الکبیر وعن مالک بن یسار رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سألتم الله فاسألوه ببطون اکفکم ولا تسألوه بظهورها وفی روایة ابن عباس رضی الله عنه قال سلوا ببطون اکفکم ولا تسألوه بظهورها فاذا فرغتم فامسحوا بها وجوهکم رواه ابوداود اورده هذه الاحادیث فی المشکوٰة فی کتاب الدعوات پس ازین بیان ثابت شد که اشیای صدقه را پیش آورده وجمع ساخته قبل خوردن وتقسیم آن بجهت مزید ثواب وبرکت بروی دعا خواندن ودمیدن وثوابش را بکسی از اموات واحیا بخشیدن عین سنت فعلی آن سرور آمد وتارک سنت نبوی ست خوردن این قسم صدقه اغنیا وفقرا هردو را درست کذا فی زبدة النصائح انتهی

فصل فی زیارة القبور

بدانکه در صدر باب استمداد بعض بیان زیارت قبور مع ذکر فوائد آن رقم ثبت یافت باقی ماند بیان اداب زیارت وسلام براهل قبور وآنچه خوانده شود وقت زیارت از آیات وسور قرآن وغیر آن از ادعیه پس ازجمله آداب زیارت ست که روے بجانب قبر وپشت بجانب قبله مقابل روی میت بایستد وسلام دهد ومسح نکند قبر را بدست وبوسه ندهد انرا ومنحنی نشود ورو بر خاک نمالد که این عادت نصاری ست وواجب ست احترام میت نزد زیارت وی خصوصا صالحان ومراعات ادب بقدر مراتب ایشان چنانچه درحالت حیات ایشان بود زیراکه صالحان را مدد وبلیغ ست مر زیارت کنندگان خود را باندازه ادب ایشان ودر بعض روایات فقهیه بوسه دادن قبر پدر ومادر را نیز آمده ست کذا فی شرح المشکوٰة للشیخ ودر مطالب المؤمنین نوشته ست ولا باس بتقبیل قبر والدیه الخ وفی دستور القضاة من الملتقط وان کان

قبر عبد صالح ویکرہ آن یطوف حولہ ثلث مرات فصل ذلک کذا فی خزانۃ الروایات و ذاد للبیب
و وسیلۃ القلوب و در مطالب و محک الطالبین نوشتہ اما طواف گور صالح ستہ بار رواست
انتہی و مسائل تقبیل روضۃ الاولیا با لتفصیل در قول الجمیل ثبت رقم پذیرفتہ من شاء التفصیل
فلیرجع الیہ اما سلام کردن باہل قبور پس در لفظ آن اختلاف روایات ست ففی بعض الاحادیث
کَانَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ یُعَلِّمُھُمْ اِذَا خَرَجُوْا اِلَی الْمَقَابِرِ اَلسَّلَامُ
عَلَیْکُمْ اَھْلَ الدِّیَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُسْلِمِیْنَ وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰہُ بِکُمْ لَلَاحِقُوْنَ
نَسْاَلُ اللّٰہَ لَنَا وَلَکُمُ الْعَافِیَۃَ رواہ مسلم عن بریدۃ وفی بعض الاحادیث مَرَّ النَّبِیُّ
صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ بِقُبُوْرِ الْمَدِیْنَۃِ فَاَقْبَلَ عَلَیْھِمْ بِوَجْھِہٖ فَقَالَ اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ
یَا اَھْلَ الْقُبُوْرِ یَغْفِرُ اللّٰہُ لَنَا وَلَکُمْ اَنْتُمْ سَلَفُنَا وَنَحْنُ بِالْاَثَرِ رواہ الترمذی
عن ابن عباس وردھا فی المشکوۃ غیر ذٰلک من الاحادیث اما خواندن چیزی وقت
زیارت پس بدانکہ قرارت قرآن نزد قبر مکروہ ست نزد ابو حنیفہ رح و نزد محمد رح مکروہ نیست
و صدر الشہید کہ یکی از مشایخ حنیفہ ست بقول محمد اخذ کردہ و فتوی ہم برین ست و شیخ امام محمد
بن الفضل گفتہ کہ مکروہ قرارت قرآن بجہر ست اما مخافت لا باس بہ ست اگرچہ ختم کنند واز
شیخ محمد بن ابراہیم آمدہ کہ بخواند سورہ تبارک الذی بلند یا پست و فرقے نیست درمیان جہر
و مخافت در ظاہر روایت از جہت ورود اثر بدان و نقل کردہ شدہ ست از شیخ ابی بکر بن
سعد کہ مستحب ست نزد زیارت قبور خواندن سورہ اخلاص ہفت بار و ببخشد ثواب انرا برائے
میت و اصح آن ست کہ میرسد بمیت و در بعض روایات آمدہ کہ بخواند ایستادہ یازدہ بار
قُلْ ھُوَ اللّٰہُ اَحَدٌ بعد ازان بنشنید کذا فی شرح المشکوۃ للشیخ وفی مطالب المومنین و
حکی عن ابی بکر بن سعد انہ قال المستحب عند زیارۃ قراءۃ سورۃ اخلاص سبع قرات فانہ بلغنی
ان من قراھا سبع قرات ان کان ذلک المیت غیر مغفور یغفر لہ وان کان مغفورا غفر لھذا القاری
و وہب ثوابہ للمیت کذا فی استحسان المحیط وفی الدر المختار وفی الحدیث مَنْ قَرَاَ الْاِخْلَاصَ

أَحَدَ عَشَرَ مَرَّةً ثُمَّ وَهَبَ أَجْرَهَا لِلْأَمْوَاتِ أُعْطِيَ مِنَ الْأَجْرِ بِعَدَدِ الْأَمْوَاتِ
انتهى قوله مَنْ قَرَأَ الْإِخْلَاصَ ظاهره وان لم يمر بالاموات كان في بيته طحطاوی
ويقرأ سورة يس ورد مختار لِمَا وَرَدَ مَنْ دَخَلَ الْمَقَابِرَ فَقَرَأَ سُورَةَ يٰسٓ خَفَّفَ اللّٰهُ
عَنْهُمْ يَوْمَئِذٍ وَكَانَ لَهُ بِعَدَدِ مَنْ فِيهَا حَسَنَاتٌ بحر وَرُوِيَ عَنْ أَنَسٍ خَادِمِ رَسُولِ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا قَرَأَ الْمُؤْمِنُ
آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَجَعَلَ ثَوَابَهَا لِأَهْلِ الْقُبُورِ أَدْخَلَ اللّٰهُ تَعَالَى فِي كُلِّ قَبْرٍ مِنَ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ نُورًا وَوَسَّعَ عَلَيْهِمْ مَضَاجِعَهُمْ وَأَعْطَى اللّٰهُ لِلْقَارِئِ ثَوَابَ سِتِّينَ نَبِيًّا
وَرَفَعَ لَهُ بِكُلِّ مَيِّتٍ دَرَجَةً وَكَتَبَ لَهُ بِكُلِّ مَيِّتٍ عَشَرَ حَسَنَاتٍ ذكره القرطبي
في تذكرته ونقله امير غني في شرح صلوة ابن مشيش قال وظاهره ولو كان في بيته وفضل مولانا
لا يحصره طحاوی وحكي أَنَّ وَاحِدًا مِنَ السَّلَفِ كَانَ إِذَا مَرَّ عَلَى الْمَقْبَرَةِ يَقُولُ اللّٰهُمَّ
آنِسْ وَحْشَتَهُمْ وَآمِنْ رَوْعَتَهُمْ وَارْحَمْ غُرْبَتَهُمْ وَتَجَاوَزْ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ وَتَقَبَّلْ حَسَنَاتِهِمْ
ثُمَّ تَرَكَ عَلَيْهَا يَوْمًا وَنَسِيَ هذا الدعاء فرأى مِنْ لَيْلَتِهِ ان اهل القبور قالوا نسينا بدعائك
ونحن نستأنس به فاوجب على نفسه ان ياتيهم كل يوم ويدعو لهم
كذا في مطالب المومنين وزيارت روز جمعه فاضلتر ست از روزهاے دیگر خصوصا در اول روز
جمعه وهمین ست متعارف در حرمین شریفین زادهما الله تعظيما وتشريفا بیرون مے آیند در اول
روز جمعه بمعلا وبقیع براے زیارت ودر روایات آمده ست که دانده مے شود براے میت در
روز جمعه علم وادراک بیشتر از آنچه داده مے شود در روزهای دیگر تا اینکه میشناسد زائر را بیشتر
از روزهای دیگر وآنچه مشهور شده وهست در دیار ما در زمانه ما من منع زیارت روز جمعه آنرا
که دران نقل میکنند اصلی صحیح ندارد وکذا في شرح المشكوة الشيخ وعن محمد بن النعمان يرفع الحديث
الى النبي صلى الله عليه وسلم قال من زار قبر ابويه او احدهما في كل جمعة غفر له
وكتب برا رواه البيهقي في شعب الايمان مرسلا ومکروه ست پیش کردن تعین روز بے ضرورت

كذا فى شرح المشكوة للشيخ و مکروه است نشستن بر قبور عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لان يجلس احدكم على جمرة فتحرق ثيابه فتخلص الى جلده خير له من ان يجلس على قبرٍ رواه مسلم وعن عمرو بن حزمٍ قال رأنى النبى صلى الله عليه وسلم متكئاً على قبرٍ فقال توذ صاحب هذا القبر اولا توذه رواه احمد ورفتاوی عالمگیریہ از تبیین نقل کرده ويكره ان يبنى على القبر او يقعد وينام عليه او يوطأ عليه او يقضى حاجة الانسان من بول او غائط الخ بدانکہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ابتدا نہی کرده بود از زیارت قبور و در آخر رخصت کرده فرموده بودم من که نہی میکردم شمارا از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث بی رغبتی در دنیا و یاد دهنده است آخرت را و این مردان راست اما زنان را بعض گویند که باقی ست بر نہی سابق و ایشان را بیرون آمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا بزیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و در احادیث لعنت واقع شده بر زنانیکه بزیارت قبور برآیند و بعضے برآنند که این منع و لعنت در اوّل بود بعد از رخصت زنان نیز داخل اند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان ست و در حدیث مسلم آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزیارت مادر خود آمد و بگریست و دیگران را نیز بگریه درآورد و فرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذون ندادند و طلب زیارت کردم و ماذون شدم و فرمود که زیارت کنید قبور را که مذکر موت ست و گفته اند که حضرت حق سبحانه تعالے زنده گردانید مادر و پدر آنحضرت صلی الله علیه وسلم را ایمان آوردند بوے پس از آن بمیرانید و بعض این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته که قصه زیارت و منع از استغفار پیش از این بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه بر جمیع آبای وی صلی الله علیه وسلم تا آدم علیه السلام ذکره الشیخ فی شرح سفر السعادت و مثله فی شرح المشکوة انتهی

فصل فى رفع البناء على القبر

بدانکه در رسالہ بنا پختہ کردن بر قبر اختلاف علماست فی العالمگیریة ولا یجصص القبر ویکرہ ان یبنی
علی القبر الخ وفی الدر المختار ولا یجصص ولا یطین ولا یرفع علیه بناء وقیل لا باس به وهو المختار کما فی
کراهیة السراجیة الخ وفی الطحطاوی وینبغی تقیید الجواز علی هذا القول بما اذا کان من مال حلال ولم
یقصد به الزینة والتفاخر والافلاطیة فی الحرمة کما یفعل الآن من بناء الاحجار الرخام المذهبة وفی
الشرنبلالیة عن البرهان یحرم البناء علیه للزینة ویکرہ للاحکام بعد الدفن لا الدفن فی مکان بنی فیه
قبله ویعلم القبر بعلامة ابو السعود انتهی واذا خربت القبور فلا باس بتطیینها تاتارخانیه وهو الاصح
وعلیه الفتوی جواهر الاخلاطی ذکرہ فی العالمگیریة پس از عبارت درمختار ثابت شد کہ تجصیص قبر
یعنی پختہ کردن آن وتطیین آن وبروی بنا بلند کردن بقول بعض لا باس است وهمین قول
مختار است وانچہ شیخ عبد الحق محقق دهلوی در شرح سفر السعادت نوشتہ موید مختار صاحب در
مختار است وآن حق است ونص عبارت شیخ در شرح سفر السعادت اینکہ انچہ مصنف ذکر کردہ
حق است واحادیث صحیحہ درین باب وارد واصل سنت در زمان نبوت وخلفاے راشدین
وصحابہ همین بود ولیکن بعد ازان این تکلفات در مقابر پیدا شد ومفاخرت ومباهات بدان
راہ یافتہ ودر آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر وترویج مشاهد
ومقابر مشایخ وعظما دیدہ چیزها افزودند تا ازانجا ابهت وشوکت اهل اسلام وارباب
صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان کہ اعدای دین از هنود وکفار بسیار اند وترویج
واعلای شان این مقامات باعث رعب وانقیاد ایشان است وبسا اعمال وافعال واوضاع کہ در زمان
سلف از مکروهات بودہ ودر آخر زمان از مستحسنات گشتہ واگر جهال وعوام چیزے کنند تقیید کہ ارواح
بزرگان ازان راضی نخواهد بود وساحت کمال ودیانت ایشان منزہ است ازان ودفن در جوار
قبور صلحا وحضور وشهود در ساحت عزت ایشان موجب برکت ونورانیت وصفاست انتهی

قد استتب تالیف الکتاب بعون الملک الوهاب افتتاح الشجرة واسماء السلاسل
الکرام رضی الله تعالی عنهم ورضوا عنه یا اله العالمین خالق الاولین والآخرین

بحق سید المرسلین امتنا علی حب حبیبک الاحمد ن المجتبی ومحمد ن المصطفی
صلی الله علیہ والہ وسلم وعلی حب محبوبک الحضرۃ الغوث الاعظم وقطب العالم
محی الشریعۃ امام الطریقۃ بمقتدی الحقیقۃ الہادی الی المعرفۃ سید الاولیاء
نائب سناب الانبیاء الذی ترقی عن مقام وراء الوراء الی مقام الاخر میران محی الدین
سید عبد القادر الجیلانی البغدادی الحسنی الحسینی علی نبینا وعلیہ الصلوۃ
والسلام واحشرنا علی الملۃ المہدیۃ وحب الحضرۃ الغوثیۃ بتوسل حضرات
المشائخ القادریۃ العالیۃ امین ثم امین علی عبد القادر شمس القادری عفی عنہ مرشد علی
القادری المتخلص بعاصی تلقن عن ابیہ وشیخہ سیدہ ومولاہ قطب الوقت
الغوث فی المرتبۃ عالم العلوم العقلی والنقلی سید شاہ مہر علی القادری البغداد
اصلا والمیلی فوری مولدا الذی استفاض بالفیض الروحی من الحضرۃ الغوثیۃ
وجاذہ ابوہ ببیعۃ کل واحد من ارباب الطوائق الاربعۃ القادریۃ والچشتیۃ
والنقشبندیۃ والسہروردیۃ وتلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ طفیل علی
القادری الذی استفاض بالفیض الروحی والجسمی من عمہ سید شاہ ذاکر علی
القادری ومن ابن عمہ سید شاہ غلام حسین القادری وتلقن عن ابیہ
وشیخہ سید شاہ روشن علی القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ مولانا
شیخ عبد القادر عرف شاہ عبد اللہ الجیلانی القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ
مولانا شیخ معشوق اللہ القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ مولانا ہبۃ اللہ القادری
تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ مولانا شیخ احمد القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ
عبد الجلیل القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ ابراہیم القادری تلقن عن
ابیہ وشیخہ سید شاہ شرف الدین القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ
اسحق الثانی القادری تلقن عن ابیہ وشیخہ سید شاہ قاسم الدین القادری

تلقن عن ابیه وشیخه سید شاہ علاء الدین القادری تلقن عن ابیه وشیخه
سید شاہ بدر الدین القادری تلقن عن ابیه وشیخه سید شاہ شہاب الدین
القادری تلقن عن ابیه وشیخه سید شاہ احمد الثالث القادری تلقن عن ابیه
وشیخه قاضی القضاۃ مولانا سید شاہ شمس الدین شیخ ابی صالح نصر القادری
تلقن عن ابیه وشیخه الحافظ ومولانا تاج الدین غوث الآفاق سید شاہ
ابی بکر عبد الرزاق القادری تلقن عن ابیه وشیخه امام الشریعة والطریقة
والحقیقة والمعرفة مالک رقاب اولیاء اللہ تعالیٰ حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی
سید محی الدین شیخ عبد القادر الجیلانی الحسنی الحسینی علی نبینا وعلیه
الصلوٰۃ والسلام تلقن عن ابیه وشیخه سید شاہ ابی صالح موسی تلقن عن ابیه
وشیخه سید شاہ عبد اللہ جیلی تلقن عن ابیه وشیخه سید شاہ یحییٰ زاہد تلقن عن
ابیه وشیخه سید شاہ محمد تلقن عن ابیه وشیخه سید شاہ داؤد تلقن عن ابیه
وشیخه سید شاہ موسیٰ ثانی تلقن عن ابیه وشیخه سید شاہ عبد اللہ ثانی
تلقن عن ابیه وشیخه سید شاہ موسیٰ الجون تلقن عن ابیه وشیخه سید شاہ
عبد اللہ محض تلقن عن ابیه وشیخه امیر المومنین حضرت امام حسن المثنیٰ
تلقن عن ابیه وشیخه امیر المومنین حضرت امام حسن علیه السلام تلقن عن ابیه
وشیخه حضرت امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی بن ابیطالب کرم اللہ وجهه تلقن
عن ابن عمه سید المرسلین خاتم النبیین احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیه
وعلی آله واصحابه وذریاته واولیاء امته الی یوم التناد تمت الشجرة القادریة

حبذا قومی که دید حق بود دیدار شان	خو با شد در شهود سر غیب بیدار شان
جمله در کهف فنا از هستی خود خفته‌اند	لیکه پندارند خواب آلودگان بیدار شان
گرچه اندا نید خورشید جمال خود بگل	مشرق و مغرب گرفته پرتو انوار شان

اندخدا خواهند تصرفات خود در ذات او	این بود ساعت بساعت سر استغفار شان
ریخته باران عرفان از سحاب مکرمت	شسته نقش حرف غیر از صفحه پندار شان
هر یکی را باخود از سوداے دل بازارها	ز آتش شوق محبت گرمی بازار شان
یکدم از نظر در و دیوار شان نشکیبهاست	صد کشایش اندرو صد بستی از دیوار شان
کار شان جز نفی ذات و وصف و فعل خویش نیست	ای خدا چه بود که جامی را کنی در کار شان

خاتمه در بیان شواهد اثبات تعظیم ماثر قدم شریف حضرت سرور الانبیا سلطان الاصفیا روح الارواح دو عالم شفیع حضرت آدم شفیع المذنبین خاتم النبیین احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه وآله واصحابه وسلم منقول از نمیقه انیقه واقف عالم علم عقلی ونقلی واقف راه خفی وجلی عاشق ازلی مولوی احسان علی الحنفی القادری السالاری مرشدآبادی که بخدمت فیض درجت مرشد ارشد خود پیر دستگیر غوث وقت قطب درجت خلاصه اولیای متقدمین زبده اصفیاے متاخرین امجد اولاد غوث الثقلین اکرم احفاد سید الکونین مظهر اسرار خفی وجلی غوث ازلی مولانا مولوی سید شاه مهر علی القادری الجیلانی الحسنی الحسینی رضی الله تعالے عنه وعن جمیع الاولیاء الصالحین بمعرض تحریر آورده بودند اینکه

قبله جان وجهان هادی دوران مرشد کامل ودلهای زنگ آلوده را صیقل حلال مشکلات و کشاف معضلات لازال ظلال افضالکم علی رؤسنا وعینینا بعد بجاآوری شرائط غلامی بعرض غلامان معلی میرساند که درود شرف مورود کرامت نامه ملازمان معلی بنام این ذره خاکپاے غلام غلامان اعلی سبب عزت وافتخار گردید وتارک فخر واعتبارم را بهفتم فلک رسانید خداوند تعالی مقربان جناب عالی را با بندگان دور افتاده همواره برچار بالش کرامت وافاضت صحیح وسالم دارد وعلی الفور علی خلاف عادت معهوده واطوار مقرره باز دولت لثم قدم مبارک جناب مقدس در همابین ارزانی فرمایاد غلام ابدی الحقی بنده زاده بابا میان ابوطاهر سلمه الله تعالی و شفاه از صبح عید الضحی تا این زمان که عرصه بیست روز است بعروض عارضه سوء الهضمی و نفخ

وجع شکم و هزال بدن و بے رغبتی غذا مبتلا بوده اند و اندرینحال ابے موصوف حال همه ابتر و دلهاے
ما بندگان محض مشوش و مکدر ہست امیدوارم که براے میان موصوف انچه که مرض نفخ و درد شکم
ایشان راکه بمجرد خوردن طعام حادث میشود دافع و هزال و لاغری بدن و بی رغبتی غذا را سافع شود
عنایت فرمودن و نیز درینباب توجه خاص برین بنده معتقد ازلی مبذول داشتن مرعی گردد
مرشدنا در باب جواز و وجوب تعظیم نقش قدم مشرف و مکرم جناب رسولنا صلی الله علیه وسلم انچه
که از شرف مطالعه کتب محققین که جامع شریعت و طریقت اند وز تاییدات روحانی و توجهات
کیمیا اثر آن آسمان تحقیقات و نوبه تدقیقات این غلام ابدی را حسب استعداد ناقص حاصل
شده عرض میکنم بیمکه کسیکه بر صراط حق و جادۀ راست ثابت قدم ست قدم در راه انکار این
مسائل نمیتواند نهاد زیراچه این نقش نقش قدم کرام جنابی ست که اگر ذره در مراعات تعظیم و اجلال
آنجناب و منتسبات آنجناب صلی الله علیه وسلم از کسے فتوری و قصوری بظهور آید هر آئینه این
بی ادبی موجب حبط اعمال و سلب ایمان او گردد والعیاذ بالله منه خلاصه تحقیق این مسائل مبنی
بر چند مقدمات ست اول آنکه نقشے و اثری که بچیزے منسوب ست در نفس الامر این نسبت و
انتساب واقع بود یعنی آن نقش و اثر با وجود فرود آمدن آن چیز در شے دیگر مثل تخت و حجر و غیر آن وجود
گیرد چنانچه احجار قدم شریف آن سرور بود که در احجار صلبه مثل موم فرو میرفت یا اندر آمدن آن
چیز بر سطوح الواح منطبع گردد یا کسی آن نقش را بر طبق سماع اخبار که مفید یقین باشد مثل اخبار
صحاح یا حسان بر قراطیس یا غیره مرتسم ساخته باشد ثانی آنکه فضیلت و شرافت چیزیکه این نقش
و اثر با و منسوب ست ثابت و متحقق باشد ثالث آنکه شرافت اشیا مستلزم شرافت آثار و نقوش
آن اشیا بوده است مثل آثار نبوی صلی الله علیه وسلم چنانچه مذکور ست بجذب القلوب در باب
زیارت روضه مطهره و مشرفه علی صاحبها الصلوة والتحیة زیارت مسجد قبا و دیگر مساجد و آبار
و اماکن و سائر آثار سید الانبیا صلی الله علیه وسلم غنیمت شمارد چه هر ثبتیکه در آن سخن میرود
اگر مطابق نفس الامر ست حسب منقوق فصاله مقدمه اولی یعنی یا اثر قدم شریف ست یا کسی آنرا

مطابق علیه شریف که از صحاح یا حسان بپایه ثبوت رسیده است مرتسم ساخته است البته تعظیم
واکرام آن واجب ست و اہانت واستخفاف آن حرام زیراچه جمیع اعضای شریفه و مجاورات
آن مثل لباس ولحیه وشعر مبارک آن حضرت صلی الله علیه وسلم وغیره واجب التعظیم لازم التکریم
اند واہانت واستخفاف آن کفرست کما فی البزازیة من صغر شعر النبی علیه السلام استخفافا
واهانة فکفر لاخلاف فیه کذا فی الشفاء للقاضی عیاض علیه الرحمة من سب النبی
اوعابه اولحق به نقصا فی نفسه او فی عضو من اعضائه او فی دینه او خصلة
من خصاله فهو کافر لایقبل توبته ہرگاه عظمت وشرافت اعضای شریفه آنجناب از کتب
معتبره ثابت واستخفاف واہانت آن موجب کفر گردد پس بظهور صحت مقدمه ثانیه ثابته
بمقتضای مقدمه ثالثه که استلزام وتلازم است چگونه شرافت وفضیلت بآثار ونقوش
آن ہمه اعضای واجب التکریم لازم نخواهد آمد زیراچه تعظیم آثارات آن سرور وتبرک بنقوش
بعض اعضای شریفه آن حضرت صلی الله علیه وسلم که بمدینه منوره موجود وزیارتگاه ہمه
مردم نزدیک ودور اند ثابت ست کما فی **جذب القلوب المذکور للشیخ**
الدهلوی رحمه در باب نهم در ذکر مسجد بنی ظفر سطری میگوید که در حجره که در جانب قبله
این مسجد ست سنگها ست که بروی آثارست میگویند که آن اثر حافر بغله آنحضرت ست وبرسنگ
مانند اثر مرفق واقع ست گویند که آن حضرت بروی تکیه فرموده ومرفق مبارک بروی نهاده و
برسنگ دیگر آثار اصابع ست ومردم همه اینها تبرک میجویند وهمچنین تعظیم وتکریم جمیع آثارات منسوبات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل زیارت آبار سبعه متبرکه نبویه وزیارت نقش حافر بغله ونقش مرفق
مبارک واصابع مقدس که بمدینه شریفه ماثور ومشهور اند وتعظیم وتقبیل حجر یکه ثنایای مبارک
آن سرور را حین محاربت جبل احد مساس کرده وآنرا بقرب جبل مذکور اندرون قبه که مشهور
بقبة الثنایاست بدیواری نشانیده اند وهمچنین زیارت حجر متکا که تکیه گاه آنحضرت واثر مرفق
مبارک وی درآن نیز موجود ست وحجر متکلم که با آنحضرت کلام کرده واین هر دو بمکه معظمه موجود

ومشهور اند پیش اہل حرمین الشریفین زادہما اللہ شرفا از علما وزہاد قدیما وحدیثا از ہمان کتاب وکتب مناسک مذاہب اربعۂ حقہ ثابت ومتوارث ست زیرا چہ شرافت وفضیلت اشیا گاہی باعتبار نفس ذات آن اشیا قطع نظر از امور خارجیۂ آن میباشد مثل شرافت حضرات انبیا واعضای شریفۂ آنہا علیہم السلام وگاہی باعتبار امر خارج کہ بآن اشیا مجاور بودہ میباشد چون فضل وشرف منتسبات وآثار آنہا مثل شرافت آبار سبعۂ نبویہ واشعار متبرکۂ مصطفویہ وآثارات محمدیہ چون تمثال نعلین وتمثال قدمین آن نبی الحرمین وسید الکونین زیرا چہ فضیلتیکہ درین آثار اعنی بیر ونعلین واشعار ست ذاتی نیست از برای آنکہ نفس بیریت ونعلیت وشعریت کہ قدر مشترک در سائر آبار ونعال واشعار ست اگر منشا ومنبت این ہمہ فضیلت بابود پس تخصیص این آبار ونعال واشعار بہ تعظیم وتبجیل چہ معنی دارد بلکہ این فضیلت آنرا از ناقامی نسبت الیہ اعنی آنحضرت کہ اینہا بشرف شہود ومجاورت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم مشرف شدہ است حاصل گشتہ واین ہمہ مذکورات خلاصہ وتفصیل مقدمۂ ثالثہ است ودلیل اثبات مقدمۂ ثالثہ آنچکہ در فضیلت تمثال نعلین شریف بکتاب مدارج النبوۃ للشیخ المحقق الدہلوی علیہ الرحمۃ مذکور ست بودہ است وآن اینست وبعضے علما تمثال نعل شریف را در تالیف جدا بیان کردہ وفضل ونفع وبرکت آن بیان ساختہ ودر مواہب لدنیہ بجربہ آن برای دفع وجع بنہادن آن تمثال در موضع وجع وحصول امان از بغی بغاۃ وغلبہ وحرز از شر شیطان مارد وشر ہر حاسد ذکر کردہ وقصائد در مدح آن وبیان فضائل آن انشاد نمودہ انتہی ما فی المدارج پس درین وقت لائح وواضح ست کہ صورت مطلوب بوجہ ثبوت بکمال وضاحت مانند قدم شریف بر احجار صلبہ نقش کالحجر گشت زیرا چہ ہرگاہ از بیان فیض ترجمان صاحب مدارج کہ رئیس محدثین زمان ومستند علمای وقت اند واز تالیفات بعض اکابر علما کہ مراد از ان امام جلال الدین سیوطی علیہ الرحمۃ اند فضل وشرف ونفع نقش نعلین شریف کہ ہمہ برکات آنرا از مجاورت ومساس قدم مبارک آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم حاصل گشتہ بود کا ثبات

رسیده باشد پس فضیلت و شرافت تمثال عین قدم شریف را چه پرسیدنی ست و اگر نقش مذکور
مطابق نفس الامر نباشد بلکه آنرا کسی به تخیل و تخمین خود بر کاغذی یا سنگی مرتسم ساخته نام قدم مبارک
آن قدوم میمنت لزوم صلی الله علیه وسلم که سرهای پاکان زیر قدم او باد بران نهاده باشد پس برین تقدیر نیز
گو برهان قطعی تعظیم و اجلال این قسم نقش از کتب معتبره ثابت نیست نفی تعظیم و اهانت و استخفاف
آن لازم نی بلکه از راه ادب که درینجا فوق الامر ست گو در جای دیگر امر فوق الادب باشد اگر کسی
برعایت ادب مراتب تعظیم آن بجا آرد و از رحمت خدا و شفاعت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم
امید چنان دارم که این تعظیم و اجلال آن کس را از درجهٔ سلامت و جادهٔ استقامت بیرون نخواهد برد بلکه
وقوع آن که از غلبهٔ سلطان محبت و سطوت حاکم ادب گشته هست متضمن انواع خیر و نعما از وصمت شر مبرا
خواهد بود و هر جا که نام اوست راهش بقدم ادب تعیان نمود و از تحقیق این جو آن گره از کار نتوان کشود عاشقان
چه کار با تحقیق + و مضمون این مدعا از کلمات طیبات حضرات صوفیه علیهم الرضوان
بخوبی ثابت میتوان شد چنانچه مولانا حسین واعظ کاشفی علیه الرحمة که هم مقتدای علمای
شریعت و مستند عرفای حقیقت است اندر کتاب رشحات خود که مستند اول و معتبر عند الفریقین است
ارشاد فرموده که اگر صورت بزرگی بر دیواری کشیده باشند و پای آن دیوار بی ادبی نباید رعایت
پس پیش صورت قدم آن سلطان الانبیا که بزرگی همه بزرگان بطفیل خاک پای اوست صلی الله علیه
وسلم چگونه سررشتهٔ ادب از دست داده شود ع ادّبوا النفس ایها الاصحاب + طرق العشق
کلها آداب + اعوذ بالله من الهفوة والغفلة ربنا لا تجعلنا من الغافلین و وفقنا
لاتباعه والقیام بادبه صلی الله علیه وسلم و ارشاد یافته که عن که از حروف جاره است
برای چه معنی موضوع ست در رغبت که صلهٔ آن عن باشد چه معنی دارد مرشدنا حرف عن موضوع
ست برای بعد و مجاوزه و این معنی به سه طور متصور میتوان آمد یکی بزوال یک شی از شی دیگر چون
اَدَّیتُ الدَّینَ عنه ای زایل کردم دین را که شی اول ست از وی که شی ثانی ست سوم
بالحاظ صورت اول وصول آن شی را بشی ثالث اعتبار کرده شود چون رمیت السهم

نمبر	نام
۷	مولوی الٰہ بخش سجادہ نشین شاہ سلیمان
۸	مولوی نصیر بخش سکنہ مکھران
۱۱	عبد الشکور خیر آبادی
۱۲	مولوی محمد مہاری
۱۳	عبد الوہاب
۱۵	امام الدین لاہوری
۱۶	عبد الرحمن خیر پوری
۱۷	ابو الحسن
۱۸	مولوی شرف اہروی
۱۹	محمد اکرم سکنہ جیلی وان
۲۰	غلام فخر الدین سکنہ جیلی وان
۲۱	محمد ذو الفقار سکنہ قریہ محمد عظیم
۲۲	سلطان محمد شہیر عبد الرحمن کلوری
۲۳	مولوی بدر الدین سکنہ کوٹھ قائم رئیس
۲۴	خمتہ مولوی عثمان سکنہ لولیا نواحی بہاول پور
۲۵	مولوی عبد الرحمن سکنہ دلی علاقہ بیکانیر
۲۶	شیخ محمد سکنہ رجھو سنگا
۲۷	مولوی خدا بخش بن مولوی عبد اللہ ملتانی
۲۸	مولوی عبد الرحمن بن مولوی عبد اللہ ملتانی
۲۹	صالح محمد ملتانی
۳۰	حافظ جان محمد ملتانی
۳۱	غلام یٰسین ملتانی
۳۲	مولوی امام بخش ملتانی
۳۳	مولوی محمد عمر تونسوی
۳۴	گل محمد دہنی
۳۵	یار محمد سنگھڑی
۳۶	علی محمد تونسوی
۳۷	محمد حسین پشوری
۳۸	شمس الدین سکنہ دائرہ دین پناہ
۳۹	عبد الرحمن تونسوی
۴۰	شیخ احمد تونسوی
۴۱	حکیم اللہ سکنہ ڈیرہ غازیخان
۴۲	قاضی محمد حسین سکنہ ڈیرہ غازیخان
۴۳	محمد یار
۴۴	علی محمد لولڑی
۴۵	شہ عالم

انکار امکان رویۃ اللہ تعالیٰ مطلقاً اعتزال است صریح و اگر قائل بجواز آن مع الآخرت و انکار امکان رویۃ ست در دنیا پس قائل ست از معنی امکان و نیز اعتزال بروی عود میکند زان نفی الامکان فی الدنیا یستلزم نفیہ فی الآخرۃ واللہ اعلم بالصواب

در شرح عقاید عضدی شیخ جلال الدین دوانی الحنفی نوشتہ

بما يستلذ به الاسماع

... مير سواز ... وجهة بل عند الاشعري
... بصار بدونها فی ... كمان اعمی الصین
... به عنده كالاصواب والط ... ان واستدلوا علی جواز الرؤیة
... تعالی حكایة عن موسیٰ رب ارنی انظر الیک ... فان سوال موسیٰ الرؤیة
... ودر شفای قاضی ابو الفضل عیاض نوشته ... الذی امكن ... قوم مشاہدة
... دی لا یعلم الا من علمه الله تعالی الخ واذا قوی الله ... من عبادہ واقدر ...
... عباد الرؤیة لم یمنع فی حقه

نقیر محمد کرم کوہی

یار محمد کوہندی

۴۸	۴۹	۵۰
مولوی سرفراز سکنہ ڈیرہ اسمٰعیل خان	زندہ علی سکنہ ڈیرہ اسمٰعیل خان	امین تونسوے

۵۱	۵۲	۵۳
مولوی زین الدین مکندی	غلام مرتضیٰ کھرے	سکنہ جما و ...

۵۴	۵۵
امید علی سکنہ راجن پور	مرید غوث لوہندی

... رویة الله تعا ... البصر فی الفقط جائزة
عند ابی حنیفة رح و ... ومن قال لقد رویة الله تعالی فی ... بصرانه کافر ... الكفر الیه

۵۶	۵۷	۵۸	۵۹
مولوی سراج الدین سکنہ دائرہ دین پناہ	مولوی محمد شاہ عالم	حاجی شرف الدین	... نبی تونسوے

۶۰	۶۱	۶۲	۶۳
جان محمد سکنہ ٹانک	مولوی محمد اشرف سکنہ ٹانک	غلام محمد رسولپو	عزیز الله سکنہ لتا

۶۴	۶۵	۶۶	۶۷
خالق داد تونسوی	احمد گل سکنہ کرا علاؤ کوٹ	صالح محمد کلا	مولوی غلام بخش سکنہ کوٹ ...

۶۸	۶۹	۷۰	۷۱
فتح محمد سکنہ ذراین	حافظ احمد یار ایکڑی	قاضی غلام محی الدین	غلام فرید مہارسے

۷۲
مولوی احمد تونسوی

انتباہ جب یہ فتوی جی پور پہنچا مولوی صا ... یہ عبارت لکھ کر گواہی کی الجواب بالصواب والمنکر ...

... سلمہ الله تعالی سے
... بل لا تری من لا یری امكان

عن النقوس ای زائل ساختم تیر را که شی اول ست از کمان که شی ثانی ست بوصول آن بسوی صید که شی ثالث ست سوم بوصول چیزی فقط بطرف شی ثانی بلا لحاظ صورت اول یعنی زوال آن شی اول چون اخذت عنه العلم ای علم را از وی بخود رسانیدم یعنی آنکه علم مذکور از معلم زوال شود و وقتیکه حرف مذکور صلۂ لفظ رغبت که بمعنی خواہانی کردن ست واقع شود معنی باخذ آن لفظ را سلب و زائل کند چون رغب زید عنه ای زال رغبته عنه کما فی الصراح رغبت عنه ای لم ارده وزهدت فیه والزهد هو ضد الرغبة و همچنین ست حال لفظ اشتغال پس معنی حدیث شریف فمن رغب عن سنتی فلیس منی ای عن ازال و اسلب رغبته عن سنتی فلیس منی باشد باقی حالات این بنده الله بی زبانی حامل عریضه ہذا واضح غلامان عالی خواهد شد و ہر چہ از تعویذات وغیره عنایت شود بدست ہمین کس عنایت فرمودن مرضی گردد زیاده ادب

نقل النقل استفتای پنجاب کی مع مواہیر کے ہی

بسم الله الرحمن الرحیم

چه میفرمایند علمای دین و مفتیان شرع متین در حق امکان و جواز رویة الله تعالی بچشم سر بعد عبادت بسیاری مراولیا و ہمه را جائز ست یا نه پس اگر جائز ست منکر آن کدام مذہب دارد چنانچه در شرح عقائد و تفسیر بیضاوی و مدارک و زاہدی و حسینی و جواهر و ینابیع وغیره امکان و جواز آن نوشته است و منکر آن را معتزله نوشته پس خ د علمای اہل سنت و جماعت منکر دیدار خدای تعالی را در دنیا معتزله باید گفت یا نی و ہر که قائلین جواز و امکان رویة الله بحاسة البصر فی الدنیا را کافر گوید بموجب عقیده اہل سنت و جماعت آن کفر بروی عود کند یا نی اما عبارت شرح عقائد نسفی من سعد الدین تفتازانی این ست و رویة الله تعالی بمعنی الانکشاف التام بالبصر و ہو معنی اثبات الشی کما ہو بحاسة البصر الخ جائزة فی العقل واجبة بالنقل الخ و ہذا مشعر امکان الرویة فی الدنیا الخ والاختلاف فی الوقوع لیلة الاسرا اما در تفسیر زاہدی در معنی آیة لن ترانی و لکن لک حتی نری الله جهرة نوشته عبارته و الآیة رد علی المعتزلة که ایشان در نفی رویة بدین آیة حجت کنند و گویند اول الدلائل علی نفی الرویة

فی الدنیا والاخرہ ہذہ الآیۃ الخ جواب گویم ایشان را صاعقہ نہ بخواستن دیدار رسید بلکہ بکفر ایشان رسید
کہ ایمان موسی را معلق کردند بشرط رویت ہکذا فی المدارک فی معنی ہذہ الآیۃ المذکورۃ ایضاً فیہ اسے
در زاہدی در معنی آیۃ قولہ قولہ تعالی رب ارنی انظر الیک نوشتہ عبارتہ قال بعض العلماء رویۃ اللہ تعالی
فی الدنیا من المحالات لا من الجائزات ہذا خطاء لان موسی سئل الرویۃ فی الدنیا فلو کانت الرویۃ
فی الدنیا من المحالات لکان موسی مع انہ کلیم ربہ وحبیبہ وعبدہ سائلا من اللہ تعالی شیئاً محالاً
ولا تطق بہ ذلک ولا ہنبی من الانبیاء الخ فدل انہ جائز ان یری فی الدنیا الخ در معنی آیۃ مذکور
نوشتہ عبداللہ ابن عمرؓ در طواف گاہ ایستادہ بود امیر المومنین عثمانؓ ابن عفان بروگذشت
وسلام کرد جوابش نداد عثمانؓ شکایت او نزد امیر المومنین عمرؓ کرد [illegible] سلام کردم جوابم نداد
حضرت عمرؓ بہ پسر خود عتاب کرد و فرمود تو فضل عثمانؓ را ہنوز ندانستی [illegible] وسے جواب
نداد ی گفت کنا نری اللہ فی ذلک الزمان یعنی در ینوقت [illegible] میدیدیم وحدای تعالی
سرا سید ید ہرا لو قت از خود و از سلام عثمان خبر نداشتم انتہی [illegible] وجواز رویت
در تفسیر حسینی و ینابیع و مواہب و بیضاوی وغیرہ نوشتہ [illegible] اگر جائز ست
برای خدا و رسول خدا این ستفتا را مزین بمواہیر دستخط [illegible] تو جروا الجواب
موجب فرمودۂ اہل سنت وجماعت منکر دیدار احد تعالی [illegible] معتزلی ست وہر کہ
قائلین را بجواز رویۃ اللہ تعالی بجاسۃ البصر در دنیا حکم کفر کردہ او چند [illegible] مشائخ کبار را نسبت
کفر کردہ او خود کافر ست

۳		۲		۱
مولوی گنج بخش مہاری		مولوی غلام فخر الدین مہاری		مولوی نور اللہ مہار شریف
۶		۵		۴
مولوی نور بخش سجادہ نشین مولانا نور محمد		مولوی غلام رسول سکنہ جند بر بہاول پور		مولوی عبداللہ المعروف بداد ربخش پاک سیکنے

رویۃ اللہ تعالی بحاسۃ البصر فی دار الدنیا وفاقد البصر والبصیرۃ وہل ہُم الا الاشرفیۃ السرمدیۃ ولا ینکر الرویۃ الا من لا رویۃ
له فی الروایۃ والدرایۃ ومن یہدی من لم [illegible] الہدایۃ واللہ تعالی علی من ان یقول العبد بجواز رویتہ ومن کفر مثبت الرویۃ فلیکفر
بیعو الیقینیۃ بالاحادیث الدلائل العقلیۃ والنقلیۃ علی اثبات الرویۃ اکثر من ان یحصی داو فر من ان یملی واللہ تعالی یری من یشاء من آیاتہ
ما لا یری والسلام علی من اتبع الہدی العبد الاثیم سلیم الدین تسلیم عاملہ اللہ تعالی بلطفہ حافظ نور محمد صاحب نے یہ فقرے تحریر کیے
اور گواہی لکھی اصاب من اجاب [illegible] الا فصل الخطاب فانہ لا امراء ولا افترار عند من رات رویتہ صافیۃ عن کدر الکذ
ومرفات طویتہ صافیۃ عن صدء الصدق ان رویۃ خالق الرای المری دجاعل العینین الحاجبین بلا حاجب والبین ممکنۃ
جائزۃ الوقوع شائعۃ الشیوع فی الدنیا وواقعۃ واجبۃ الظہور وثابتۃ الحصول فی العقبی ولا یری انکارہا الا من لا یری
وانکارہا من المنکرات [illegible] لمن انکر المعروفات العبد المعتصم بحبل رحمۃ اللہ الصمد حافظ نور محمد
عفر اللہ لہ خاکسار نے اسطرح [illegible] لکھا الجواب بالصواب مقرون بالحق والمجیب بہ اصاب منکر رویۃ خدای تعالی
را قطعاً معتزلی باید شمرد وتکفیر [illegible] حق خود مستحق کفر میگردد چہ جائیکہ نسبت کفر بصالحان و بزرگان نماید منکر رویۃ
چنانکہ خود ازین عطیہ عظمی محروم است ہمچو خویشتن دیگران را نیز می شمارد بحکم آیہ کریمہ من کان فی ہذہ اعمی فہو
فی الاخرۃ اعمی در دنیا وعقبی [illegible] بی بہرہ بی بہرہ است وخواہد بود اما امکان رویۃ ازین حدیث
قدسی خود مبرہن است [illegible] گرسنہ باش خواہی بید مراد در دنیا ظاہراً رویۃ حق سبحانہ وتعالی بحاسۃ
البصر ازین حدیث شریف [illegible] قال النبی صلعم اجیعوا بطونکم واظمؤا اکبادکم واعروا اجسادکم تروا اللہ
عیاناً تاعیاناً پس منکر [illegible] خدای تعالی مخالفت قرآن وحدیث میکند بالیقین معتزلی ست ومقر جواز
رویۃ را ہر کہ کافر میگوید [illegible] خود کفر لازم میگردد واللہ اعلم بحقیقتہ وانا لا نکفر احداً من اہل القبلۃ
العبد المذنب محمود الحسن [illegible] ت ہے کہ ہمارے منکر صاحب مہادر ایک حاجی نجم الدین پیرزادے کو کافر کہکر
بہتر دیندار علما وفضلا کو [illegible] ل وکفر کے مستحق ہو چکے اور اب فرمایا کہ حاجی نجم الدین نے ان بہتر آدمیوں کو
کافر بنایا حالانکہ بعض [illegible] صاحب ارشاد مالک خانقاہ بھی ہیں بانتداد لاد حضرت حافظ نور محمد
مہاروی قدس سرہ کی جو [illegible] فقیر کامل مرشد وقت ہادی خلقت اور میان الہ بخش صاحب اچھے عالم خوب
اتقی متقی صاحب خانقاہ [illegible] سجادہ نشین شاہ سلیمان علیہم الرحمۃ والغفران کے پوتے بھی ہیں اور مولوی

دادا بخش صاحب شاگرد رشید مولوی فضل حق خیرآبادی کی ماہر فنون مولوی شرف الدین صاحب ہم فقیہ
نارک ہم عالم متبحر مولوی فخر الدین صاحب جو ملک پنجاب مین نہایت معتمد و مستند ہین اس فتوے کی مصدق ہوے بحکم مخبر صادق
صلواۃ اللہ علیہ لا یجتمع امتی علی الضلالۃ بہتر عالمون بزرگو نکا غلطی پر جمع ہونا بیشک غلط ہے ان ہی اِلّا
خسران مبین **فائدہ** مشفق ظریف وسلیم مولوی سلیم الدین تسلیم صاحب نے اسجگہ ایک حاشیہ لکھا ڈہونڈ گیا
حسن اتفاق ہے تطابق اعداد مثبتین دیت کا جنکی کفر ہوی مولوی منکر صاحب ساتھ اعداد شہدای کربلا کی کہ بہتر
ہی تھی اور تعداد جگر پارہ ہای حضرت امام حسن کی کہ بقول اصح بہتر ہی تھی گویا مکذب ان علمای سابق العدد
کا عدیل و مثل ہے قاتلان شہیدان کربلا اور متبعان یزید علیہ ما استحقہ کا اور ہمسر ہے زہر دہندگان امام ہمام
حسن مجتبی علیہ التحیۃ والثنا کا علاوہ برین فرق ضالہ بھی بہتر ہی ہین گویا مکذب ان بہتر علما کا مورد ہوا
اون عقوبات کا جو بہتر فرق ضالہ پر وارد ہوتی ہین اور ہونگی ~ در ہر سخنی نکتہ اسرار نہانست +
تو گوش کہ بشنود و کو دل کہ بداند + سلیم الدین تسلیم + **رقعہ بنام بعضی یاران** + برادران عزیز میرزا شہد علی
و تاور شاہ و قادر بخش و شیخ منور الدین عرف ملا منور بکرم اللہ الی سواء السبیل اس فتوے کے لکھنے کا باعث جو تم
صاحبون نے کئی بار باصرار پوچھا تھا شغل تحریر وغیرہ سے اتنے دن تک نہ لکھ سکا اب مختصر لکھتا ہون حضرت
سلطان التارکین قدس سرہ کی اولاد مین ایک پیرزادہ حاجی نجم الدین نام ذاکر شاغل شاہ سلیمان علیہ الرحمۃ
کے خلیفہ ہین اونکے پاس کوئی مرید مولوی عبد الغنی رحمہ اللہ مولوی اسمعیل ملازم ٹونک کا گیا اور عرض کیا کہ خدا کا نام
بتاؤ ہنا ہی کہ اونھون نے کہا اگر تجدید بیعت کرو تو بتایا جاوے اوسنے تجدید کی یہ خبر سنکر سنکر جیو کو حاجی جیو سے عداوت
پیدا ہوئی اونھین برا کہنا شروع کیا رفتہ رفتہ کہین کہ جواز رویت الہی بحجۃ امت رسالت پناہی صلعم آ گیا
حاجی صاحب مقر جواز ہوے اور مولوی صاحب منکر ہو کر مجوز کو کافر کہنے لگے آخر عرس خواجہ خواجگان قدس سرہ مین
باہم مقابلہ مواجہ ہوا مولوی صاحب اور حاجی صاحب بیضاوی شریف کا مطلب اور عبارت پڑھنی ہرکس سے
مقصر ہے خواہ باعث مجمع کثیر خواہ بمقابلہ باہم خواہ بعلت موجودی بعض اہل علم چار و ناچار سب صاحبون نے
مولوی سلیم الدین صاحب سے عبارت پڑھوا کر مطلب معلوم کیا تو جواز و امکان رویت اوس سے واضح ہوا حاجی جیو
غالب آئے مولوی صاحب اوس انبوہ کثیر مین خفیف و ملزم ہوے تاہم حاجی جیو کو کافر کہنا نہ چھوڑا اور چڑکر مولوی سلیم الدین صاحب

سادو بچہ کہنے لگے بالاجبار ایک سوال لکھکر حاجی صاحب مذکور نے اپنے پیر شاہ سلیمان کے عرس مین
مجمع فضلا مین پیش کیا سب نے روایات صحیحہ سے لکھدیا کہ رویۃ خدا ممکن اور منکر اسکا معتزلی اور کافر کہنے
والا مقر رویت کا خود کافر ہوگیا جب یہ فتوی یہان پونہچا منکر جیو نے امام الدین سے فرمایا کہ حضرت عائشہ رض کی
روایت سے ثابت ہی کہ آنحضرت کو بھی دیدار خدا کا نہین ہوا اور حضرت موسی کلیم اللہ جیسے نبی محروم رہے اور اونھین
حکم ہوا لن ترانی کا کسی اور ولی وغیرہ اسنے کو بہر کیونکر جائز ہوسکے جن لوگون نے اس فتوی پر مہرین کین حاجی
نجم الدین نے ان سبکو کفر مین ڈالدیا امام الدین بعلمی کے سبب نام کتاب کا بھولا مگر حضرت عائشہ رض کا نام لیکر یہ
بیان آگیا عاصی نے حضرت ام المومنین رض کی روایت دیکھی تو معلوم ہوا کہ ام المومنین نے اس حدیث کو مرفوع
نہین کیا یعنے آنحضرت صلعم کا فرمانا نھین بیان کیا پس فقط اونھین کا قول ٹھرا اور یاد رہی کہ یہ معاملہ رویت کا
شب معراج کو مکہ معظمہ مین گذرا حضرت عایشہ صدیقہ رض اوس زمانہ مین خورد سال ہونگی اور آنحضرت کا نکاح
ان سے مدینہ منورہ مین ہوا پس باوجود عدم موجودی خورد سالگی کے انکا قول بخلاف عبداللہ بن عباس رض اور
اجماع صحابہ و تابعین و تبع تابعین کی کیونکر تسلیم کیا جاوے ہمارا مذہب اجماعی ہی اور اجماعا رویت الہی آنحضرت
کو ثابت ہے اور احادیث بہی صراحتہً اسپر دال ہین چنانچہ مشکوۃ شریف کے باب المساجد و مواضع صلوۃ
مین ہے حدیث عن عبد الرحمن بن عایش قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رایت ربی عزوجل فی احسن
صورۃ فقال فیم یختصم الملا الاعلی قلت انت اعلم قال فوضع کفہ بین کتفی فوجدت بردہا بین ثدیی فعلمت
ما فی السموات والارض الخ رواہ الدارمی یعنے فرمایا رسول خدا صلعم نے دیکھا مینے پروردگار اپنے عزیز اور
بزرگ کو بیچ اچھی صورت کے پس پوچھا کس چیز مین جھگڑتے ہین فرشتہ مقرب کہا مینے تو ہی خوب جانتا ہی
فرمایا پہر رکھا ہاتھ اپنا اللہ نے درمیان دونو شانون میرے کے پس پائی مینے سردی اوسکی درمیان سینہ اپنے کے
پس جان لے مینے وہ چیز کہ تھی بیچ آسمانون اور زمین کے آخر حدیث تک اسی کتاب کی اسی باب مین معاذ ابن جبل
کی حدیث مین مذکور ہے فاذا انا بربی تبارک وتعالی فی احسن صورۃ فقال یا محمد قلت لبیک رب قال فیم
یختصم الملاء الاعلی قلت لا ادری قالہا ثلاثا قال فرایتہ الخ رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح
یعنے فرمایا نبی صلعم نے پس ناگاہ دیکھا مینے پروردگار اپنے بابرکت اور بلند قدر کو بیچ اچھی صورت کے یعنے

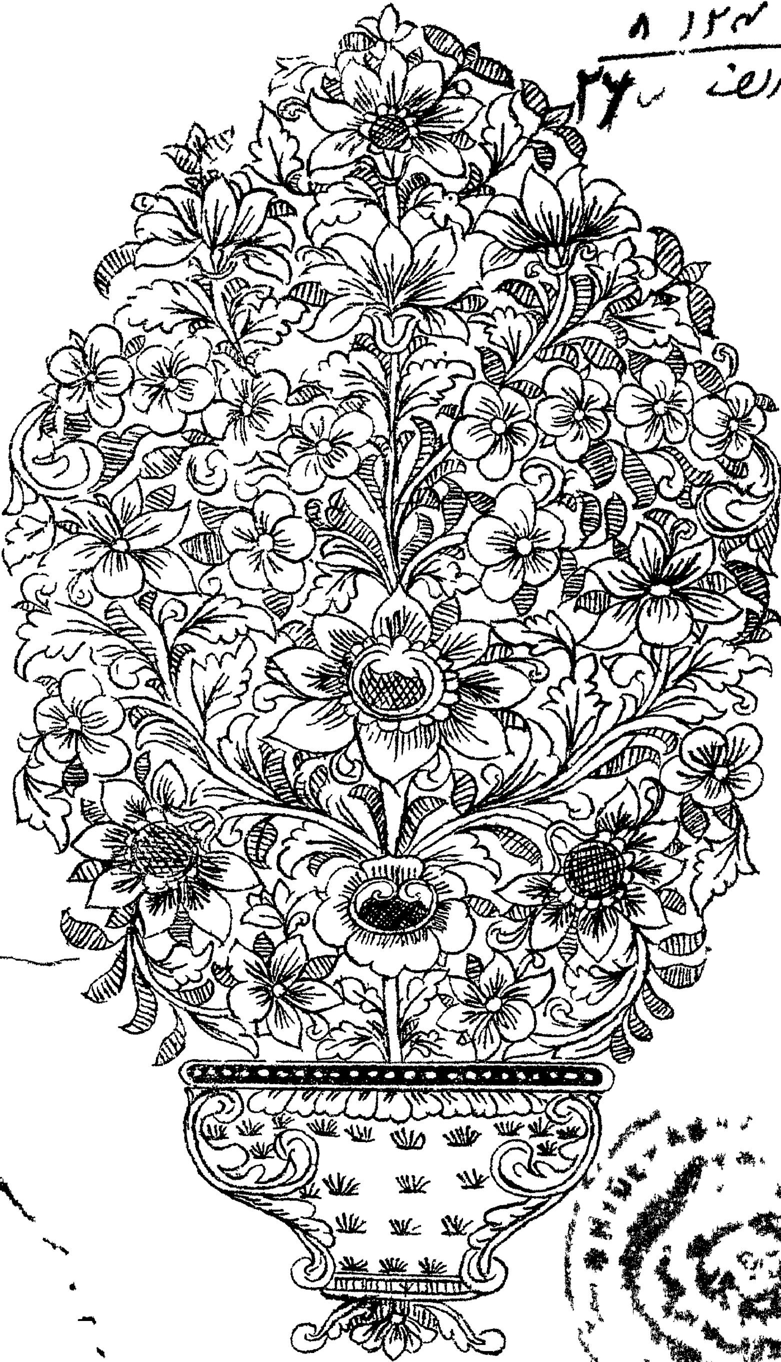
اچھی صفت کی پس کہا ای محمدؐ کہا مینے حاضر ہون ای رب میرے فرمایا [illegible] جھگڑتے ہین فرشتے
نزدیکی والے کہا مینے نہین جانتا ہین یہی کلمہ تین بار خدا نے پوچھا اور مینے یہی جواب دیا پھر دیکھا مینے
اللہ کو آخر حدیث تک ان دونون حدیثون سے رویت اور غیب دانی آنحضرتؐ کی [illegible] کار ا ہی ایک اور حدیث
مین بھی فرمایا نورانی راے دوسرے ابن عباسؓ سے حدیث نقل کی ہی امام محمد [illegible] پر کہ کسی نے حضرت امام
سے پوچھا کہ آیا دیکھا پیمبرؐ نے شب معراج مین اپنے پروردگار کو [illegible] ہان دیکھا سائل نے
پوچھا ام المومنین جو فرماتے ہین خلاف اسکے اوسکا کیا جواب امام [illegible] جماع رویت پر ہی اور ابن
عباس سے جو پوچھا تو اونھون نے جواب مین فرمایا آہ راہ یعنی دیکھا [illegible] نے پروردگار کو یہان
تک لفظ راہ کہتے رہے کہ کہتے کہتے دم اونکا ٹوٹ گیا تیسرے ابوالحسن [illegible] سمعل اشعری اور جماعت
انکے یارونکے نے کہا ہی انہ رای اللہ ببصرہ وعینی راسہ یعنی تحقیق [illegible] آنحضرت نے خدا کو ساتھہ
بینائی اپنی کے اور دو آنکھون سر کی ای بھائیو توفیق دے تمھین اور رسد [illegible] اللہ جلشانہ راہ راست
کی جانو اور یقین مانو کہ رویت الہی جناب رسالت مآبؐ کا خاصہ ہی [illegible] ہونا حضرت موسیٰؑ کا
خاصہ تھا یہی حکمت تھی جو حضرت کلیم اللہ دیدار کی تاب نہ لاے با [illegible] عزت عزت جل علی نے
فرما دیا تھا فان استقر مکانہ فسوف ترانی یعنی اگر ٹھہر جا [illegible] پر دیکھے گا تو مجھکو
ازبسکہ یہ دولت عظمی خاصۃ میرے پیغمبرؐ کو نصیب ہونی تھی ا [illegible] وسی تجلی کی تاب نہ لا سکے
چہ جاے رویت کاملہ پس اب یہی آیت دلالت کرتی ہی دیدار پر اور لن تر [illegible] تعالی کا نہین انکار مطلق
بلکہ اخبار فرمایا اور دلیل اسکی ان استقر مکانہ موجود ہی معتزلی [illegible] نفی سے بہک کر منکر جواز
دیدار کے ہوے جو کوئی اب بھی منکر ہو پیرو معتزلیون کا ہی جسطرح بع [illegible] حضرت کلیم اللہ اونکے
سعیت و توسط سے مشرف بہ سماعت کلام حق ہوے اگر محمد [illegible] خیر الورا صلعم یعنی اولیاء اللہ
مثل ابو حمزہ بغدادی اور حضرت بایزید قدس سرہ بھی مشرف [illegible] تو کیا عجب جو فنا فی اللہ ہون
کیا عجب کہ دیدار سے شرفیاب خاطر خواہ ہون اللہ تعالی اتبا [illegible] کا اور عشق اشرف الانبیاؐ
کا سب مسلمانونکو نصیب کرے اللہم سہل کل صعب بحرمت سید [illegible] بہار سہل سہل ایک [illegible]

مولوی سلیم الدین صاحب نے [illegible] خاصہ پر اس رسالہ کے دیکھتے وقت خوب لکھا ہے تو لکہ روایت الٰہی جناب رسالت پناہی کا خاصہ ہے اور مصداق [illegible] اس مقال صدق مآل کا دہ کیفیت کہ بکلکتہ قضات موسومی مین جو اجمیر شریف مین بوقت پیش ہونے معرکہ کے حاجی نجم الدین صاحب نے میرے پاس بھیجی تھی ملاحظہ ہوسکا یہ ہے کہ یہ عطا کی خداوند کریم نے دولت [illegible] نے حضرت موسیٰ کو محض اس واسطے کہ یہ دولت عظیم اور یہ نعمت فخیم خاص امانت مخزون وعطائے مکنون سے تھے واسطے رسول امین محبوب رب العالمین صلی اللہ علیہ وسلم کی ۱۲

سلیم الدین تسلیم **قطعہ تاریخ ضمیمہ کا یہ ہی** تشبیہ دے قدم کو جو منکر نے بت سے ۱ہ + سن اہل دین پکارے الٰہی تیری پناہ [illegible] التماس بھیہ **عشاق** سے کیا لکھہ وہ روایتین کہ نہو جنمین اشتباہ + ہون دل بھی وہ کفر [illegible] قدم پہ نثر ہو تا کہ منکرون کا ہر نہج روسیاہ + پھر بعد ازان نداکرو بھی لوی سکے ہوا تا عام وخاص کچے نہ عقیدہ [illegible] ہر چندان قصص سے مین رہتا تھا دردرہ + نفعلت سے اپنی آپ ہی شرمندہ عذرخواہ + [illegible] جب پیمبر نے دل پر آ + پس دیکھنے کتاب لگا شام اور گاہ + لکھین غرض روایتین کتنی بھیہ دیکھ [illegible] ہین جنمین کثرت اقدام پہ گواہ + مشتاق تھے لطیف ورشید وسلیم طبع + اور فضل حق نے نور [illegible] ان کے علیوہ اور بھی جس جس نے پھہ سنین + کی آفرین ہر اک نے کہا سب نے واہ واہ + اور دی ندا یہ ہاتف [illegible] ہین منکر قدم کیلئے تیرے پناہ + طبع چون یافت زین مقالہ شرف + فیض فرما شدہ طرف بطرف [illegible] از مندخوش ندا در رواع [illegible] اے سوالف بیا کشود غرف +

تمّت

الحمد للہ کہ درین زمان [illegible] اقتران کتاب لاجواب مسمیٰ باثبات الاستمداد والسماع بالیستلذ بہ الاسماع تصنیف نیر سپہر ذکاوت ثمر اوج [illegible] مولوی عبید اللہ بن مولانا محمد بخش غفر اللہ لہ والوالدیہ حسب ارشاد جناب معلے آداب قطب الوقت [illegible] غوث الدہر والمکان جناب حضرت سید شاہ علی عبد القادر شمس القادری الحسنی الحسینی [illegible] القادری الحنفی المیدنی پوری وطنا والبغدادی مولدا دام فیضہ بحسن سعی عزیزی [illegible] صاحب سلمہ در مطبع **نامی** واقع لکھنو بماہ صفر المظفر سنہ ۱۳۰۰ ہجری [illegible] مطابق ماہ دسمبر ۱۸۸۲ عیسوی مطبوع شد فقط



اعلان

اہل وجد و سماع و معتقدین حال و قال کیخدمت مین مژدہ پہنچاتا
ہون و صاحب مطابع و تاجران خجستہ خصال کی جناب مین
نئی خبر سناتا ہون کہ اندنون کتاب لاجواب افادت انتساب
منتخب الانتخاب مقبول اولی الالباب مطبوع اہل سماع جسکا نام نامی

اثبات الاستمداد والسماع بما یتلذذ بہ الاسماع

ہے حسب اجازت حضرت مؤلف عم فیضہ مطبع **نامی** لکھنؤ
ماہ ربیع الاول سنہ ۱۳۰۱ھ مطابق جنوری سنہ ۱۸۸۴ء مین طبع کرائی
ہے کوئی صاحب بلا اجازت نیازمند قصد طبع کا نفرمائین
جسقدر نسخے مطلوب ہون بارسال رقم راقم سے طلب فرمائین

العبد
احمد حسن عفی عنہ ساکن کلکتہ کلنگا بازار

(نمبر ٦٣)